

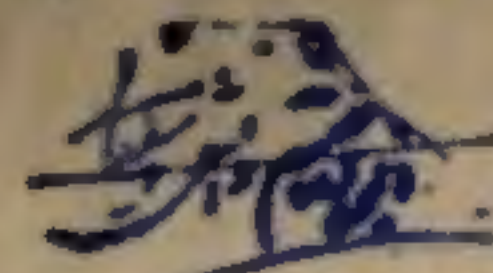




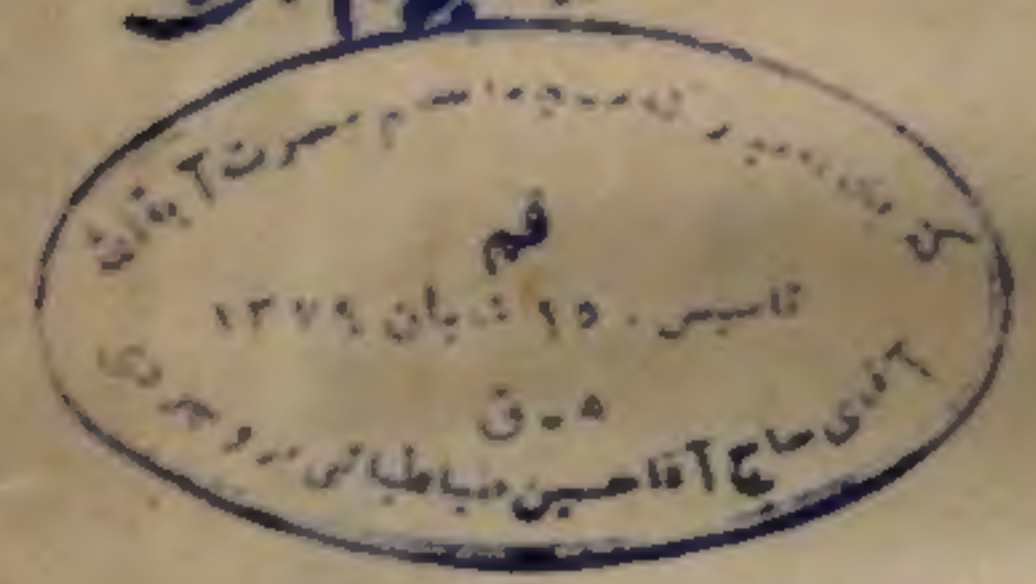
شماره  
۶۱۲  
فهرست

۱۵۹  
۲۶  
۳

از جمله ..... مجلد کتابی است که به موجب وصیت مرحوم آقا محمد باقر  
حاج آقا محمد باقر اصفهانی به نشر آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر  
طباطبائی بروجردی مد ظله العالی انتقال یافته و معظم له بکتابخانه مسجد  
اعظم قم اهداء فرمودند



سوره کافرونه مبارک





اصول دين و كتاب اخلاق  
 روحاني ملاحيز كتاب  
 و صديقه مرحوم شيخ  
 اعلى الله مقامها

نام كتاب: خاتمه الخصال  
 تاريخ تصحيح: شهر ربيع الثاني ۱۳۵۹  
 شماره موسسه: ۵۵۵  
 شماره نسخه: ۵۵۵

امام اصفهاني  
 التمهيد  
 و لكن

الحمد لله  
 بسمه و ختم اهل الان للهداية  
 هو الحدوث في العلم له على الحبيب الله  
 مدارك كفاية في علمه  
 مدرك لكما في علمه  
 ديني القليل من  
 في ذلك العلم  
 و انما العلم  
 به علم نزيه رجب

[Faint bleed-through text and a large circular library stamp are visible on the reverse side of the page.]



اموال دین و اخلاق مرحوم حاج ملا  
حسن علی توپسرکان

دو پرفیسور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين • والصلوة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين • محمد وآله وصحبه  
الاطائب الأكرمين • ولعمدة الله على أمدانهم أجمعين • إلى عهد الدين **و بعد** جنين  
كهذا خلق الله سبحانه على التوحيده كما أن محقرات دواصول دين وبيان اعتقادات لازمه  
ومعارف حقه در معرفت اخلاق حسنه وصفات جيله وارصاف مبدء وروايل شر  
ودر شخص معاصم وشفقة ما بين معارف وكتاب ونايل نمودن این رساله واز  
برای نزدیکی مرتبه العین مدح و تحویل الله عز و جل در حشر التها والآخره وجلبه من العلماء  
العالمین بجاه جن خلقه محمد و آل الطاهرین امید که خداوند عالم این نزدیکی و بنا  
برادران دینی را از این مختصر منتفع و بجزا مند فرماید و ثواب ازاد و بوم لا ینفخ  
مال ولا یؤن عائد این دو سیاه گرداند بمنه و فضله انه ذو الفضل العظیم والجلال  
الکریم والارزف الرحیم و مرتب نمودن این کتاب را برایت مقدس رود و مقصد و خافه  
**مقدمه** در بیان حاجت بعلم اصول دین و علم اخلاق و اشارت اجمالیه باینکه  
این دو علم شریفات بدان ارشد که الله ثم که بر هر عاقل و اخص و متحقی است که  
خداوند قادر متعال و حکیم علی الاطلاق افراد انسان را عین خلق نکرده و بیفانند  
طبیعت از کتم عدم بعاله وجود یا ورده بلکه از جهت فائده و ثمری خلق کرده  
و از برای علم و عمل و طاعت و عبادت از کتم عدم مرصه وجود را ورده همچنانکه

مختص بکتابخانه مسجد اعظم • ۱۳۰۴  
از کتابخانه علاج نفوس

اشاره دارد باین مطلب این که بنده این مذهب را خواست بکنم و الا کفری را بپسندم و این  
برای صاحب بصیرت پوشیده و مخفی نیست که میزان انسان از سائر حیوانات و مقبول  
او بر بلکة مخلوقات نیست مگر بواسطه علم و عمل و طاعت و عبادت و عبادت  
صفات حسنه و اخلاقی جلیله و بجز از صفات ذمه و اخلاق ذریله و همین  
امورات که باعث نجات و موجب عبادت ابدیه است و سبب فقر و بیکاه احدیت  
است و بواسطه همین امورات که شخصی را لعل در حجاب ملائکه و غایت میکشد  
بلکه تفوق بر اهل عالمیکند و از جمله همین اشیا است که از مژگان اولیایا الله و امانه  
ندارند و حججه علی غایت محبوب و معدودی شود چنانکه امتداد این امور از جهل  
و معصیت و انصاف صفات ذریله موجب ثواب ابدیه و دوری از درد کاه  
احدیت و دخول در ناز و عجم و غلوه در راه الهی است قال الله تعالی لا یزال فی نعم  
فان العباد فی نعم قد اخرج من کما یفقد فی نعمه و همین صفات است که عبادت  
ما بین مخلوق و عبادت از حیوانات و عبادت الهیه و عبادت عین ملکات  
که انسان در مرتبه عبادت و عبادت و عبادت الهیه و عبادت عین ملکات  
الاکالانام بل صراطی است که در راه الهیه و عبادت الهیه و عبادت عین ملکات  
از فرشته سر نشین و حیوان که کمال این است و در کمال این است  
به از این پس بر هر غایتی لازم و معتبر است که در هر امری که در هر امری که  
و معنی از صفات دهم کرد و در هر امری که در هر امری که  
دین و علم اخلاقی و علم فقهی و غیر از اینها لازم نیست مگر من باب الفتنه و عبادت  
اشاره دارد باین مطلب قوله انما العلوم ثلاثه عبادت و عبادت و عبادت  
اوسته قائمه و ماخلان من مفضل و چون علم فقهی را در هر رساله علیحد  
مستقر شد لازم لهذا در اینجا باین بیان که فقهیه منظور نیست بلکه مقصود  
در اینجا معجزات و در دو امر اول **مصدرا** در اصول دین است و در آن چند  
مطالب است **مطلب اول** در اثبات واجب الوجودات و ادله بر این مطلب بسیار

منه

عادیتم

در اصول دین

وراثات  
واجب لزوج



دلیل اول

ولكن التقای خود بچند دلیل که بفهم موافق می کنند باشد دلیل اول آنکه از بدیهیات  
عقل است که ممکن بودی خود محال و متعین است که موجود شود بلکه لابد است که  
عزیم کنی او را ایجاد کند و از عدم وجود آورد و آن محض واجب الوجود است  
پس وجود ممکنات دلیل قاطع است بر وجود صانع واجب الوجود و کل شیء  
بالله بیدار علی اثر واحد هر یک از زمین برود و وحد لا شریک  
که گوید دلیل دوم آنست که هر کس موجودات را از انقباض و انبساط و  
و استقامت و زنده ماندن و کوهها و دریاها و حیوانات و پرندگان و  
و وحوش و طیور و درخت و درختان و غیر اینها را با انقباض و انبساط و  
صانع عجیب و بدیع غریبه و حکیم و مصالح کثیره که مقول عقلا از او را  
انقباض و انقباض از یک انقباض با انقباض قطع میکند باینکه اینها خود از عدم  
وجود نیامده اند بلکه لابد است از برای انقباض از صانع مدبر و حکیم  
ایا نیای الاقانی و فی التفسیر حق بیتی که هر کس که نامش در کیفیت  
خلقت خود نماید و ملائکه حکم و مصالح مخلوقه در خود را نماید قطع باین مطلب  
از برای او حاصل میشود و معرفت غنه عرف و تبریکه ناممل و فکر در اضعف  
مخلوقات مثل پشه و مکی و کانی در این مطلب است دلیل ستم است که هر که  
نامش کند و تفکر نماید در معجزات و کرامات و خوارق عادات صادره از انبیا  
و اولیاء و اوصیاء و نزول عذاب بر کسانیکه اطاعت نکردند و نکند انقباض  
را نموده اند مثل حضرت یحیی و عیسی و صالح و لوط و ابراهیم و اسمعیل  
عسی و غیر اینها از انبیا و تابعین و جناب محمد بن عبدالله ص و عزه ظاهره  
الانبیاء بدیده بصیرت نظر کنند که این امور در قوه بشریت و از قوت قدت  
مکنات خارج است قطع میکند وجود واجب صانع انبیا در وجود واجب  
دلیل چهارم مستجاب علی دلایله و صلحا و عوین است زیرا که از خواندن خلقت  
و مناجات باریت الارباب برآمدن حاجات عین حاصل می شود وجود خدا

دلیل دوم

دلیل سوم

الوجود

دلیل چهارم

دلیل پنجم  
دلیل پنجم

دلیل پنجم اتفاق جمیع ارباب عقول که لابد است بر وجود صانع پس باید که صانع را  
موجود باشد زیرا که محال است که جمیع مقولات متعین شوند در خطا و همتا  
کند مطلب ثانی در صفات واجب الوجودات و در آن دو فصلت فصل اول  
در صفات بنوین است و آن صفات اول آنکه خداوند عالم قادر و مختار  
در افعال خود و مدبر جزئیات است و توانائی دارد در انقباض و انبساط و در  
بر این چند چیز است اول آنکه هر که نامش کند در موجودات از استقامت و زنده ماندن  
و انقباض و انقباض از انقباض و انقباض با انقباض در هر یک از انقباضات از صانع  
و بدایع و غرائب قطع میکند بقادر بودن خداوند عالم بر هر چیزی و دوم  
اتفاق جمیع انبیا بتم این که قدرت و صفت کالات و غیره نقص است و غیره خدا  
روایت دوم آنکه صفات بنوین است و در این مطلب  
علاوه بر آنکه در ثبوت قدرت ذکر شد استمال مسوغات و مخلوقات خداوند  
عالم بر حکمهای و مصلحتهای لا تقدر لا تعجز و این بدون علم ممکن نیست و  
آنکه ثابت شد خداوند عالم و این بدون علم مقصور و مقصور نیست قال الله  
ثم الاصل من خلق و هو اللطیف الخیر ستم آنکه خداوند عالم حی است پس  
نیست و دلیل بر این مطلب علاوه بر اتفاق انبیا است که ثابت شد که خداوند  
عالم قادر و عالم جمیع اشیا و علم و قدرت بدون حیره ممکن نیست علاوه بر آنکه  
در و الاقصی در صفات مکنات است و ثابت شد که خداوند عالم واجب الوجود است  
پس فناء و زوال بر او نیست چهار آنکه خداوند عالم قدیم و ازل و ابدیت  
یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود و این بر این علاوه بر اتفاق جمیع انبیا  
اینست که فناء و زوال از صفات مکنات است پس بر خداوند نیست زیرا که ثابت شد  
که خداوند عالم واجب الوجودات پنجم آنکه خداوند عالم مظهر است یعنی قادر  
بر خلق کلام و دلیل بر این مطلب علاوه بر اتفاق جمیع انبیا است که ثابت شد  
که خداوند عالم قادر بر هر چیزی است پس قادر بر خلق کلام نیز خواهد بود ستم

دلیل ششم

دلیل هفتم

دلیل هشتم

دلیل نهم

دلیل دهم



و معنی آنست که خداوند در جمیع و صیقلات یعنی شهود و بیند هر چیزی را و دلیل بر این  
 مطلب علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء آنست که شنیدند و دیدند و بخت از علم و ثبات  
 شد که خداوند متعال عالم جمیع اشیاء است و شمر آنست که خداوند عالم مریدان  
 یعنی آنچه را که میکند با واده و قصد میکند و دلیل بر این علاوه بر اتفاق جمیع  
 انبیاء آنست که او را کمال است و عدم آن نقیضات پس لازمست که خداوند عالم  
 مرید باشد زیرا که نقیض بر خداوند است و معنی نماید که صفات بی شائبه و محض در این  
 هست چیز نیست بلکه بیشتر از اشیاء است همچنانکه از کتاب الله و اخبار ائمه معصومین  
 مستفاد می شود و لکن معارف ما بین علماء اختصاص این هشت چیز است بذکر  
 و شاید که این هشت وجه و مروج و ظهور اشیاء بعد از اعتقاد باین هشت چیز و صفات  
 بی شائبه بر دو قسم است صفات ذاتیه یعنی صفاتی که عین ذات واجب الوجود است  
 علم و قدرت و صفات ضلیه یعنی صفاتی که فعل واجب الوجود است و عین ذات واجب  
 نیست مثل خالقیت و رزقیت و صفات ذاتیه آنست که کتاب است از برای واجب الوجود  
 بذاته و سلب اشیاء نقیضات مثل علم و رزق که بپوشان کالت و سلب آن نقیضات و صفات  
**تو** که جمیع آنست که سلب اشیاء نقیض نیست و مجاز باشد سلب اشیاء در بعض اوقات مثل  
 الخالقیت زیرا که سلب آن در بعض اوقات صحیح است **فصل فی** در صفات سلبیه  
 آنست که هفت چیز است اول آنست که واجب الوجود واحد است و شریکی از برای او  
 نیست و دلیل بر این مطلب بسیار است اول اتفاق جمیع انبیاء است بر این مطلب  
 و محال اتفاق همه بر خطا و قرآن است که خداوند عالم جزو ادوات بود و حدیث  
 خود و آنکه هرگز از او حدیثی نیست و گویند که خداوند است ستم آنست که اگر خدای  
 دیگر باشد باید که از برای او رسولی و پیغمبری باشد که از جانب او خبر دهد و صواب  
 در مورد آنکه آن دیگری نمی آید و او را باید چون رسولی و پیغمبری نفرستاده پس  
 موجود نخواهد بود چهارم آنست که هر کس نماز کند در مال و افاق و امن  
 می بیند آنها را می بیند یکدیگر بخوبی که هیچ شتم مثل نقصان و مقصودی و افساد

صفات سلبیه

در اشیاء بیند و این صلی حاصل می شود با اینکه اینها را در آن شخص احد است و است  
 قال الله ثم لو كان منها الهة الا الله لعندنا و قد و بقر و چهارم و پنجم و ششم  
 و هفتم آنست که خداوند مرکب نیست و جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و عمل جزو  
 و عوارض نیست و حلول در چیزی نکرده است و دلیل بر نفی این صفات علاوه  
 بر اتفاق جمیع انبیاء آنست که امور از صفات ممکنات است و خداوند عالم منزله  
 از صفات ممکنات و جمیع نقایض است و معنی جمیع صفات کالیه و جلاله است  
 پس جایز نیست اتفاق خداوند عالم با این امور و معنی نماید که صفات سلبیه  
 محض بر این هفت چیز نیست بلکه جمیع صفاتی که نقیض می باشد از صفات مخلوقین  
 هستند خداوند عالم منزله از اشیاء است همچنانکه اشار شد **مطلب سوم** که در نبوت  
 و در آن چهار فصل است **فصل اول** در اینست که لازمست واجب الوجود خداوند عالم  
 که پیغمبری از جانب خود بر مخلوقین بفرستد و دلیل بر این مطلب بسیار است  
 اول آنست که بعضی لطیف است بر خداوند عالم و لطف بر خداوند واجب است و دوم آنست  
 که بعضی حاصل بحال عبادات زیرا که مشیت بر منافع و مصلحت و مصلح بر خداوند لازم  
 است زیرا که نزد آن مروج است و ترجیح مروج بر راجع قبیح است ستم آنست که شکی  
 و شبهه نیست که خداوند عالم مخلوقین را عیب فی فائده خلق کرده بلکه از جهت  
 مصلحتی خلق کرده و از جهت فائده افزاید که آن فائده فائده مخلوقیت و آن فائده  
 نعمت تکلیفات پس لابد است از نصب کسی که تکالیف را بعباد برساند و راه خبر  
 شرف مصالح و مفاسد را بایشان بنماید و چنین کسی پیغمبر است از جانب خداوند **فصل دوم**  
 در وجوب اتفاق انبیاء است بصفتان کالیه مثل عصمت از خطا و سهو و بیاد  
 و تواضع و صبر و توکل و زهد و رزق و فضیلت از رعب و امانال افعال و دلیل  
 بر این مطلب علاوه بر اخبار آنست که انصاف انبیاء جمیع صفات کالیه لطف است  
 زیرا که اتفاق بی صفات مذکور موجب غریت خلق و دوری از اطاعت می شود  
 همچنانکه انصاف آن صفات کالیه موجب غیبت و اطاعت می شود و مراد از لطف خبر

نبوت



که مقرب بطاعت و معبدان عصمت باشد و لطف بر خدا واجب چنانکه ذکر شد  
**فصل در طریق شناختن نبی است بدانکه فی شناختن نبی شود بیوت عصمت**  
 و بیعت دیگر بر آنکه عصمت مانع است از کذب و خطا پس هرگاه شخصی معصوم  
 اجازت بیوت بکند البته صادق است و لکن اطلاع بر عصمت بدون اجازت خداوند  
 عالم یا معصوم مستعد با معجزات پس مختصات طریق شناختن نبی معجزه یا اجازت  
 معصوم و دلالت معجزه بر صدق مدعی نبوت و ادعای آن جهت آنکه قطع است اظهار  
 معجزه بر یک کاذب علاوه بر اینکه معجزه امری خارج عادت خارج از طاقت بشر است  
 دلالت میکند بر اینکه آن خلقة و مشیت الله است که جاری نموده است در او بر دیگر  
 پس باید که صادق باشد و در بیان معجزه و معجزات که مستند با سایر معجزات  
 بخلاف معجزه دیگر که معجزه مستندات مشیت الله و افعال در محترم و قلم ممکن است  
 و در معجزه ممکن نیست و این صاحب معجزه ممکن است از جمیع خوارق عاده ای که از او  
 مطالبه شود از جهت صدق ادعای او بخلاف ساحر و **فصل در اثبات نبوت محمد**  
 عبدالله است و دلیل بر این مطلب بسیار است اول آنکه سبکی و سبب نبوت که محمد بن  
 عبدالله صمد ادعای نبوت کرد و مقرر نمود ادعای خود را بجز این باید که نبی باشد  
 زیرا که معلوم شد که اظهار معجزه بر یک کاذب محال است و معجزات انجذاب و عصمت یک  
 است که در نزد خلق موجود است و هر خلق بر او مطلع می باشند و آن قرآن مجید است  
 و معجزه بودن آن از وجوه متعدد ذاتی و عقلی و ادعای مرتبه فصاحت و بلاغت  
 و عزایت نظیر و مخالف سلو و بی با کلام و خطا و بلعیا و عربی بخوبی که شبیه کلام بشر نیست  
 و هیچ کلامی این خوب نبود و با این سلو و بی با مده و اعراسی کردند و خطا و بلعیا که مثل  
 قرآن میاورند در مدت مدید نتوانستند و الا اختیارات و احوال و احوال بالانجذاب  
 بنکردند و خود را پیش بکنند و مثل انما السحر معلوم شریف و بر مصروف  
 حکایات انبیاء سابقین بخوبی که منطوقات بر سایر کتب سماوی و مثل تورات و انجیل  
 در اجازات از معنیات و افعاله در زمان خود انحضرت از احوال منافقین و غیره و

هم چنین از امور ایند و مثل عدم بیان اولیای جمعی بکردن مثل مدلت بود تا بعد  
 قیامت و مثل نقیضه و مثل اقطاع مثل عیامت و امثال این امور با ای بودن  
 و مقدم نکردن علم را از احدی میماند که از احوال انجذاب معلوم است و مثل اینکه در  
 قرآن فی لیسیم که هیچ قسم لغت و در آن نیست از جهت حکم و معنوی و نه از جهت فصاحت  
 و بلاغت و اگر از غیر از خدا بود مخالف از اختلاف بود و لکن آن من مدبر افعاله بود  
 و نه اختلاف فاکثر علاوه بر تا بشرش و نفوس و در مطالب میماند که مشاهده و معجزه  
 است و حاصل کلام این که از ملاحظه این امور با ای بودن انجذاب قطع حاصل شود  
 باینکه قرآن معجزه است و اینکه از جنس کلام بشر نیست بلکه کلام الهی است و معجزات  
 و احوال الهی است و در معجزات است که در زمان انجذاب قبل از نبوت انحضرت  
 روی داده و ظهور رسیده و از برای ما نقل شده و این از قرآن مجید و از  
 و سبکی و سبب نبوت که از نقل این معجزات علم حاصل میشود و بعد و در معجزات  
 انجذاب اگر چه هر یک از آنها معصوم و خطی باشد و هر کدام هم شود باین معجزات  
 منقول از انجذاب معجزاتی که از هر یک از آنها نقل شده و ظهور رسیده و بلکه  
 که از نبوت معلوم ایشان ظهور رسیده و بلکه از بعضی خوارق ایشان صادر گردیده  
 مثل سلمان روم و دیگران از برای هیچ کس باقی نماند و بر آنکه معجزات هر یک از آنها  
 دلیل واضحی است بر عصمت انجذاب پس انکار وجود و صفای نبوت انجذاب را نیست  
 مگر از جهت عناد و عصمت و جلالت و تقصیر را مردند و آنکه در کتب سماوی و تبت  
 نور و انجیل و تورات و اجازت بود و انجذاب شده و اوصاف انحضرت مذکور  
 گردیده و همچنانکه بعضی از علماء بسیاری از عبارات تورات و انجیل را کشتند  
 بر اوصاف آن جناب نقل نموده اند قال الله تعالی الذین انبانا هم الکتاب بمرغون  
 کا بمرغون انباء هم الذین صفی اصل کتاب انجذاب بر امیثنا سند صحیح اطلاع آنها  
 بر اوصاف حضرت در تورات و انجیل میماند که پس از خود را امیثنا سند و معلوم  
 است که اگر اوصاف انجذاب در تورات و انجیل بود هر آینه اصل کتاب در مقام



در مقام اظهار کذب جناب برپا آمدند بسبب شدت حد و عقادی که با جناب  
داشتند علاوه بر اینکه هیچ مافوق ادعای میکنند امر به او در مقام اثبات آن امر باشد  
خود کذب خود را ظاهر نماید پس اگر او صفات جناب در توحید و انجیل مذکور  
نموده و بگوید که جناب با آنکه عقل مقلد بود ندیده بودند که او صفات من در توحید  
و انجیل مذکور است و او صفات جناب مذکور نباشد بگویم آنکه هر که نام کند احکام  
صادق از انجناب را و امور متعلقه باین مرتبه مقدسه را از اعتقادات و اخلاق و عبادات  
و معاملات و سیاسات و اداریات و غیره در انجناب آنکه در مصالح و مفاسد متعلقه  
بمایش و معاد و ملاحظه نماید حق بودن انجناب را و آنکه از احادیث عقیم احکام نکرده  
و در مثنی کسی در حق آن یقین میکند باینکه احکام بنیاستد مگر بوضع الهی و وحی است  
چهار آنکه هر که ملاحظه نماید احوال انجناب را از صفات باخلاق حسن و صفات کالیه  
و المواریثه از امور متعلقه بدین و دنیا ان کمال عمل و حکمت و قناعت و زهد  
و خوف و معرفت و جبر و توکل و تقوی و شکر و محبت و انصاف و امر من انما سوی الله  
و عزادن خلق را بعد از انکه معروف و مخفی از انکه انکار و از بعد از محبت و طاعت و  
یقین میکند باینکه جناب صفات در ادعای خود و بالجملة طریقه جناب طریقه  
انبیاء سابقین بوده و متفق بر صفت کالیه انهار و جبر کال بوده پس هیچ مافوق انکه  
میکند که شخص یا این صفات بنای امرش بر کذب و تدلیس و دیانات باطله بوده و  
اینکه جناب با کمال عقل و صفات در چنین امر خطری اشتباه و خطا کرده و بگویم آنکه ان  
ماه مکرمه و موقی باقله اموان و انصار و اموال الدعا بنوقد کرد در مخالفت که کفر و ضلاله  
عالم را فرو گرفته و شجاعان خربش و در زسای قوم از هر مذهب و ملت متفق بر دفع  
و ادب و هلاکت انجناب شدند و باها بخت نصیب و قوه و استعداد و دولت و مع  
ذلک خداوند عالم انجناب را مستطاب بر اخصا کرد و بخوبی که جمیع مقادیر طبع شدند با آنکه  
بیشتر اید انجناب کشته شدند و عقل فاطحات با آنکه این نبوده مگر تا بیدار شدن  
و توفیق بجائی ششم آنکه در زمان انجناب کفر و ضلال عالم را فرو گرفته و

مبادات تمام و امیکردند و طائفة اعتباری برپا شدند و جمعی انش پرت بودند و برخی کاذب  
عبادت میکردند و دانستی که لازمت بر خداوند نیست بخیر از جهت عدلیت و خلق و  
قطعی است که در آن زمان کسی نبود که صلاحیت از برای انعام عظیم را داشته باشد  
و در مرتبه جناب باشد و منصف صفات انبیاء باشد پس از آن جناب پس باید  
ان جناب پیغمبر باشد و دلیل مهم آنکه انجناب عالم نبوت کرد و او در شریعت تازه  
که ناخبر شراخ سابقه بود و مردم اطاعت ان جناب را نمودند و اخذ بطریقه و منهاج  
انجناب نمودند از زمان نبوت انجناب تا ان زمان مالک که قطعی است که این طریقه و  
این این بعد از این نیز باقی خواهد بود پس اگر انجناب حق نبود بر خدا لازم بود  
ردع ان و ابطال بدعت و ضلالت ان زیرا که مقصود خدا هدایت مخلوقات نه  
ضلاله آنها پس چنانکه ردع نکرد بلکه روز بروز در قوای یقین حاصل می شود  
با آنکه ان جناب بر حق است ششم آنکه جمیع اصل اسلام از فرق مختلفه و مذاهب و فیه  
متفقند بر نبوت انجناب و محالات عاده که جمیع انها متفق بر خطا باشند خصوصا  
بعد از ملاحظه اینکه در جمله متفقین اشخاصی هستند صاحبان کرامات و مقامات  
عالیه و معجزات باهره و بیانات ظاهره مثل اولاد ظاهره انجناب صلوات الله علیه  
و بالجملة بعد از انکه ان جناب نبوت انجناب او حق است از انقباط **مطلب** و امانات  
و در ان چند خلقت **فصل** و بعد از انکه امانت دیانت عاده در امور دین و دنیا  
بطریق خلقت از پیغمبر و مذهب پیغمبر است که بعد از انست نبی امام همانکه لازم  
است نبی و من بعد از انست که بعد از انست نبی امام همانکه لازم است  
لانست نبی امام و یقین خلفه پس بر هر مذهب و مذهب و کاد بر آنکه رعیت نصب کنند  
او امام و جمیع خدا بر خلق خواهد بود و در ان بیان و دلیل ما باینکه نبی امام  
بر خدا لازم است و چون بسیار است ان عقل و نقل و از جمله اوله مقلد انست که بشهر  
نبی که مردم محتاجند در امر دینا و احزاب برپایی که ارشاد کند انهارا و از  
حق و راه ملک کند انهارا از انفع و ضرر و مصلحه و منصف و شراخ و هدایت کند



ایشان از چیزی که معترف و معترف بدگاه اله است این شخص با حق تعالی  
 همچنانکه لازمت بر خدا نیست چنین لازمت بر خدا بعد از پیغمبر و ائمه  
 الهیین هم نیست امام که مانت شرعیست پیغمبر و ائمه و معصوم و معصوم  
 و عادی خلق باشد بطریق جهات و سبیل و ابواب که ملک اجتناب در هر دو  
 بیکت و احتمال اینکه بعد از پیغمبر و ائمه کفایت میکند و افعال فسادات و بر آنکه شتم  
 است و آن مانت با احکام اجالتی و بر ناهنج و منج و عام و خاص و مطلق و مقید  
 و مجمل و مبین پس لابد است از برای او از معترف و مبتدی که معصوم از خطا باشد و آن  
 بنت مکرر نام و دیگر آنکه بقتل و لطافت و لطیف حد الاوت چنانچه ظاهر  
 شد و دیگر آنکه بقتل اصل حال خلوقات و اشیان یا صلح بر خدا واجب است  
 چنانکه مشخص شد و اینها بر وجه خطا و جهالت پس ممکن است که کسی را که تعیین  
 کنند از برای مانت قابل نباشد و مع ذلك چگونه بر وجه لازم می شود تعیین  
 امام و چگونه بعد از تعیین آن شخص را باطل می شود و آن جمله از نقلیه این  
 شریف است که میفرماید و قالوا لا انزل هذا القرآن علی رجل من القریین این  
 اهل بیتمون و حجت و تکلیف منما بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا الی قوله نعم و در مع  
 و تکلیف منما بینهم و معصوم این و این حدیث است که کما در آنجا نازل شد این  
 قرآن بر مردی از اهل مکه و طائف و صاحب مرتبه نبوت باید مردی بود  
 باشد از اهل مکه یا طائف خداوند عالم و در حدیث ایشان میفرماید که ابا ابلان  
 رحمت خدا را امت می کند و هر کس می خواهد بدین حد و حال اینکه رحمت خدا بر  
 و جهات انزال و معیت و بنا و ما اختیار از ابا ابلان مکه داشتیم بلکه خود هستیم و  
 و هر کس از پیغمبر و ائمه معترف داشتیم پس چگونه رحمت خدا و که بزرگتر است با ابلان و  
 کدام پس نبوت که اعظم نعمتهای الهی و اکبر رحتهای سبحانیست با ابلان اختیار ایشان  
 نیست و دلالت این بر مدعی این است که امامت بر اعظم رحتهای الهی است بعد از نبوت  
 بلکه بهتر از نبوت است پس دلالت دارد بر این که تعیین آن با احکامات نبوی خلقت

و این دیگر قولی است میقولون هل لنا من الامر شیء قل ان الامر کلّه لله حق تعالی گفت که  
 ای ما ما در کار نبوت و امامت اختیاری باشد و پیغمبر و ائمه و معصوم و معصوم که تمام کار  
 با احکامات و سوار این اختیار نیست هر که خواهد پیغمبر و ائمه و معصوم و معصوم و معصوم  
 کار را بر شما نکند و دلالت این بر اینست که مدعی ظاهر است و این دیگر از شریفات  
 که میفرماید پس لست من الامر شیء یعنی اختیار هیچ امری را نبوت پس هرگاه اختیار هیچ  
 امر که از جمله امامت است با انتخاب نباشد با مرتبه بطریق اولی نخواهد بود و  
 دیگر آنکه میفرماید و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان له الم الحیة یعنی خداوند  
 عالم خلق میکند هر چیزی را که می خواهد و اختیار میکند هر چیزی را که می خواهد و آن  
 برای ایشان اختیاری نیست با آنکه معنی اینست که خداوند نعم اختیار میکند از او  
 ایشان چیزی را که خبر و مصلحت است و با ایشان نیست و در هر صورت دلالت این  
 بر مدعی ظاهر است فصل ثانی در شرائط امامت بدانکه شرائط در امام  
 عصمت و افضلیت بدلیلی که در وجود عصمت و افضالیان صفات کمالیه ذکر  
 شد علاوه بر این شریفه که میفرماید لا یزال محمد الطاهرین یعنی مرتبه امامت  
 بظالم منهد و معلوم است که ظالم غیر معصوم است پس مستحق امامت نیست و  
 جامع دیگر میفرماید کو تو اجمع الصادقین و واضح است که غیر معصوم غیر صادق  
 است پس قابلیت امامت را ندارد پس این دو دلیل دلالت دارند بر شرط بودن  
 عصمت در امام و معصوم مستلزم افضلیت است زیرا که معصوم افضل از غیر معصوم  
 بالضرورة و شرط دیگر آنکه امام باید از جنی ها شریف باشد و دلیل عقلی بر این مطلب  
 قائم نیست بلکه از احادیث و اخبار نفید می شود و عامه هیچ یک از آن سه شرط  
 را قائل نیستند و میگویند که ممکن است که امام غیر معصوم و مقبول و غیرها  
 باشد و بطلان این قول از آنچه قبتم ظاهر شد فصل ثالث در تعیین امامت  
 بعد از پیغمبر و آن بعد از شریعتی عشر بر جناب اهل بیت است و بعد از آن



بارده نگران اولاد الطهاره اجناب حضرت امام حسن و امام حسین و علی بن ابی طالب و محمد  
علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الزناد و محمد بن علی النقی و علی بن محمد  
النفی و امام حسن مکرری و حضرت قائم عجل الله فرجه صلوات الله علیه و آله و سلم  
در ایجاد و مطالب است **طلب اول** و اما فایده اجناب ابرار المؤمنین است و اینکه اجناب  
خلیفه بلا فصل سغیرات و دلیل بر این مطلب از هزار مجازات و این مختصر کجای  
اخبار اندازد لکن اکتفا می شود در اینجا چند دلیل که کافی باشد از برای کسی که در  
بصیرت داشته باشد و کسی که بدید بصیرت نداشته باشد و ظن قلب و یا  
فرد گفته باشد هزار دلیل نیز از برای او می آید و دلیل اول آنکه دانستی که امام  
بابی که معصوم باشد با اتفاق جمیع مسلمین بعد از پیغمبر هیچ کس جز از اجناب  
و سید زنا و حسین هم معصوم نبود و قطعی است که در این زمان حضرت  
فاطمه و حسین هم مدغم امامت بودند و اینکه اجناب افضل از اهل بیت پس امام  
در این زمان حضرت در اجناب هو المذنبی **دلیل دوم** آنکه مشخص شد که امام  
بابی افضل باشد و فضیلت جناب ابرار المؤمنین هم از خلفای باشد و از سایر  
صحابه از تطبیقات است و متفق علیه بین السیعه و اکثر معتزلات و بر اکثر جهات  
قبلیت از علم و عمل و زهد و تقوی و ورع و سبقت با اسلام و فطانت و شجاعت و  
سخاوت و فصاحت و سایر کمالات غیبیه در اجناب بیشتر بود و هیچ کس برینه  
اجناب نبود همچنانکه از تتبع متون حکایات و اخبار و روایات متواتره بالمعنی  
ظاهر و مشخص می شود بلکه دوش و دشمن منکر فضائل و کمالات اجناب بودند  
و کفایت میکند در فضل اجناب بلکه خلفاء بنی امیه مثل معاویه علیه السلام  
با کمال عداوت و نهایت تسلط کالسی و اقسام نمودند در کمالات فضائل و  
کمالات و اطفاؤه انوار مقدسه اجناب حتی آنکه در سالهای بسیار از نمودند  
بیت و طعن و لعن اجناب و مخالفان و مخالفان و منافقان که شکر از دست و  
تسل شیعیان انحضرت اما آنکه دشمنان از حسد و عداوت و دشمنان از خوف

و

و بقیه الطهاره فضائل اجناب می کردند و مع ذلك بعد الله فضائل و کمالات اجناب  
عالی را مملو نموده چنانکه در هیچ کتابی نمیکنند بلکه اگر جمیع ایهای دربار کتب شود  
و جمیع در خان عالم قلم شود و وصف ایمان و زمین کاغذ شود و جمیع ملائکه  
و جن دانس نویسند و سواد احصاء فضائل اجناب را نمیتوانند نمود کتاب فضل  
نور ابی جبر کاف نیست که ترکیب سلاکت و صفیه ثناری و ایجاد و فضل اجناب  
همین قدر کفایت میکند که در بدو و شک و در خدایش نمودند بلکه جمیع قائل  
مجدانیش شدند و صفیه فاضل کفر فضل مولانا علی و قریب الشک ضابط  
که گویم من حدایت با ابرار المؤمنین پس چگونه در ثنات با ابرار المؤمنین و با هیچ  
عاقبت شک میکند و این که خلیفه پیغمبر چنین سخنی است که جامع جمیع صفات کالیه  
است یا اینکه کسی که از جهل بر سر است که مرزا از بر فرق میکند بلکه با عراف خود را  
پس پرده انفع اندازد بلکه خود بد و شک و در اسلام و کفرش شده باشد مثل خلفاء  
ثالثه اگر چه منافقین در کفر اهل اندازد و با کلمه با انصاف اجناب جمیع مضائق  
کمالات و فضیلت از غیر عقل بخیر نمیکند که خدا او را امام و در پیش خلق نکرده اند  
بلکه کسی را تعیین کند که بجز از علم و فضل نداشته باشد یا اگر داشته باشد  
فضائل و کمالات اجناب چون قطره و دریا باشد بلکه عقل حکم قطعی میکند یا اینکه  
ان جناب با امام و خلیفه باشد و هو الطایف دلیل بر خصوص متواترات که از  
پیغمبر بار رسیده و در اینکه بعد از اجناب علی بن ابی طالب و خلیفه و جانشینان  
و از جمله اهل بیت عزالت است که فرمود با علی است حق بمنزله هر دو من موسی الا انه  
لا یجی بعدی یعنی تو نیست من بمنزله هر دو نیست موسی و از جمله اهل بیت غده  
است که متفق علیه بین ابرار المؤمنین است و در اینجا میفرماید من کن مولا و خدا علی مولا  
یعنی هر کس که من سید و مولای او هستم علی نیز سید و مولای او است دلیل چهارم بر این  
قراینات مثل این که در این نظر در این مباهله و امثال الخاد لیل پیغمبر معراج صادق  
از اجناب است و ان احد صرافه وقت و فوق مرتبه تواترات بلکه معراج صادق



بعد از وفات اصحاب معصیات و حضرت کاتبی و بعد از تمام کتاب در معجزات آن  
جناب معصی که بعد از وفات آنجناب و هرگاه هم شود معجزات آنجناب معجزات دیگر است  
مناد را از اولاد و اتباع آنجناب و متابا اتفاق جمیع در امامت آنجناب  
شبه و تشکیکی در برای هیچ عاقلی باقی نماند و التزم علی من اتبع الهدی **مقدم**  
امامت باقی نماند و واد که بر امامت ایشان مظهران ادله اثبات که در امامت جناب  
امیر المومنین بعد از وفات معصی و افضلیت و نفی بر امامت و صدور معجزات  
بدانکه فضائل و کالات آنکه ما از حد و حصر فرزند بلکه ایشان م معدن  
اصل هر کمالی و فضلی میباشد و سایر فضائل و کالات که در دیگران هست که  
بعد از وفات و قطرات آن بر فضائل و کالات ایشان همچنانکه مسلم مابین  
است بلکه اعتقاد ما آنست که افضل از جمیع مدائمه و مقربین و انبیاء سابقین و مجله  
اعتقاد ما آنست که ایشان فوق مرتبه مخلوق و دون مرتبه خالقند و بعضی در حق  
انند مخلوق و اند و قائلند جناب امیر المومنین با بعضی دیگر از ایشان است  
و این بعضی کفر و زندقات و بعضی دیگر امر خلق و رزق و جوده و موات و معوض  
با آنکه م میدانند بینه ایشان خالق و رازق و جوده دهنده و موات دهنده  
و اعتقاد باین نیز مشکلست بلکه از بعضی اخبار که از این بر میاید و موجب است از بعضی  
جهال که در عصر ما هم رسیده اند و میگویند که اعتقاد باین واجب است و این خدای  
اجماع مسلمین بلکه بدقیح البطلان **مطلب** در معجزات باین معنی که صادر شده  
از خدا افعال پنج از ظلم و غیره و آنچه از خدا صادر می شود همه جیل و جنات و  
دلیل بر این از عقل و شرع و اجماع است زیرا که ظلم و فعل جمیع از صفات ممکنات است  
و صادر نمیشود مگر از عاجزین بحالات صدور و فعل جمیع از واجب الوجود قادر  
علی الاطلاق و واجب صدور فعل حقیر را که واجب الوجود قادر علی الاطلاق  
نمات را چه نمیکند البته **مطلب** در معجزات بعضی از مدعیان شدن مردم بعد از  
مردن در روز قیامت از حجه خیر که اعمال از ثواب و عقاب و دلیل بر ثبوت معجزات

۲ پیغم

۲ ششم

این است که دانستی که خداوند عالم از اعش خلق نکرده بلکه از جمیع کائنات و مملکت  
و بعد از آنکه از مملکت و وفای مملکت و بالقرین و شهود است و معجزات که در بنادار  
جزایست پس این است که مانی دیگر و عالمی دیگر مدعیان باید باشند برای وفای جزای  
مراد از معاد همین زمان و همین طاعت و دلیل دیگر اینست که قرآنه منکر تو اجاب  
متواتر صادر از چند واقعه بلکه متفق علیه مابین جمیع انبیاء است پس شبهه در  
ثبوت و مقتضای ایات و اخبار ثبوت معاد و مطلق و حیث است پس انکار معاد  
و معجزاتی جنای که معجزات و هم چنین شبهه ثبوت در سوال فقر و عذاب جز و مراد  
و میزان و حساب و جنه و نار و سایر چیزهایی که از شریعت معتقد مسید است  
زیرا که اینها از پیروان معصومین م صادر و ثبات شده است بطریق یقین  
پس اعتقاد با آنها لازم است بدانکه مشهور مابین علماء این است که این عقاید همه  
و کر شد بعضی از آنها اصول دین است و بعضی از آنها اصول مذاب باین معنی که قی  
و نبوت و معاد از اصول دین است و معاد را موات از اصول مذابت و بعضی آنها  
و اینها از اصول دین گرفته اند و بعضی دیگر همه را اصول دین گرفته اند و تحقیق این مطالب  
در علم فقه است و معرفت اینکه این عقاید کدام از اصول دین است با از اصول مذاب  
لازم نیست باین معنی که شرط اسلام و ایمان دانستن این مسئله نیست بلکه مثل سایر  
مسائل فقهیه است که محل اختلاف مزیدید و مذاب نیست و بعضی از جهال که در عصر  
ما هم رسیده اند مذاب ناز و اختراع نموده اند و این است که اصول و ادعا  
دین چهار است قی و معرفت حق و معرفت امام و معرفت شیعه باین معنی که م  
چنانکه بر خدا لاند است بعضی یا امام هم چنین بر خدا لازم نیست بکی از  
شیعیان امام هم در عصر نبوت امام هم با مطلق که حامل علم و امام م باشد  
علوم امام هم را خلق برسانند و ان واسطه است مابین امام و خلق و این برد و وفات  
یکی که حامل علم و امام است و مع ذلك متصرف در عالم دیگر آنکه حامل ملوحت و  
لکن متصرف نیست و قسم از او را بقا میگویند و در را بینه میگویند و کافیه



عالمی که در معنی این رکن رابع را نفی میفرماید و ظاهر میباید و در سابق  
 برین مقتضای حکمت و معنی غنی بودن در زمان شیخ احمد سبک کاظم که اینها را  
 دکن رابع بودند و خداوند را ظاهر کرد و علو را ظاهر کرد و دند و مخلوق  
 رسانیدند و بعد از انعام کسی دیگر را ظاهر ساخته و بر جمیع خلق معرفت رکن  
 رابع لازم است چنانکه معرفت ارکان ثلاثه لازماً مثل انکار انکارات  
 و موجب کفر و عدم قبول طاعات و عدم وصول ثوابات اخروی میگردد بلکه توفیق  
 خلود در نار و عذاب ابدی می شود این بود خلاصه این مذهب فاسد و فساد آن  
 از قطعات است بلکه مخالفان جامع جمیع مسلمات بلکه مخالف منوره دین است  
 علاوه بر این مخالف اجناس و ازل است که دلالت میکند بر یگانگی و یگانگی  
 و معرفت حق و معرفت امام کفایت میکند و چیزی دیگر لازم نیست و هم چنین خلاف  
 اجناس است که دلالت میکند بر اینکه زمین عالی از جهة نیست و بر خدا لازم نیست  
 از نبی یا امام ظاهر یا غایب پس بعد از وجود امام غایب مجهول الله عز و جل دیگر بر خدا  
 لازم نیست نصب بخوان شیعیان بی محنت تبعه و بغض و تیرا ز اعداء الحمد  
 واجب و از لوازم ایمان است و اما اینکه معرفت شیعه لازم است و از اصول دین است  
 مثل معرفت امام پس اصلاً دلیل بر مطلب نیست بلکه ادله بر خدا نشان قائم است همچنانکه  
 ایشان شد و بر فرض تسلیم این مطلب بگوئیم که ادعا اینکه شیخ احمد سبک کاظم  
 رکن رابع و حامل علو و امام عم و واجبی طاعت و حجة خدا بود و در خلق ظاهر انفا  
 است زیرا که دیگران از سابق بر اینها و لاحق از آنها اگر ائمه و افضله از آنها نبودند کمتر  
 از آنها نبودند و نیستند قطعاً و با جمله شهر در طایفه این مذهب و فساد این طریقه  
 نیست بی چیزی و شایسته است که چون تکلیف با حکام شرعی و معرفت انکارات و ان  
 بدون دلیل ممکن نیست پس من باب مقدمه معرفت دلیل لازم است و ان کتاب الله و سوره  
 نبویه و اخبار ما و غیره از آن معصومین و قول ثقات و عتقا و رواة و محدثین است  
 بقیضی که در اصول فقه مقررات و معرفت دلیل از اصول و ارکان دین نیست بلکه

از اصول فقه است و اخلال بان اخلال بدین میشود و اخبار تکلفین لازم است معرفت احکام  
 و ادله شرعی بطریق و جویب معنی با کفایت از آنکه در خدا لازم باشد نصب یکی از شیعیان  
 همچنانکه اصل این مذهب بگوید پس فرمود میان آنچه ما و آنها میگوئیم و انکارات و از  
 طریقه حکایات و قرابت امور و عذاب و ادوات است که در این سنوات شخصی از ایشان  
 ظاهر شد و ادعا نمود که من رکن رابع و باب علم امام هستم و خدا قبول میکند ما  
 و عبادت امام را مگر بر قدری که من و منکر من مصلحت در سادات اگر چه بقدر روح خدا را  
 عبادت کرده باشند ما بین رکن و مقام و منکر من و منکر من گفته بود که نظریه منعقد  
 نمیشود مگر باذن و کسبه عز و جل و از جهت اینکه بنایان آورد و ان نوری که در طور  
 سبنا بر حضرت موسی علی کرد ان نور من بود و اما لایها از اکادیر دعاوی ما  
 و مقرن نور این دعاوی را با دعا معجزه و ان نور خلق چند بود مثل یمن و  
 علیها و بسیار و مخالف قانون عربیت و مهمل من میثا للفظ و المعنی جمع کثرتی  
 عوام کالانعام مناصبت و انمودند و استدلال میکردند بر حقیت و باین نور شجلی  
 ملوکه مملو و ندانستند این جماعه حقاً که معجزه خارق عادت است که مستند با سبنا  
 ظاهر و خفیه بناسد بلکه بار اده و مشتاق و فضل الله کت و اما لایها  
 اعلا و فضل الله نیست و ان خدا ما در می شود و اگر کسی اینا غرض را بر ایشان بگو  
 کا می جواب بگویند که در قرآن نیز امثال این امور است و کا می جواب بگویند که حق  
 و صریح است که موافق با این توضیحات باشد و هر چه مخالف است باطل است  
 و علاوه بر اینها احکامی چند در دین خراج نمودند مثل حلیه تزل ناز و روزه  
 و جواز و طایفه و اینکه بگویند میتوانند که صفت مرد با متجاوز اختیار نماید بلکه  
 مذکور شد که قرآن سوزانند بلکه از فقر مسموع شد که بت رسول الله ص  
 نمودند و علاوه بر اینها انشخص مکرر و عده کرده بود که در فلان وقت خروج  
 نمودم کرد و شرق و غرب عالم را استخراج نمود و هر وقت که مخالف میکرد میگویند  
 که بداند است و بسبب این دعویها جمیع کثرتی از ولایات حبله و طریقه نمودن



و از اهل و عیال و اموال قطع نظر کردند و بعضی کتب علیه فروختند و بیشتر جز بدندان و حجت  
 خدیج و بجهاد و سبیل الهی و باین جهت مع کثرتی از مسلمانان از ایشان شدند و بعضی غنی  
 بر پا کردند تا آنکه بمرکز ملای و سلطان مصر گشته شدند و بعضی شدند و  
 نماز از احکام و معصود و قلی بخت و رکوشه و کنا و ما قطع دایر القوم الذین طلبوا  
 و الحمد لله رب العالمین و صلوات الله علی محمد و آل الطیبین انما هیهات الی یوم الدین  
**معقد ثانی در بیان اخلاقیات و ان مثلثات بر هفت خلق و فضول و غایت**  
**معقد اولی بدانکه اتم امور بعد از معرفت اصول دین علم اخلاقیات است که عبارت**  
 است از تحصیل صفات حمیده و اخلاقیات پسندیده و استخلاص از صفات مملکه  
 و تیر و اخلاقیات دنییه مانند ریاض و عجب و بکبر و عقده و حسد و بر آنکه اخلاقیات حسنه  
 موجب نجات و وصول سعادت ابدیه است و اخلاقیات مذمومه موجب هلاک و وصول  
 شقاوت سرمدیه است پس خلقی باوکل و عقلی و انسانی از اتم واجبات است و  
 وصول بدو و این دو حیوة حقیقیه و سعادت ابدیه از غایبات است پس بر هر  
 مکانی واجب است کتاب فرائض اخلاقی و اجتناب عن رذائل اخلاقی چون این موقوف  
 است بر معرفت صفات و کمالات اخلاقی حسنه و رذائل و صفات مملکه و منجبه و تکفل  
 این امر علم اخلاقیات است لهذا هر مکتبی واجب است معرفت علم اخلاقی و موجب چنانکه حضرت  
 رسول م فرمودند طلب العلم فریضه علی کل مسلم و اخلاقی حسنه نزد حق شرف است  
 از اعمال حسنه و خلقهای بد بدتر است از اعمال سیه و اندک عبادت از صاحب خلق  
 نیک نزد حق شرف پسندیده تر است از عبادت بسیار از صاحب خلق بد چنانچه از  
 حضرت رسول م روایت کرده و در روایات و در میزان علم چیزی بجز از حسن خلق نیست  
 و در حدیث دیگر فرمود که پیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل بهشت می شوند بر من  
 کارهای و عمرات الهی و خلق نیکو است و در حدیث دیگر از اجتناب مروت که توبه  
 صاحب خلق بد قبول نمیشود و بر آنکه اگر از نیک گناه توبه میکند بکنایه از آن بدتر گناه  
 می شود و اینها از اجتناب که فرموده من هوار و زمر و با ساهت و بهما حب خلق نیکو

است و کافر بدست و غلط بدخلق و مختاریت و در روایت دیگر فرمود که هر یک از اینها  
 برود و کارهای نیک از زمین آمد و گفت یا محمد بر تو باد و حسن خلق چیز نیک و نیکو  
 با حسن خلق است و گفت شبیه ترین شما بن کیت که خلق نیکو تر باشد و بنا  
 اهلش هر سلوک نماید و آن حضرت را بر مروت که فرمود که شما نمیتوانید که هر  
 مردمان را از خود بفرار کنید پس هر را فرار کنید بخوش روغن و بکوی ملائکات نموده  
 در حدیث دیگر فرمود که هر مرد که خلق خود را نیکو کنی تا خدا احسانت را سبک کند  
 و از امام محمد باقر م روایت که از مؤمنان کسی که ایمان حق کامل است خلق نیکو  
 تر است و از حضرت صادق م روایت که هیچ خلقی نزد حق شرف محبتی نیست از آنکه  
 مرد مرا فرار کند و خلق نیکو می شود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو را می بینم  
 بر هر کس که در روز عار و روز عار و شبها عبادت خدا است و در روایت دیگر  
 فرمود که خلق نیکو کنا اهل امکنه از دنیا چنانچه انساب شیخ را میگرداند و فرمود  
 که نیکو کردن خلق و بخلق نیک با مرد در معاشرت بودن خانه را معهود و با او  
 میکند و هر چنانچه از او میکند و در روایت دیگر فرمود که حق شرف پسندیده را بر حسن  
 خلق ثواب عبادت سبیل الهی که امت میفرماید و اینها از اخلاقیات منقول است که  
 چون با مرد در خلطه نمانی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالفی کنی دست تو بر بالا  
 دست او باشد و احسان تو باد و زیاد باشد از احسان او بنویسد و حق که گاه  
 هست که بداند در عبادت تقصیری دارد و خلق نیکو دارد خدا او را با ن خلق  
 نیکو برین و در خبر جماعتی می رسد که روز عار و روز عید دارند و شبها عبادت  
 میکنند و از اخلاقیات نیز مروت که فرمودید خلق نیکو ناسد کند ایمان و اعمال  
 چیز را چنانچه سر که قتل را مانع میکند و فرمود که کسی که خلقش بد است خود  
 پیوسته در عذاب است و در روایت دیگر فرمود که حق شرف دین اسلام را برای  
 شیعیان پسندیده است پس نیکو معاشرت نمایند با آن بجاوت و حسن خلق  
 و در حدیث دیگر از اخلاقیات پرسیدند که چه چیز است از آن خلق نیکو فرمود که آن







از غضب و بغضا و ظلم و اذیت و مقتدی نمودن و نشان قوه ملک صدور از افعال حیوانات  
 از نبودت مزج و شک و حرم و بر جماع و اکل و خواها و نشان قوه را بیدار استنباط و جوع  
 مکر و حیل و توسل بر افرات و طریق تبیین و حد و قوه عقلیه از صفات بلنکه  
 است و قوه غضبیه از صفات سبع و در ملکات و قوه شوی بر از صفات حیوانات  
 و قوه و اهر از صفات سباع و در ملک قوای دیگر از قوه اولی خلق نشد  
 است و در سباع و حیوانات و در ملک نشد است و نشان انسان هرگاه قوه عاقله و اد  
 غالب شد شبیه بلنکه خواهد شد بلکه اگر از افعال خواهد کرد و اگر قوه غضبیه  
 یا شوی غالب شد ملحق بسباع و حیوانات خواهد شد و اگر قوه و اهر غالب شد ملحق بپای  
 خواهد کرد و بدو قسم قابل ادبی زاده طریقه حیوانیت از فرشته سرشته و از حیوان  
 گنند میل ان شود بر از ان و گنند میل ان شود پس از ان پس کسی که عاقل باشد و با خود  
 دشمنی و عداوت نداشته باشد با بدن ناممل نماید و فکر کند که چه مرتبه را از برای  
 خود می پسندند و چه مقامی را از برای خود اختیار میکنند یا با اختیار مقام ملنکه  
 معربین بلکه افضلیت از افعال انسانی را برای ادب و اختیار مرتبه حیوانات و پیاپی او  
 سباع و ابال و بلکه بد زبون از افعال او منشأ و بد، جمیع صفات منزه و ان  
 و بدیه همین قوای است زیرا که افعال صادره بواسطه این قوای اگر چه اعتدال و با شای  
 عقل و شرع بوده باشد ان فعل از فضائل خواهد بود و الا از رذائل خواهد بود  
 و بعبارة اخرى اگر ساز قوی طبع و عقاده قوه عاقله باشد افعال صادره نصیبت  
 خواهد بود و اگر قوه عاقله معقور و مغلوب ساز قوی باشد افعال صادره و بدیه  
 خواهد بود و اجناس و انواع فضائل چهار است اول حکمت است و ان معرفت حقیقه  
 اشیا است و علم مایه و ان برد و قسم است حکمت نظریه و حکمت عملیه زیرا که وجود  
 اشیا اگر چه قدرت و اختیار ما نباشد پس علم متعلق با آنها و حکمت نظریه میگوید که اگر  
 وجود آنها قدرت و اختیار ما نباشد پس علم متعلق با آنها و حکمت عملیه میباید و در  
 صفات و ان انقیاد قوه شوی بر است قوه عاقله را در هر چیزی که آرد و میباید و

بیم حیوانات و ان انقیاد قوه غضبیه است قوه عاقله را چهار عدالت است و ان منطبق بر دین  
 قوه غضبیه شوی است و در بر اشارت عقل و شرع پس عقل بمنزله تابع و قوه ان که قدر  
 بمنزله و زبری که اخاذ و امضاء میکند از او در غضب و شوی و نفوذ ان امری  
 شود و غضب مانند سنگ شکار که محتاج است بوی تادیب و ضمیم که معنی که  
 اشان بر رفتن می نماید هر دو قوه و قوی که اشاره بیان داشتیم مینمایند از مینا  
 و شوی مانند اسب است که سواران می بوند و رسیدن کماهی مطیع و عقاده و شوی  
 و کماهی نه پس هر که در ان صفات ثابت شود با اعتدال از ان صفت همین خلق مینامند  
 مطر و هر کس بطبع و ان معنی و ان ثابت باشد از ان صفت همین خلق بالنسبه بان صفت  
 مینامند مثل انکه میگویند همین خلق در جماعت دارد یا در کم و موانع ان و بان  
 فضایل و اخلاق صفت خداوند اشاره فرموده در وصف مؤمنین در این ترغیب  
 اِنَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِیْنَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ قَدْ کَرِهَ اِلَیْهِ اَوَّلَ مَا جَاءَهُ وَاَبَاؤُهُمْ وَ اَنفُسُهُمْ  
 سَبِیْلًا لِّلَّذِیْنَ هُمُ الصّٰلِحُوْنَ وَاَبَاؤُهُمْ وَ اَنفُسُهُمْ سَبِیْلًا لِّلَّذِیْنَ هُمُ الصّٰلِحُوْنَ وَ رِیْبٌ عَظِیْمٌ  
 اَزْ قُوَّةِ یَقِیْنٍ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ  
 قُوَّةِ شَهِیْدٍ وَّ جَاهِدٌ بِنَفْسِکُمْ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ  
 بَرَدِیْنٍ عَقْلٍ کِهْ عِلَالِ اَعْتَدَالٍ بَاسْطٍ وَّ دَرِیْدٍ بِکَرَمِ مَدْحٍ وَّ مَرِیْدٍ جَمِیْعٍ کَاثِلٍ  
 عَمَلِ الْکِفَارِ مَرَحًا وَّ بِنَهْدِ اَشَارَةٍ بَابِ اِنْسَانِ کَزَادَ اِبْرَیْ هَرِیْ اَزْ شَدَّتْ وَّ غَضَبِیْنِ  
 مَوْضِعِ عَضْرِیْ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ  
 اَزْ اَنکَدَانِیْ کَاجْنَاسِ وَاَنْوَاعِ فِضَالِ جِهَالِیَّتِ بَلْ اَنکَدَ اَجْنَاسِ وَاَنْوَاعِ رِزَالِ  
 هَشَاتِ وَاَبْرَ کَرِزَالِ اَصْدَادِ فِضَالِ اَسْتَدَارَ اِبْرَیْ هَرِیْ هَرِیْ هَرِیْ هَرِیْ هَرِیْ  
 دَوْنِ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ اَتِیَتْ کُمْ مِّنْ عِزِّ رَبِّکُمْ  
 کَرِ اَعْمَالِ اَصْدَادِ وَاَسْطَ اِنْسَانِ قُوَّةِ هَرِیْ هَرِیْ اَعْتَدَالٍ بَاسْطٍ وَّ دَرِیْدٍ  
 وَاَبْرَ کَرِ اَعْمَالِ اَصْدَادِ وَاَسْطَ اِنْسَانِ قُوَّةِ هَرِیْ هَرِیْ اَعْتَدَالٍ بَاسْطٍ وَّ دَرِیْدٍ  
 بَطْرِیْنِ اَزْ اَعْمَالِ اَصْدَادِ وَاَسْطَ اِنْسَانِ قُوَّةِ هَرِیْ هَرِیْ اَعْتَدَالٍ بَاسْطٍ وَّ دَرِیْدٍ



بود چون حکم طریقتی اعتدال قوه مافیه بود پس هر چه از ان اعتدال بطرف افراط  
و تقرب بطلان و ضلالت می افتد و اول را جریمه و ثانی را بلایه و بلادوت میگویند  
و جریمه استعمال قوه نظریات و امور دقیق و مطابقت با واقع و بلاخره و بلادوت  
نزد استعمال قوه نظریات در چیزی که نباید در او استعمال شود و قدرها مع  
هر دو جهل است و در بلایه که با از استقامت است و ضلالت یکی خوراک است و  
دیگری عین و اول در طرف افراطات و ان اقدام نمودن است در چیزی که نباید  
اقدام نماید و در طرف تقرب است و ان عبارت است از ترک اقدام در چیزی  
که باید اقدام نماید و ان در دو بلایه که باز اعتدالات یکی را شرع میکنند و دیگر  
را خود میمانند و اول در طرف افراطات و ان انما که در طرفین و لذات  
شوائبات مجوی که مستحق نباشد شرعاً و عقلاً و در طرف تقرب است  
و ان ترک اقدام است در طلب نقدی که فالعاج بدن و از ضرورتات تغیر  
و ان در دو بلایه که باز اعتدالات یکی طلب در طرف افراط و دیگری انظار و قبول  
طلب در طرف تقرب است و انما بود اجناس و انواع و زائل و جمیع اخلاق ذمیه و انما  
سینه و صفات و زایل از انما خارج نخواهد بود مثل اهل الاخلاق منما بعد از  
الاله **مقدمه** بدانکه خلق ان خالق است که صادر می شود افعال از او بهی  
و انک بدون احتیاج بیکری و نامی پس ان افعال که صفات حمیده و افعال  
سند به ان خلق را خلق من میگویند و اگر صفات و زایل باشند خلق  
را خلق من و بدینسانند و اقوی این است که غالب اخلاق حسنه و سینه قابل  
تغیر و تبدل است پس ممکن است که خلق من را تغییر داد و من خلق و بالعکس زیرا که  
اگر اخلاق قابل تغیر و تبدل نبود نمی داشت مواظبت فرایه و مضایح بنوع و  
مواظبت معصومیه و نادیده است شرعیه و حکومیه و میتوان این معنی نمود و حال آنکه  
تغیر دادن اخلاق بهائیم و ساز حیوانات است ممکن و واضح و محسوس است که  
ی بنم حیوانات و حتی اهل خانه میگویند و سگ صید معلمی شود و بعضی طیور و

میزند و مجموع اینها تغییر اخلاق است و چون ممکن نیست در حق انسان که اثرش موجود است  
و در حق از غفلت و محض کالات و فضائل است بی تغییر و تبدل من اخلاق متعلقه  
صغیره مافیه مثل خود و زکاء و من عقلی ممکن نیست و ان متعلق تکلیف نیست و علاوه  
بر آنکه فادرات و در غالب ممکن است چنانکه دانسته می میرد و در عسر و معونه  
ان نیست زیرا که موقوفات بر مفاصله و ثمره و باضافات شافیه لکن ما و سران  
رحمت خدا نباید بود پس باید از خواب غفلت بیدار شد و دامن رحمت بگردانید  
صد و تغییر اخلاق و محصل سعادت بر آمد قبل از آنکه اجل در رسد و زمان  
فرست و همت با عز و رسد و چاره جز حیرت و ندامت نباشد **مقدمه** بدانکه  
در علم اخلاق بحث گفتگوی شود اند و چیزی یکی از چیزی که بر میگرد و حفظ فضائل  
و کمالات و دیگری از چیزی بدفع زائل و سببات چنانکه در طلب علم طریقت  
پنجهب می شود و ناره از چیزهای که بر میگرد و حفظ حق و احراز حق میشود از چیزهای  
که بر میگرد و بدفع مزین پس علم اخلاق شبیه به علم طریقت است و انقسام باین دو  
قسم و از این جهت است که علم اخلاق را طریقت روحانی نامیده اند چنانکه علم  
طب را طریقت جسمانی میگویند و از اینجا است که باطنی و نوبت حضرت عیسی  
طیب الانبیا ان الی طیب الانفوس پس چنانکه ان برای مرئیان حفظ حق و دفع  
مرئیان در طریقت جسمانی علاج خاص است و همین از برای هر یک از حفظ فضائل  
و زائل و زائل معالجات معینه است اما حفظ فضائل پس از برای اول مرتبه معتبر  
است از جمله انها اختیار مصاحبت خیر و معاشرت با اصحابان فضائل خلقیه  
و استماع کیفیت سلوک لغات با خالق و خالق و اجابت ان بحال است و اسرار و معانی  
اخلاق سینه و اخراز استماع نصص حکایات اخلاقیه از اخلاصاء و رسد  
ان مرئیات زیرا که از برای محال و معاشرت مدخلی است عظیم و از جمله انها استماع  
قریب و اوصاف شریفه و موافقت با فضائل که انما اثار فضائل و اخلاق حسنه  
مثلاً کسی میفرماید که حافظ ملکه خود باشد باید مواظبت نماید بر انفاق مال و



ان بر مسخفتن و داد و رفتن برادر و رفتی که بپند بپار و با مسان و هم چنین است  
 خال در ساق صفات و این نیز از دایره ممانعت در حفظ صحت بدنه و از جمله آنها است  
 تقدم ناممل و زوی و فکر در آنچه می آید بگذرد که مبادا مناد و سوزان از وفای خلا  
 مقتضای فعلی که می آید که حفظ او را نماید و اگر اینها ناماد و شود از او خلاف  
 مقتضای فعلیت باید تا در پرتو نور خود را در حق تعالی نماید و با درنگ و خلاق  
 از هر میل نمود و از او مناد شد مثلا هرگاه اهل مقام غریب کرده مادیب کند و را  
 بصورتی که غضب بجای کرده و در مقامی باید واقع سازد خود را در مثل آن مقام را  
 صبر نمودن و از جمله آنها است که احزان نماید و چیزها که بپایان در می آید و در سبوت و  
 غیب را از دیدن و شنیدن و خوردن و امثال آنها را که بپایان در می آید و در سبوت و  
 بپایان در آورده و کلب مفور با آب جوی است که بعد از آن بدو شود و بدیر و علاج  
 در استخراص از آنها و از جمله آنها است که شخص بدست نیاید کند و در طلب مویست  
 خود و وقتی که بر خود و بعضی سعی نیاید نماید و از آن و چون که هر نفس عاشق و فنا  
 بعضی عیوب هم بعضیات و افعال خود است پس بسیاری شود که بر او مشبه میگرد و لهذا لازم  
 است بر هر کسی که طالب حفاظ آن بوده باشد تا آنکه اختیار نماید برای خود بعضی  
 اسد فاء و دستا از آن جهت که نفس خود را میباید و اختیار نماید و از این  
 که مطلع بدو شده از عیوب و از این جهت که گفته اند که دشمن و این مقام انفع است  
 از دوست و برادری و با باشد که اخفاء عیوب نماید و دشمن صفت بر آنها را  
 بلکه با است که فساد نمیکند که بر چنان میرسد و از چیزها که نافع است ایات که احوا  
 و صورت اسرار از برای عیوب خود نماید و تفقد عیوب لغا را نماید و وقتی که جز  
 بر عیوب از آنها و هم بدین نوع از آنکه عین عمل از او مگر مناد و شود و بیعت است پس باید  
 جد و جهد نماید و از آن که از او و از این است که محاسبه نفس خود نماید و از هر چه  
 و شب و ناممل و تفحص نماید و از او مناد شد پس اگر چیزی را از باغ صادر  
 نکند و شکر آن را بخورد و این نوعی نیست و اگر چیزی را از باغ صادر و شده و شکر آن را

بعضی عیوب هم  
 بر او عیوب قیست

خود را و توبه کند و سعی کند که سوزان شود و بعد از آن از او مثل این عمل و از او توبه کند  
 و اما نفع در زایل شدن این معاصی است و نفع است عملی و هر یک از آنها با جز عیوب  
 که در هر امری بقیه جگر است و اختصاصی بعضی و در بعضی ندارد و با خصوصیت  
 که مقتضای است بر و از جمله خاصه نظریات جسمانی و از آنکه در وقت جسمانی نیز و نفع است  
 است یکی یکی که شامل جمیع امراضی شود و دیگری جزئی که مقتضای است بر بعضی و در  
 و امین در وقت جسمانی متفرقی می شوند هر یک از امراض را بعد از سبب و علل آن  
 هر یک را بعد از متفرقی می شوند کیفیت علاج هر یک را بعد از سبب و علل آن  
 نیز این است که از لابیان شود و حقیقت هر صفت و زبده و بعد بیان شود و سبب و علل آن  
 هر یک بعد بیان علاج شود و اما معالجات خاصه امراض و زائده خاصه بیان  
 خواهد شد و در نزد مریض هر یک از آنها انشاء الله و اما علاج کلی علی بنابر این  
 است که ملاحظه نماید باات و اجزاء و آورده در مقدمه سو خلق و مدح حق خلق  
 و اشاره شود به از آنها در مقدمه اولی و تدبیر و ناممل و فکر نماید که اخلاق شیه  
 موجب هلاکت و شقاوت و دخول در نار و بعد از آن درگاه احدیت است و سبب رجوع  
 از دوزخ ملکه معصیت و دخول در رزق بجا و سبب و ابال و حیوانات است و نافع  
 از حیوانات الهیه و حاجات بنی حق و خلق است قال سید العابدین مرقی بعضی مناجات  
 الملك لا تخيب عن خلقك ولكن تخيبهم الامال دونك هيما انك اخلق حسنة و مناجاة  
 و سعاد تلذت به و دخول در رحمت و تاقب بدوگاه احدیت و دخول در دوزخ و تاقب بدوگاه  
 و خروج از دوزخ ابال و بهائم و سباع و حیوانات و وصول براب عالمیه و درك  
 بیومانات الهیه است چنانچه هر یک از آنها بعد از ناممل و اخذ و هویدا و اما علاج  
 کلی پس این است که باید بداند و لا که موجب خروج از اعتدال و اخلاق با امراض  
 ضعیف است یا امراض حقیقت را بر آنکه بعضی امراض حقیقه موجب اعتدال سینه می شود  
 مثل ساد اعتقاد و تمیز و خود و سوزن و کج خلق و امثال آنها سبب شده علامه  
 بنابرین نفس و بدن است پس اگر سبب اعتدال و زبده امراض حقیقه است علاج آنها در جمیع  
 معالجات طبیعه همانند است و اگر سبب آنها امراض نفسیه است پس معالجات کلیه آنها



معالجه کلیه در بطن جنایت و قافله در معالجه کلیه بطن جنایت که اول معالجه می کند  
 در مرتبه را بندگان که مندان در جنات مثل آنکه معالجه می نمایند هر من بار و در ابتدا  
 حاد و اگر نفع کرد معالجه می کند بد و اگر اثری نرشد بسوئات علاج می نماید  
 و اگر اثر نرشد بقطع عضو معالجه می کند و آن لغو علاج است و قافله کلی در معالجه  
 در اینجا نیز همین نحو است پس بعد از تحقق فقره و بطن باید از آلودگی و ناپایداری  
 فضلی که مندان در بطن است و مواظبت نماید باضافی که انا تا از انات و این بمنزله  
 غذایت که مندر من باشد مثلا آنکه حصول حرارت و بدن دفع می کند برود  
 حاد تر می بیند و همچنین در فضلی که خاوشی شود و ازل می کند و بطن را که  
 منداوات و اگر نفع نرشد پس قوی و تغییر کند من را بر این و بطن و منابت  
 خطاب کند من را بجان حال و مفاد ایضا تا به تحقیق که هلاک شدی و در  
 معرض خط و غلبه بر آمدی و عنقریب به عذاب خواهی شد و در بار با شایان و  
 اشارت اگر این هم تا بزرگتر می رسد مرکب شود تا در بطن را که مندان در بطن است مثلا  
 هرگاه صاحب جنین باشد ملحق بقرین را بکند و خود را در عبادت و احوال بنده  
 تا آنکه نزدیک شود و در این بین و این بمنزله مدارای اسبوبات است و اگر این  
 هم نرشد از جنه قوه استحکام در من پس باید مذهب کدقش را با انواع تکالیف  
 شافیه و ریاضات متعینه که موجب ضعف قوه است که مات بر این و بطن است  
 و این بمنزله قطع عضو است و آن لغو علاج است مقدمه ساده بد آنکه هر یک از  
 و ذائل و فضائل بقیه بر دو قسم است زیرا که فضائل و صفات کالیه یا واجبات  
 در مرتبه ملحق که بر ترک او عذاب و عقاب است مثل و در و حقوق و یا مستحبات  
 و بر ترک او عقاب است مثل و در و بنا و همچنین اخلاق و بطن و صفات  
 در مرتبه نیز با مکر و کلاهت در و در شرع و عقاب بر فعل ان است مثل کلمه یا لا یعنی  
 و یا آنکه حرام شرع و عبادت است فعل ان و بر ارتکاب آن استحقاق عذاب است  
 مثل اذیت و ظلم و کذب و حیوان و این قسم هم با کبریات که موجب منق می شود  
 و یا آنکه منکرات که موجب منق می شود مگر با صراحت و اتم اشاره بمرکبان لغاد و نزد

و اگر لغو خواهد شد و بعد از این مقدمه از این شرع حکم مذکور زانی و صفات منبر  
 و امتداد آنها از صفات منبر و صفات با سبب و در خلاصه و کیفیت معالجه احوالها  
 در چند فصل بیان خواهد شد **فصل اول** در صفات منبر و اخلاق و بطن و بطن  
 است که از انات انسان است بدانکه زبان از جمله فقرات و فقرات منهای حسیه جنات  
 اند و الحوات بر انسان زیرا که مطالب محتاج الیه انسان حاصل می شود و زبان  
 و همچنین ذکر و دعا و ثواب و شکر و الطهاره و صلاه و افاده و تعلیم و بیاداری و  
 منافع و بخت و دهر و وفات نیز بسیار است بنا بر انات آن غافل شد و زبان  
 که زبان بر منکرات و جرم منکرات و معلوم می شود و زبان و کفر منکرات  
 انسان و زبان در عمل و فقرت می نماید و در هر موجود و معدوی و غافل و غافل  
 و معلوی و منطوق و موصوفی می تواند هر چیزی را اثبات و نفی نماید و با شایان  
 و این خاصیت یافته می شود در ساز و امضاء و جوارح و نیز اگر چشم نیز از اجزاء منبر  
 دیگر و فعل و فقرت می تواند نمود و بر زبان هر چیزی اسانت و مسهل ان و تسبیح  
 پس باید بفایده احتیاط از ان که در بنا باشد که یک کلمه از او صادر می شود که من  
 کفرات و باطل بر خدا با بدی و عقاب بر مدیت و این همه از منافع مفید  
 من پس بسیار و نا بید بسیار بر احتیاط از زبان و در شده است که کاه منکر  
 بر ان مفاسد دنیا و عقبه منبرت می شود و کاهت در جلای حروف شرف بگوید  
 باعث بر فعل چندین هزار فقرت منبره شود یا آنکه فتوی ناسخ بدهد که باعث  
 انحلال زوج محرم و قتل نفوس محرم و اهل اموال باطل می شود و هم چنین ممکن  
 که کلمه چیزی بگوید که باعث منکرات چندین هزار کفر می شود و چون مفاسد  
 سختی گفتن بسیار است لهذا در شرح شریف منبر و نا بید بر جا می شود و در سده  
 چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت سلمان بن رزق را چند خود و صبت فرمود  
 که ای مردانند اگر کان که سخن گفتن از فقرات پس بدان که ساکت بودن از طلاق  
 و حضرت رسول فرمود که بخت مرد مسلمان در نگاه داشتن زبان خود است

فصل اول



از امام علیه السلام مرویست که باید در میگفت کسی طلب کند علم این زبان هم کلمه جزایات  
 و هم کلمه جزایات پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر ملا افتد مهر بر زبان حضرت می  
 فرمود که حضرت عیسی میفرمودند که اجماعی که بسیار سخن میگویند و لغای ایشان می  
 دارد و میداند و حضرت جواد هم فرمودند که زبان فرزند آدم هر جمیع و شام و سحر  
 می شود برسان از اعضا و جوارح و میسر رسد که در هر ملامت که کرده اید در جواب میگویند  
 که ما را این جزایات که تو ما را بحال خود گذاری و بیلانی مبتلا کردی و او را بخدا قسم  
 میدهند و باطن میکنند که ما را بیلانی مبتلا نکن و میگویند که ما بسبب تو مشایخ  
 و معاتب میشویم و در بیت که شخصی عذرت حضرت رسول را مدعی من کرد که با  
 رسول الله ملاقاتی بنمای حضرت فرمودند که زبان حق در حفظ کن باز عرض کرد  
 که یا رسول الله مرا وصیت فرمایان فرمودند که زبان خود را ضبط کن و ایمن فرمودند  
 که مگر مردمان را بر و های خود در آنش میبازند که بیزان و در و کدهای زبان ایشان و در  
 حدیث دیگر فرموده که کسی که کلام خود را از عمل خود حساب نکند گناهان او بسیار  
 و عذاب او مهیات و حضرت صادق علیه السلام از جلد رسول الله ص روایت کرده اند که  
 جناب اقدس الحقیقی با نواز در جفم مذابی کند که هیچ معنوی از ایشان عطا نکند پس  
 خواص گفت که خداوند احرار را یاد تر از سایر اعضا و مذاب کردی خطاب رسد  
 که بک کلمه از تو صادر شد است و بشرق و مغرب عالم رسد و خونهای حرام را بین  
 ریخته شد و مالهای بسیار بسبب آن بخرام غارت شد و بفرقت و جلال خود مر  
 سو کند که تو را عذاب بکنم که هیچ یک از جوارح را از مذاب نگردد با شتم و حضرت امیر  
 فرمودند که هیچ چیز را در تربیت به بسیار جوی که من از زبان و فرموده خود مشایخ  
 حال که در یاد نهایی مال خود را در راه خدا اتفاق نماید و زیادت حق را  
 نگاه دارد و ایضا فرمودند که جمیع خون را در سبب جمع شد و نظر کردن و سبک  
 بودن و سخن گفتن پس هر نظری که در آن مرتبت گفتن باشد بجا نمی آید و هر حرفی  
 که در آن عقلی نباشد آن غفلت است و هر سخن که در آن یاد خدا نباشد آن لغو

بی حق و تامل کسی که نظر مای او همه حیرت باشد و خاموشی او همه فکر و امری باشد  
 که بکار او آید سخن او همه یاد خدا باشد و بر کلمات خود بگریزد و در آن شرا و این  
 باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که خواب را بعد از نیت و سخن گفتن راحت روح  
 است و خاموشی را بعد از نیت و در عمل و مایای حضرت رسول ص با این رایت  
 که ای باذن حق بفرمودند که زبان هر کس بپند است یعنی بر گفتار هر کس مطلع است پس  
 باید که ادبی از خدا ترسد و بداند که چه میگوید که بنا را چیزی بگوید که سبب غضب  
 الهی نباشد ای باذن حق کن سخنها را بامان و لغو را و کافیت تو را از سخن افتد و  
 که بسبب بخلت خود بر سویی با مذ و طه از برای دروغ گفتن این کس همین بیست  
 که هر چه شود عقل کنای باذن هر چه جز را در وقت به بسیار محسوس باشد و در زبان  
 کردن از زبان و باید دانست که مراد با کلام خاموشی به از کلام است این است که خاموشی  
 از سخن است که بشتر بدینوی یا اخروی و با کلام مالا پسند و ضلوع بگوید و اگر از زبان  
 خود با نگار و ادعیه تلاوت و ساز آموختن باشد چنانکه بجز از خاموشی است  
 چنانچه از حضرت سید مجاهد میسر رسد نواز سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهتر است  
 حضرت فرمودند که هر یک را اقتضا است پس اگر مرد و از افات سالو باشد سخن گفتن  
 بجز از خاموشی است و بر آن خداوند مایان چیزان و ادعیه با بیاض از خاموشی که  
 بلکه بسبب امر فرموده و مستحق محبت میتوان شد خاموشی و مستوجب محبت نمیتوان  
 شد بکوت و از آن جهت خلاصه نمیتوان یافت بکوت جمیع اینها بسبب گفتن می  
 شود هر کس مای را بافتاب بر او مای می کشد و فضل خاموشی را بسبب بیان میکند  
 و فضل سخن را خاموشی بیان نمیتوان کرد بداند که افات زبان بسیار است و بیان  
 افاد در چند مقصد خواهد شد **مقصد اول** در امر نیت است و کلام  
 عدان در چند مقام است **مقام اول** در بیان مدت نیت حرمت است بدانکه  
 خلاص نیت مابین علماء اسلام در حرمت نیت و عقل نا طبع نیز بکرم حرمت آن بطل  
 میباشد و کتب با فقه و اخبار و اقوال نیز بر حرمت آن اطلاق است قال الله تبارک و تعالی

در بیان عینیت



معنی است احد که آن با کل الحمد ایمنه میانه که صورت و اشتقاقه از افع و لب و هم صفت یکدیگر را  
 عینت نکند و بیدی یاد نکند یا دوست میدانم احدی از شما ها که گوشت مرده برادر  
 مؤمن خود را بخورد پس بر حق از خود در گوشت مرده برادر خود را خورد که از این پس از  
 عینت نیز کراهت داشته باشد که در آن مرتبه است و برسد و هر چند از عقوبت  
 الهی در مرتبه که حق تمسک بسیار قبول کند تا تو بهات و بسیار بران است و اینهم بفرماید  
 ان الذین یحبون ان یتبع الفاحش فی الدین من الزلل و ذاب الیم یغنی انانکه دست  
 دارند که قاش شود حشمتی بد و میباید در شان کسانی که ایمان آورده اند از برای  
 ایشان عذابی است در دناک و حضرت صادق فرمودند که کسی بگوید در شان  
 مؤمنه چیزی را که چشمتی بد باشد و گوشتی باشد باشد پس داخل است  
 در این از شریفه و خداوند عالم روحی کرد بحضرت موسی که هر که میرود در حلقه که از  
 عینت تویر کرده باشد پس از از هر که داخل عینت می شود و اگر بد و تویر میرود  
 پس از آن کسبت که داخل ناری شود و از رسول الله مروت که فرمودند که عینت  
 است از آن زمار که تویر زلف قبول میشود و تویر عینت کند قبول نمیشود تا  
 آنکه انکس عینت او را ببرد و اینها از حضرت مروت که عینت دین بر  
 مسلم از آنده تر باشد میکند آن عینت که در این دین ادبی میرسد و این از حضرت  
 مروت که هر که روایت کند بر مؤمنه در آنکه هر که صدقان نقل کند میاورد ظاهر  
 که اند و مردی رخ هم نکند که از دیدن حاکم در در بنده از خدا او را از ولایت  
 خود بیرون کند و ولایت شیطان داخل کند یعنی او را شیطان واکتارد و با وی او را  
 نمیکند پس شیطان او را قبول نکند و این فرمود که هر که مسلمانی را عینت کند روزی او را  
 با ملائکه خود و صوفی میکند و در قیامت از او کندی ظاهر خواهد شد بدتر از  
 مردان که اهل محشر از کندی متاثر می شوند و اگر قبل از تویر میرد مرده خواهد بود  
 بر حلقه که حلال دانند چیزی را که خدا حرام کرده است و این از اجتناب مروت که فرمود  
 که عینت اسرج است در حلقه بند از آنش و نکاد و این فرمودند که عینت حرمت

بر هر منی و بد و شکری خود و حسنا را می کشد آنش می خورد و عینت را و این فرمود و ملک  
 حاکمان اعمال باشند که میاورد و نقل است از عینت و روشن و نورانی بالاس و از با بکر  
 و عینت شری چون با آن اول و سند فرشته که در آن ایمان موکل است گوید که این  
 میاورد ترا بر روی صاحبش و این چند امر فرمود که اعمال صاحب عینت را نکند و هر که  
 از پیش من بگذرد و این فرمودند که در روح گفته هر کس که کان کرده که مقول در حلقه  
 است و حال آنکه عینت مردم را میکند پس اجتناب کن از عینت بد و سبکه آن را از عینت  
 ناز است و این فرمودند که کسی که عمل نفع و معصیتی را فاش کند مثل کسب که داخل بر کرده  
 و این فرمودند که شیه که مرا بجرم برودند جمعی را دیدم که روی خود را با نفع میزایند  
 از جبریل پرسیدم که ایشان کسبت فرموده اند تا آنکه عینت مردم میکنند و از پی  
 عیوب ایشان میروند و این فرمودند ای جمعی که بزبان ایمان آورده اید و بد  
 نیارده اید مذمت مسلمین میکنند و از پی عیوب ایشان میروید که هر که بر  
 عیوب مسلمین کند خدا از پی عیبا درود و هر که خدا از پی عیوب باشد در شوا  
 کند که جبر در درون خانه اش باشد و این از بعضی اخبار ظاهر می شود که عینت  
 نقل میکند حسنا عینت کند بر وی کسی که عینت او را کرده است حیا بخرارد  
 الله مروت که فرمودند که در روز قیامت نامه اعمال کسی را بدست او میدهند  
 و حسنا خود را در اینجا می بیند پس میگوید الهی این نامه عمل من نیست زیرا که  
 حسنا خود را در اینجا می بینم پس خداوند عالم میفرماید که پرو و دعا و تویر او را  
 کار نیست عمل تو نیست بجز اینکه عینت مردم میروی بعد بگر بر آید و در نامه  
 اعمال او را با و میدهند میگوید که خداوند این نامه عمل من نیست من این اعمال  
 حسنا را نکردم پس میفرماید که فلان عینت تو را کرده این اعمال حسنه است که در  
 نامه عمل تو ثبت شده و از این نوع اجبار آورده در مذمت عینت و عینت  
 در رتب عقاب عذاب بران بسیار است و از حجه مرا علت اخضا و کفایان نقل  
 مذکور نموده و این مذکور شد اندکی از عقوبت و مذمت عینت بود که را



بر عین مرتبه شود و مفاتیح عذاب هر چه از بیابان بواسطه چند چرخ دیگر  
منفرج می شود و مثل اینکه هرگاه کسی عینیت کند که باسد که درم از این زنده شود  
و عینیت او کند و دیگر هم عینیت هر دو کند و عینیت باین سبب عینیت یکدیگر  
کنند و او که چون سبب این شد هر دو گناه شریک باشند و این هم عینیت شود که  
منع نکند سبب هر آنست که آن شود و باین سبب این معصیت یکدیگر در میان عوالت شایع  
کرد و چنانکه در زمان عاشق و در این دو ایستاده باشد که عینیت یافت تلفات امثال یا  
هنگامی که با قتل نفوس که در دواقی معتدل است آن اثرات که موجب عداوت و  
و این موجب ترک اعانت و ترک کرد و از ترک اعانت و ترک مفاسد بسیار ناشی  
مثل اختلاف امر معاش و احوال و امر معروف و نهی از منکر و تعطیل حدود و امان  
ذات و بلایه مفاسد عینیت بسیار دنیا و آخرت بواسطه و بلا و اسطر لا تعد ولا  
لغوات اما ذی الله منها حق محذوره **مقام نانی** در معنی عینیت است بدانکه مع  
کثیر عیان علماء عینیت را تفسیر کرده اند که آن بنیه کردن است در حال غیبت ایشان  
معین یا آنکه در حکم معین بر امری که او را اختیار داشته باشد که آن امر را با و نیست  
دهند و آن امر را با او باشد و آن امر را به عینیت تقصیر عینیت نماید خواه این  
بنیه بکفایت باشد خواه با اشارت خواه بکتابه خواه بنوشتن باشد پس هرگاه شخصی  
معه را عینیت نکند مثل اینکه بگوید شخصی از اهل بلد فلان عیب را دارد عینیت  
نخواهد بود و هرگاه جمع محصور را عینیت بکند مثل اینکه بگوید یکی از دو نفر  
یا یکی از اهل فلان خانه یا فلان مدرسه فلان عیب را دارد عینیت خواهد بود و  
هم چنین هرگاه بگوید جمیع اهل بلد فلان عیب را دارند ظاهر عینیت خواهد بود  
و هرگاه ذکر کند عیب شخصی را و او را عیب نداشته باشد و بدین سبب ظاهر عینیت  
باشد و هرگاه ذکر کند عیبی را که در او نباشد عینیت نخواهد بود لکن حرمت فرما  
که کذب و بهتان است و آن حرمت در عینیت هرگاه عیب شخصی را در نزد آن شخص بگوید  
عینیت نخواهد بود لکن حرمت هرگاه عیب شخصی را بخود آن شخص بگوید بدون حضور

عی

شخص دیگر عینیت و حرمت هر وقت ظاهر شود و عینیت هرگاه عیب شخصی را در پیش آن شخص بگوید  
بگوید بطریق صورت و حدیث نفس یا آنکه در میان اهل بیت بگوید بدون حضور احد  
یا در حضور عینیت بگوید یا در حضور غیر از این سبب عینیت یا در حضور انسانی که او را  
عینیت نباشد عینیت خواهد بود و هرگاه عینیت کند کسی را که معین نباشد  
در نزد کسی که او را نداند و ملاقات نکرده ظاهر عینیت خواهد بود و اگر چنین باشد که  
عیب شخصی نباشد و در حق کسی بگوید عینیت نیست اگر چه بدین سبب اشکال  
و احیاناً در ترک است در این صورت و فرق نیست در ذکر عیوب و تقاضای عینیت  
آنکه مقصود بدین و خلقت او نباشد مثل اینکه بگوید فلان کوچه یا کوچه آنست که در آنجا  
یا آنکه در بنا و باسد مثل اینکه بگوید پسر فلان فاسق یا کافر یا مال داده یا مانع  
و جوان یا در صفات و اقوال او باشد مثل اینکه بگوید بدخلولت یا بخیل یا متکبر  
یا بخلاف او یا آنکه در چیزی باشد که متعلق با او باشد در آن سبب عینیت یا آنکه  
کوفت جامه فلان کسی هر یک است یا خانه او چنانکه کوفت خانه او خانه بیرون است یا مرکب  
او چنانکه کوفت مرکب او عینیت است و امثال اینها و عینیت در سائر امور و کسوف  
با و باسد و بهر بدی یا بدی شود که اگر او را بدی شود یا خوشی بدی و عینیت عینیت خواهد  
و گفتن عینیت بلکه هر چیزی که اظهار عیب نقص کسی شود عینیت است چنانکه ایشان  
باین مطلب شد و اینم فرق نیست در عینیت میان آنکه کسی که عینیت او را میکند مرد یا  
بازن بالغ باشد یا غیر بالغ از ارحام و اقارب بوده باشد یا از اجانب غافل  
باشد یا بخون و اینم فرق نیست در تقصیر عینیت میان آنکه از امور شرعی باشد  
یا از امور عرفیه **مقام ثالث** همانکه عینیت حرمت استماع عینیت نیز حرمت است  
الله سبحانه و تعالی و البصر و القواد کل اولئك كان عنه سؤال و از جناب امر الله  
مردی است که فرمودند که سامع الغیبه احد القامین یعنی شنیدن عینیت یکی از  
دو عینیت کنند است و از اهل بیت نبوت فرمود است که هر کس عینیت عینیت را نشود  
و تادیه بر او است که هر کس خدا بفرمود و دنیا و آخرت خارش کند و عینیت



کند و گناه حق مضاد باریش از گناه است که عین کرده و این مضمون لباد بسیار است  
 و ظاهر این اخبار است که شوند عین نامکن باشد باید نصرت و باری بر او خود  
 نماید و در عین از او نماید و منع کند عین کند را بوجه دفع یا منع کلام بکلام  
 دیگر هر چه تواند و اگر قدرت بر این ندارد باشد باید از مجلس و چیز دیگر  
 قادر بر این هم باشد باید انکار قلبی داشته باشد و میل قلبی نداشته باشد و بعضی  
 علماء ذکر کرده اند که کسی که بدکوی کسی کند بر کسی می شود مرهات چند چیز لازم  
 است اول آنکه اقامه بر قول و کند چه او همین قول نفسش است آنکه اگر چه در واقع  
 رات کرد و شهادت یافت و نزد خدا بچشم مردود است و دیگر آنکه او نباید بدد  
 و نه او بفرغ داشته باشد چه خدا فاح را بفرغ دارد و هر که را خدا بفرغ دارد  
 برای خدا باید با او بفرغ است بیم آنکه او را منع کند چه فی انحراف است چهار آنکه  
 تحقیق و محققان سخن کنند چه جالب الهی فی زمره از محقق بقول نعم و لا عتوا نعم  
 آنکه بقول و بان مؤمن بدکار نشود که کان بد بولمان معصیات و ایضا  
 در دل بگذارد مثل غلت و راب ششم آنکه بر خود این نباشد چه همانکه امر و دند  
 دیگر برایشی بگوید تواند که خود را باند بقیه و از ردی بدو رایشی دیگری  
 بگوید صفت آنکه این حرف را از او نقل کند و نکند فلان کسی چنین و چنان گفت  
 که اگر چنین کند او هم مبتلاست نام باشد گویند روزی مردی بدین حکمی  
 رفت و بد کسی را گفت بر من مدی و سه بد سوغات او ردی یکی آنکه دوست مراد  
 نظر بر بد کردی و نه آنکه عالم را رخ مرا شوش کردی بیم آنکه خود را که بی من این  
 بودی اعتبار کردی و بعضی از علماء گفته اند که هرگاه شخصی عین شخصی کند و ما  
 ندانیم که آن شخص محقق عین دارد یا نه چنان نیست که گویند در این کیم و حکم بفرغ  
 نام زهر که احوال و افعال مسلمانان محول بر صورت است و گاه باشد که عرض صحیح  
 در این عین داشته باشد و بعضی گویند او اندای سلسله و نام معلوم شود که آنچه  
 او میگردد فواید و جاذبیت و بعضی بقیل قائلاً اندک اگر قائلاً

شود

شخصی باشد که تمام احوال این باشد که عرض صحیح ندارد و معنی توان کرد و اگر قائل  
 اهل صلاح و روح باشد و بنای کرامت و شریعتین باشد و محامل صحیح در باره  
 او بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجهی او را باند دارند که او از ده شود و باید  
 و بعضی برای فضل ان شخص عامل پیدا کند یا خود بکشد و الا سکت شود و حکم بفرغ  
 قائل کند و در این دعا با احتیاطها ممکن بسیار ایجاد بوقعت است و هرگاه عین  
 نشود و بداند که عین کند با مقام مجازان ندارد اتم از آنکه اعتقاد مجاز  
 آن داشته باشد یا آنکه حاصل مجاز و عدم مجازان باشد و هرگاه ملکه انوی  
 منع است **مقام رابع** در ذکر اسباب عین است چون معلوم شد که عین مرغ  
 است عظیم که معنی دین و با و اخراجات پس لازم است سعی اهتمام در علاج آن  
 تا بوقیت الهی از آن ملت بجات و محنت حاصل شود و چنانکه علاج مرغ جلیان  
 موفوفات او لا بر شلختن مرغ و سببش بعد از آن برداشتن دوا و استم  
 هم چنین بنای مرغی معالجه مرغ نفعسان بر این چهار دکن اعظمت پس اگر خواهد  
 علاج عین را که از جمله لراض مملکه است نمایند باید در رعایت این ارکان  
 اهتمام تمام بجا آرند تا بوقیت الهی از عید آن بر آیند و اصل مرغ عین در مقام  
 مانی معلوم شد و اما سبب آن پس چند چیز است اول تنگی عین است چه هرگاه  
 از شخصی اندوه باشد و بروی چشم کبری و او حاضر نباشد در این وقت  
 مقتضای طبع زبان بدقت و میکشائی تا بان وسیله غیظ خود را فرو  
 در مرغ داوت و کینه است که با کسی دشمنی داشته باشد و از راه مداومت  
 او را ذکر کف بیم حسد است چنانکه مردی که می انگیزد و میگوید کند با او را نشا و سنا  
 گویند و نواز راه حسد مقلان توانی شد و باین سبب مدت و کفی و محبت  
 او را ظاهر سازی عباد و بعضی مزاج و مطایبه نمودن و اوقات را بگذرد و طبع  
 و لب کند و ایند لحوال و افعال مرد مرد و نفعدا هانت و خاری ریشان  
 بیم بصد عین است و استنادهای خود در حضور می شود در غایتان نیز می شود ششم

و اهانته رسانیدن است  
 امیر از راه



خرد و با محاسنات به اداه کنی که شغل و کمال خود را با امر سازی بوسیلهت کردن غیری  
 چنانکه کوفت فلان کوی چندی نمیداند بار شدی بگذرد تا بجای آن بکران اندازد که تو  
 از او با لازمی هضم اینکه امری از کسی باشد و شغلش از بیاد تو داد و بماند و  
 تو خواهی از خود دفع کنی کوی من نکرده ام و فلان کوی کرده هشتم آنکه تو را نیست دهند  
 با مرتبی خواهی بخواهی از طرف کنی از این جهت میگویند فلان شخص نیز این امر را مرتب شده  
 چنانکه اگر با گرفته یا مال حرام خود بهای کوفت فلان شخص را بیاورد و مال حرام خود  
 عینه بولفت و عزیزی با رفیقان هیچ چیز هم نمیخواند خود را مشغول عینیت بینی بقول  
 کنی که اگر ایضا از من کنی یا با ایشان در عینیت مواضع نکنی از تو بفر کنند و ترا  
 بدست بیاورد و با این جهت تو نیز هم مشرب ایشان کنی تا بصیبت تو رغبت نمایند و هم  
 آنکه چنان مظنه کنی که شخص خود را بزرگ میزبان بدست تو خواهد کشت و  
 با شهادهای که ضرر از برای تو دارد خواهد داد و بنا بر این صلاح خود را مدان بینی  
 که پیش و سخی که او را در نزدان بزرگ معیوب بجای اعتبار و ثانی یادش خویش  
 دهی که بعد از این سخن او در حق او بداند و کلام او از درجه اعتبار ساقط باشد باز هم  
 زخم کردن است بر کسی چه می شود که شخص چون دیگر را مبتلا بقتل یا عیب ببیند و دل  
 بر او مخزون کرد و اظهار نماید که چون خود را نماید و در آن اظهار صادق باشد  
 چنانکه شخص خود را در بعضی است و بی اعتبار شد و تو با این جهت مخوف شد از او  
 نزد دیگران اظهار ثانی و از دم آنکه معصیتی از کسی مطلع شوی و از برای خدا  
 بر او غضنات کردی و بعضی رضای خدا بتم اظهار غضب خود بکنی و نام آن شخص  
 معصیت او را ذکر کنی و شاید که از برای عینیت استاد دیگر باشد که نزدیک یکی از آنها  
 بدو باشد **مقام خام و در معالجه عینیات** بعد از آنکه مرز عینیت و اسباب آن  
 دانسته بداند که علاج مرز عینیت به چند چیز است اول آنکه قصد نکند که شود مفاسد از تو  
 و دین تو به عینیت را که چه انواع از عذاب و عتاب و مرتب می شود وجه مفاسد  
 عظیمه و بنویس بر او حاصل می شود از عداوت و بعضی و کینه و ضربت قتل و تلف

اموال را از تو بفرستد که شود مصالح و بنویس و لغز نه اصل را اظهار و تو را که  
 مرافق خود باشد و در بان خود را نگاه دارد و معصیت که معنی خواهد بود تا مل نماید  
 اگر متعین عینیات سکوت کند و خود را متذکر این طریق مرصیه و شیوه معینه  
 مسترید اند تا آنکه از این مرز عینیت بجات نماید بفضل و مته سیرانت که  
 بافت و سبب عینیت را بر بیند که چه چیز است و در مقام دفع آن را بداند تا قطع ماده مرز  
 عینیت شود و دانستی که بافت و سبب عینیت و دزد و چیزات پس باید که این اسباب  
 معالجات عینیت و علتها را خود در و در دفع نماید **مقام شاد** در بیان مواضع  
 که علما استثناء کرده اند از حرمت عینیت و آن چند موضع است اول تقدیر  
 مظلوم بر ظالم خود شود و دزد غیر استبدانکه رفع ظلم از آن بکند چنانکه مدایه  
 شریفه میفرماید لا یجاء الله بالظلم الا من ظلم و از حضرت رسول مریدیت در تو  
 ان صاحب الحق مقال معنی برای صاحب حق هست که بگوید چیزی که حق خود  
 تعلق دارد و در حدیث دیگر فرمود ندی الا واحد یمل عقوبه و مرصیه میفرماید  
 که در راه حق مرد در عالمه نماید ظالم خواهد بود و معصیت و عینیت او حلال است  
 بود و ایضا مریدیت که زوجه ای عینان در نزد آنحضرت رفت عرض کرد که زوجه  
 من عینیات و منید بعد من بعد رکعات من و ولد من یا بدو از آن او از  
 مال او بردارم بعد رکعات حضرت کار بر او فرمودند و فرمودند که برود و  
 بعد رکعات خود و اولاد و مؤمن استعانت بر حقین منکر و در کردن عاصیه  
 با طاعت و صلاح مثل اینکه مدی زید عاصیه را نقل کند که شاید با این سبب  
 ترک معاصیه خود کند و آن مشروط است بشرط آنکه او منکر که بداند که کفایت آن شخص  
 منکر بداند و چیزی را بکشد و خوف فرزند داشته باشد و داند مال که بکشد از این  
 مرصیه مریدیت می شود علاوه بر اینها باید مضاد و معصیه باشد و غرض از رضای الله  
 و ترک معصیت خدا باشد و عداوتها و کینهها و عینیتها بافت او نباشد که حق آن  
 منکر او سببه ندارد که از کینه خود کرده باشد و مرز باطل خود را در نظر مردم



چنین صورت دهدیم استقامت که می توان نمود و انسانی مسئله برسد و در زمین  
مدت کمی مد کند و شود مثل آنکه برسد که در مال را برداشت است یا من  
قائم با او و مراکم با تقاضای خود و نام دین خالی از استقامت و دلیل معتمدی آن  
رای استقامت بنظر چهره سیده و باید نامکن باشد سعی نماید که اسم نبرد مثل آنکه  
اگر پدری بفرزندش چنین معامله نماید و بگوید با شما هر بیعت کردن مستحب  
یعنی اگر کسی از شخصی شود کند که مثلا مال خود را بفردان شخصی بدم بقرض یا مضاف  
یا در حق خود را ببرد بدم یا در این صورت جائز است بر مستشار که آنچه را بخواهد  
در غیر و شرک ببرد و اگر میداند که اگر امانا بگوید بدم یا بدم یا بکن یا بکن قولی  
نماید گفتا باین میباید و اگر گفتا کند مکرر بقبول جائز است باین میباید بجم  
بدعت از باب بدعت است که ضرر بدین مردم رسانند و مردم را بفریب دهند و اگر  
کند و واجبت بر یکن کسان بدعت و ضلالت ایشان کند و لا رمت که مرد را  
منع کند از مناسبات ایشان چنانچه بدعت جمع از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت  
رسول بن موسی و کمره به بنید اهل دیب و بدعتها را بعد از من پس از چهار کبند  
بیزاری از ایشان از ایشان از بدعتها بسیار بدعتها بدعت و مدت و بطلان ایشان  
مغیر بسیار بگویند بلکه اگر ضرر و شوخیستان بدعت بایشان بگویند تا طمع کند  
در فاسد کردن اسلام و مردم را از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان  
یا دیگر بدعتها را بفرمان بکنند و بدعتها را بکنند و بدعتها را بکنند و بدعتها را بکنند  
بلند کند و رجاء نماید در آخرت و احادیث در این باب بسیار است و ضرر جمع  
طاعتها باین و اهل یان مثل فرار باب بدعت و مذاهب طاهره و عقاید فاضله است  
و زیرا که گفتا رخصت چون در لباس اهل اسلام و علم بکنند و در یهود را از اهل چیزی  
نمایند و مردم فریب ایشان می خورند پس بر علماء و دین ایشان لا رمت که اظهار  
بطلان ایشان بکنند و در عزای بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بکنند  
ایشان کراه نموند شتم باین خطا و جهاد بجهاد بکنند که اگر محمدی را اختیار  
نماید

نه

باشد و بعد دیگر رای او را خطا و بدعت است که باین خطای او کند و لا رمت بطلان  
رای او فاسد نماید چنانچه علماء معتقدین و متابعین باین خطا علماء سابقین و  
معلمین میبایند و این باعث نقص هیچ یک از ایشان نیست و مریت بدعی جیل خود که  
در اجبا و دین کرده اند مناسبات ملحوظند و میباید که بعد از ضرورت از باین خطا  
در ان مسئله گفتا نماید و با لغو در تشیع و مذمت نکند و عرض معنیات  
در مناهجی باشد و بعد و حسد و از این باطله دیگر باعث باشد در اینجا  
شیطان راهها و جاهلای بسیار دارد و عقیم باین جرح را در یان است چنانچه  
علماء امامیه در کتابهای رجال مذمت بعضی از او باین نموده اند برای حفظ  
سنت و شریعت و غیر میان جمع و غیر جمع و غیره و غیره از احادیث و جرح  
دینی متعلقات باین را میباید دانسته اند و شمر آنکه شخصی بوسیله شود و ان  
در او ظاهر باشد و برای غیر معرفت او را با نوصفد که کند مثل فلان امر یا  
امی یا العود بعضی را بخور کرده اند و بعضی شخص را دانند که بصورت که میزان  
مشخص محض در در کرا نوصف باشد و احیانا خوب است اگر چه قولی بواز مطلقا از قول  
بنت نظر بدینکه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مینبایان است که در حق  
برادر خود چیزی بگویند که خدا بر او پوشیده است تا امری که در ظاهر باشد  
مانند حدت و عجله و غضب بران مینبایان است و مینبایان است که چیزی بگویند  
که در او نیست و غیر مینبایان است که متجاهر و معصیت باشند و کنا امر اعلانیه  
مرتکب باشند مانند از باب مناصب جو که فاضل ایشان فوق است و علماء از یک  
انها هستند و لوط انتقار است و ان معصیت که در ان متجاهرات دهتم مینبایان  
در نزد کسی است که مطلع بر مینبایان باشد و بعضی این را جائز میدانند و ان لوط  
و بعضی چند صورت دیگر ذکر کرده اند و انتقار با آنچه ذکر شد احولت مقام  
**سابع** در کفاره مینبایان بدانکه در کفاره مینبایان بعد از وجوب توبه محلا  
است جمعی ذکر کرده اند که اگر ممکن است استیصال از مناصب مینبایان بدون لزوم ضرر



در بیان کتاب

و



میگوید و مفتوح می شود و ما این مردم چنانکه از حضرت صادق علیه السلام نقل کردیم که خداوند  
 عالم را موثری را بر روی زمین گذاشته است و مشهور است که دروغ کو حافظه ندارد  
 از کتاب جلیل القدر منقول است که سلطان حسین پادشاه خراسان و زلمستان بود  
 امیر حسن را آورد و بر بالی کوی نزد سلطان یعقوب پادشاه از دیاجان  
 مراقب فرستاده و امر کرد که سونات و هدایای بسیار با او همراه نمایند و مقرر  
 نمود که از کتابخانه کتب نفیسه با وسایارند که بهر سلطان یعقوب پادشاه  
 جمله امر کرد که کلیات جامی را که در آن وقت تازه و بسیار مطلوب و در نظرها  
 مرغوب بود با او دهند و در وقت که ملا عبدالکریم کتابها را با بر حسن تسلیم می نمود  
 مهر و کفوحات مکی را که در مبلد و جمیع کلیات مذکور مشابهت داشت با بر  
 داد و امر این کتاب را احتیاط نکرده و مضبوط نموده و دانستند چون بتر رسید  
 و در حضور سلطان و فقهای فاضلین بسیار با و فرمود از ویج راه برسد و گفت  
 در این راه ملوک کشته خواجه بود و بر حسن چنان شایق سلطان یعقوب را کلیات  
 جامی شدند و بود جواب داد که بندگان را در راه مصاحبه بود که هرگز از کتاب  
 بود و ملائقی بر بر امیرین ظاهر و منبکست سلطان از حقیقت استغفار نمود و چنان  
 امر گفت کلیات مولانا جامی که حضرت هدیه بجز پادشاه فرستاده چون  
 اندک ملائی روی می نمود بطلان لغز متغول بودم پادشاه از وفور ایشان  
 گفت بگویند و کلیات را بیاورند و بر حسن کس فرستاده انجمن را آوردند  
 چون گویند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات جامی و در عرض راه  
 مطالعه کلیات جامی اتیان یافتاده و باین سبب بر مفضل در سواران درجه اول  
 افتاد پس بعد از آنکه شخص ملاحظه این گونه مفاسد و بیخود را فرمود که بداند و ملا  
 بر ملاحظه مصالحی که در صدقات و اینک فحاشات در صدقات اگر با خود عداوت  
 و دشمنی نداشته باشد البته ترک کند و خواهد نمود و اما ملاج علیان است که  
 نامل کند و در سخنی که میگوید بگوید اگر صدق است بگوید و اگر کذب است نکوبد

در بیان فضیلت کتاب جامع و کتاب شریف

و اینها بکنند اینک فحاشات و اهل کتب و فحاشات ناپایدار و اهل صدق مذکور  
 بجزان و استعاره و سازشیهات و اهل کتب و فحاشات بلی و در جوان بجزان بدون ذکر  
 مرتبه منقسم با منقسمه خالیه یا مقاله بجزی که مستفاد از او در هر دو عاده  
 معنی حقیقی باشد اشکالات و احوط تر است بدانکه صدق کذب صدق است و از  
 از اشرف مقامات است قال الله ثم کونوا مع الصادقین صبیح ارات کویان بوده  
 باشد و از حضرت رسول مهربوبت شش حضرت از برای من قبول کند نام من است  
 را از برای شما مقبول شود هرگاه یکی از شما چیزی صدق و دروغ نکوبد چون صدق کند  
 تخلف نوزند و چنانچه امانت قبول کند در آن جنات نکند و پشهای خود را  
 از نام بر میو شاند و دستهای خود را از آتش بیاورد و در آن دراز کند نگاه دارد و در  
 خود را خفاقت نماید از صادقین مهربوبت که بدرستی که مرد بواسطرات کوفی  
 برین صدق بماند بر سید و از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که هر که زبان او را در کتب  
 عمل و پاکیزه است و هر که کتب اقبال باشد و دوی و دایمی شود و هر که با اهل خانه  
 بنکوفی کند و مرد و از میگوید و فرمود که نظر طول در کعبه وجود کی کند و بان فرق  
 شود بجزی شود که اینها باشد که بان معناد شد باشد و بان بجزی تواند که  
 ترک کند و لیکن نظر کنید صدق کلام و امانت داری و از این دو مقرر حقیقی را  
 در باید بدانکه صدق همانکه در سخن و گفتاری شود همین در کردار و ظاهر  
 و مقامات دین پیروی شود بجزی که در کتب باشد بان صدق و معلوم است که  
 صدق واجب مکرر میانی که بان معنده مرتبه شود که در اینجا حرام است و هم  
 در هر جائه که کذب مستحق بود و در امر خود صدق واجب است و الله اعلم بالصواب  
**سیر در سخنی و استزادات و ان جانت ان شان کون گفتار مرد و با**  
 کردار و سخنان با اوصاف ایشان بقول یا بخل یا بخل و اشاره با کتب و بر و  
 که سبب است دیگران کرد و این در دل زین اوصاف است و عقل صریح و در  
 ان حکم صریح میکند و جامع و کتاب است نیز بر همان شاهد ناظر است

در بیان سخنی







دارکنش تو کرده است و مباحثه از حق صدق من بر تو روشن شود خود را بخیر  
 و انانی و ملاحظه کن مرد بخانه رفتن چنین کرد و بدین بابتغی بالین او آمد  
 یقین بعد و غلام کرده از جای برخاست و از آنجا که رسیده غلام خود را  
 بزمیان زن رسانید و ایشان را از قتل زن اجبار نمود و ایشان آمد و خود را  
 کشتند و مشیر در میان قتله شمر و زن کشته شد و جمع کثیر بقتل رسید  
 و علای بر هر این مفاسد سخن چنین بچاره اکثر اوقات دریم و اضطرار اینکه  
 مبادار سوا شود و بیشتر و قها جمل و شرمار و با وجود اینها در نزد لکس که سخن  
 چنین کرده خفیف بی و مع و او را جثیف و دودهم زن شناخته است اگر چه  
 بر آلهار کند آورده اند که در زمان حضرت موسی در بنی اسرائیل خط  
 خشک سالی شد و موسی چندین مرتبه غایب و زن رفت و از وی بگریه  
 حضرت کلیم الله در این باب حاجات کرد و می رسید که در میان شما سخن چنین  
 هست و من بشوین دعا می شمارم متعجب نفر نیام بینای برادر عزیز که ما  
 این صفت از رحمت الهی چه قدر در دست که از شات همراهی او دست در  
 بر سینه مدعای حضرت کلیم الله بخاده پس هرگاه شخصی غافل باشد و با خود  
 نداشته باشد باید در نزد دفع این مفتوحه و علاج این مرض مملکت باشد  
 و علاج او باین است که یک مرتبه تفکر نماید در دفع این صفت و در مفاسد و بنویس  
 و آخر و به که بر او مرتبه بشود و در آیات و اجناری که در مکتب او دانسته  
 است البته اگر اقتاد بخند و بفرمود و زجر باشد دارد ترک خواهد نموده  
 او بی ملایم از برای این صفت و عزان از اوقات اللسان اختیار کردن و مواظف  
 نمودن صفت سکوت و عدم تکلم الا بعد از آنکه خلایق مفاسد است  
**مقصد هفتم در سعادت** آن و آن جز بر پیش و نزد کسی که حقیقت مراد  
 باشد بالنسبه یکی که از جانب او خبر برده شده است و آن بت نوع از نای بلکه  
 است انواع اوست لهذا جمیع آیات و اجنار و الیهم مدت نیمه و لالت بر مدته

در سعادت

و مرتبه سعادت نیز دارد علاوه بر اجناری که در حضور آن دارد شدت مثل چنگ  
 بنوی که فرمودند که کسی که سعادت مرد ما را نماید حلال داده است **مقصد ششم**  
 در اسناد میان مردم و آن هم از سخن حقیقت و بر آنکه اسناد بدین سخن  
 نیز محقق میشود و دفع این صفت و در زلزله و شقاوت و در آن کاری صاحب این صفت  
 غنی از بیانات قال الله ثم یسفد و نالارض و ملک هم الخاسرون و آن  
 از اعظم معاصی و دفع قباغ است و کفایت میکند در دفع این صفت بلکه صاحب  
 در مقام صفت با خدا و رسول بر آمد و بهر بسیار آن قواعد شریعت که خدا  
 طاهر قرار داده از حضور جمع و جماعت و مصالحه و زیارت و آمد و شد و  
 حیانت و بی از ظن و عین هر از برای حصول دوستی و امانت میان مردم و جمع  
 چیز در نزد خداوند عالم و پیغمبر و چنین مطلوب است که میان بندگان الت  
 و یکا نکی باشد این صفت ملعون بد فتنی مناد میکند در مقام خلاف خدا  
 در رسول بر میاید و آنچه را از او خواسته اند و رد میکند و یکی نیست که چنین  
 کسی بدترین ماس و در نزد ایشان است و مستحق انواع لعنات فعلیه لعنه  
 الله و الملائکه و الناس اجمعین و صفت این صفت اصلاح بین الناس است و از آن  
 اخلاق حسنه و انفضال صفات و از این جهت در کتاب است مدح او را  
 شده و امر او بخلق گرفته قال الله ثم اصحاب ذات بیکر و اصحاب این نوع بیکر  
 و در جمله من الاجار ان الصلح لیس بکتاب یعنی صلح و دروغ گوشت یعنی مکر و  
 که حرمت باشد با خلق بیکر و بین که شارب مقدس بگونه اعتنا با اصلاح  
 که در دفعی که آن معاصی کبریات در مقام اصلاح بخیر فرموده **مقصد هفتم**  
 ثبات کردن است و آن عبارت است از گفتن اینکه فلان بلا یا یا مصیبت که بفلا  
 کسی رسیده از بد او است و غالباً منشاء او مدافعت با اعدا است و علامات  
 ایات که با فرج و سرور باشد و بسیار باشد که منشاء او جنات نفس و جمل  
 بواقع تضاد و ندرات و بجز بر و اجنار شاهدی بر اینکه کسی که ثبات مبلی باشد

در سعادت

در سعادت



در معیت و در دنیا تا آنکه مبتلا شود ببلایان مصیبت و غیره شهادت کند  
 او را علاوه بر اینکه مکررات که آن بلا یا مصیبت که باین شخص رسیده کفایت  
 کنایه آن باشد با آنکه باعث رنج و رنجانات او گردد و در آخر همین که ملا  
 احوال انبیاء و اوصیاء و اولیاء شاهد بر این است زیرا که واضح است که بلا یا رنجی  
 که با آن رسیده از بدی آنها نبوده پس بر هر عاقل لازمیست که در این مراتب تأمل  
 کند و ابتدا بر خود بزمسد و از گرفتاری خود احوال نماید و بعد از آن بداند  
 که شهادت ابتدای برادر مسلم و باعث مذابحت است پس ندید که بلا و گرفتاری  
 دلالت بر بدی و خواری در نزد حضرت باری میکند بلکه باعث توبه و نگاه  
 از آن بشمارد و باب بصیرت برسد پس خود را از این صفت نجات دهد و از این مملکت  
 خلاص نماید **مقتضی** در تقیر مملکت گردنات و حرمتان نیز عقلا و عقلا  
 معلوم است آن حضرت رسول مروت که هر که تقیر کند منقاد چیزی نمیرد تا آنکه  
 مرتکب شود او را در دنیا و آخرت و ظاهر این است که این نیز از کلمات و علاج این  
 نیز مثل سایر کلمات است از آن جهت که این صفت و از این کار دنیا ببرد و تا آنکه  
 خود مبتلا به آن خواهد شد و از آنکه در آخرت هم مورد ملامت خواهد  
 شد و خواهد گردید **مقتضی از دم و در آید** و بعد از آن حضرت است  
 در این طعن و افرام در کلام عزت است از جهت آنها بخلی و نفسی و را در جهت  
 و اوقات رسانیدن آن شخص و اظهار بزرگی و عظمت خود بدین نام و این  
 و مانند و از وی و بعد از آن در مسائل علمیه و خصوصیت لحاج در کلمات  
 از جهت استغناء مالی یا حقیر از آنکه لحاج باشد کلام باشد یا با غرض در کلام  
 باشد و اجازت در منع بعد از آن بسیار و او رسیده از آن جهت است که  
 آن حضرت رسول مروت که فرمودند که ما انانی جبرئیل قطا الا و غلظت فاختار  
 فی ایاک و مساره الناس فاختار کفاحه و تدهی الغریب یعنی هر که جبرئیل نزد من  
 نیامد مگر آنکه مرا من غلظت کرد و از کلامش این بود که زخار از آن انانیت

و از حضرت صادق است  
 که هر که بدست کسی شود  
 و اخذ او کند ملامت کند  
 او را در دنیا و آخرت  
 و در آید و بعد از آن  
 حضرت است

باید

باید که آن عیب را در ظاهر و در باطن و نامشکند از جناب این از زمین مروت که ایام  
 و کمال و المراء و المصومه فانتها بر منان اهل بیت علی الاخوان و بیت علیها التفات  
 بر شما باد و در کردن از من و خصوصیت که ایجاد نماید یا میکند بر برادران و فقا  
 میر و باید و از حضرت معلوم مروت که فرمودند که لا تقارب علیا و لا سفهانا  
 الحکم قبلک و السیفه بود و بیت به فرار و مجازد مکن با صاحب علم و با سنجو چه  
 صاحب علم دشمنی نمیشود و سنجو را اذیت میکند و ابنا از جناب مروت که  
 فرمودند که ایا که و المصومه فانتها ثقل القلب و غیث التفات و تک التفات چه  
 کند از خصوصیت که آن قلب مشغول میکند و موجب غفان و کینه می شود و مستغنا  
 از این اخبار کبر بودن این سه صفت است بدانکه مرا حرمت مطا و اما حدالین  
 اگر حق باشد حرام نیست چنانکه اشاره دارد باین امر شریف و ایجاد و اهل کتا  
 الا بالحق و امن و مراد بعد از این است که متعلق باشد با شایسته که از مطالب علمیه  
 بعد حدایت و ارشاد یا فهمیدن و اثر باشد و در چنین خصوصیت حدایت  
 است و ان این است که عرض او استغناء مال یا حق ثابت بوده باشد و موقوف  
 بر خصوصیت باشد بشرطی که قصد عباد و لحاج و اید باشد و باشد و اقتضا  
 نماید بقدر حاجت و متغیر کلمات مودتیه باشد و اگر باین شرایط باشد حرا  
 و مفاسد این سه صفت علاوه بر اینها دارد و بر همت استخوان حدایت  
 بیارات و زیرا که بر اینها تکیه و ادبیت و صداقت و با غرض و با عذر و تا فر  
 در ز العت و الفت و قطع البیام و وحده و یز اینها و شبهه نیست که اینها خلاف  
 عرض و حکمت الهی است از خلق انسان زیرا که من المویبت و الفت و البیام و وحده  
 است و چیزی که منافق من المویبت حرمت و القز و در پس غافل بعد از ملاحظه  
 نواحی شریعت و مفاسد مترتبه بر اینها مکتب لغت شود و مقام دفع اینها را میسر  
 ان خود بر مبادیات علاج علی این اوصاف و اما علاج علی بر موانع نماید  
 پسند آنکه خوش کلامی و دلجوئی بوده باشد تا آنکه این صفت مملکت او بود و هر که



دوازدهمین کلی و ملت او را میسر و رسید ظاهر ازیات که مرکز از او فدی نکند  
 آن حضرت رسول مروت که سید خیرات که که خدا را با الفا ملاقات کند داخل  
 محبت میشود از هر دی که خواهد من خلق و خوف خدا و زکات و عدل اگر چه  
 حق باشد و نیز از آن جناب مروت که در محبت عن غایت که از کثرت در  
 اخبار و نوا از اندرون دیدی شود و اندرون از بیرون خداوند عالم  
 الفا را آماده کرده از برای کسانی که اطعام برده میکنند و با مردم محبت کلی  
 نمایند مروت که حق از نزد صبی بر سر گذشت حضرت عیسی با و کت بکن  
 سلامت شخصی من کرد که با روح الله بخیر چنین میکردی فرمودی خواهم  
 زبانه بشمارد کند و بعضی کما گفته که کلام زمره میباید که بپای بوسید  
 در جوارح را **مقصود** در مزاج و شوخی کردن آن و نیز حرار و منی غنه  
 بلکه از کبایرات هرگاه مثل بر کذب امانت و ادب و عوفا بوده باشد و  
 الا از امدان مذموم و مکروه و مرجع است زیرا که موجب سبکی و بی وفای  
 و سقوط از قلوب و انتظار بکرد و قلیل از آن که خالی از معاسد باشد هیچ  
 ندارد بلکه راجع و مدح است زیرا که موجب خال سرد و در قلوب بکرد  
 و همچنین است مزاج در سردی از جمله مفاسد مزاج ازیات که خبیثه و میشود  
 و آن منی غنه است قال الله عَمَّ يَتَسَوَّوْنَ اَقْبِلُوا لِيُكْوَاكِبُوا وَاَقْبِلُوا لِيُكْوَاكِبُوا وَاَقْبِلُوا لِيُكْوَاكِبُوا  
 اعلم بکیم کثیرا و لغضکم قلیل یعنی اگر بدینا بخواهید که من میدانم هر آینه بی  
 گریست بسیار و که خنده و میگردید و از این شخص میشود که خنده بسیار و  
 غفلت از اخلاص و مروت است یکی از بزرگان با خود خطاب کرد گفت ای من  
 میخندی و حال آنکه شاید گفتن تو حال در دلت کار نباشد و کاری  
 آن کند یکی از بزرگان شخصی را دید که میخند گفت یا تو میخندی که براتش  
 مهم وارد خواهی شد گفت بلی گفت یا باد آنست که از آن میگذری گفت نه گفت  
 پس چرا میخندی کویدان شخص را دید که میخند آن میخند و معنی نما داد که خنده

در مزاج

خفیه

صفات که خند با مصلحت باشد و اما بخت که خند با مصلحت نباشد مروت  
 بلکه مدح است و تبسم نمودن آن حضرت معروف است و همچنین مزاج بودن آنجا  
 و عبارت از مروت تبسم نمودن آن حضرت معروف است و همچنین مزاج بودن آنجا  
**و سائر مدح کتب که مستحق مدح است و در کتب که مستحق مدح است و در کتب که مستحق مدح است**  
 و نیز دیگر بودن الفا معلوم است از شریف مطهر و نیز که هر یک از الفا کثرت است  
 علاوه بر اینکه مدقت مشتمل بر مروت و عفت و ادب است و عفت از مروت است  
 که مستحق مدقت باشد بشرافی که در مروت در کتب مدح چنین مدح کسی که مستحق  
 مدح باشد جایز است بعد از آن که در او امانت و کمالات و مروت و عفت  
 است و باید که مادح مراعات چند چیز را نماید اول آنکه در آنچه میگوید صادق  
 باشد و بداند که این مدح در مدح است دوم آنکه مراد و منافی نباشد  
 با اینکه مراد از مدح اظهار محبت و دوستی است مروت با مصلحت و در واقع  
 دوستی نداشته باشد سیم آنکه متعلق مدح او فاسق و فاجر نباشد و زیرا که  
 مدح فاسق و فاجر جایز نیست بنا بر فتوای بعضی اصحاب چرا که آنکه ملاحظه کند  
 که مدح او موجب کبر یا غیبت یا تنور در عمل و مروت نباشد و الا جواز آن معلوم  
 نیست و هرگاه خالی از این معاسد باشد هیچ ندارد بلکه راجع است چنانکه  
 از اخبار معلوم میشود و سزاوارد برای مدح نیز از آن که خلاص مدح  
 مادح تفاوت نکند و ملتفت نباشد به مروت که مادح بر الفا مطلع نیست بلکه  
 اظهار نماید که نیست بان حق که مادح میگوید مروت که جناب ابراهیم بعد از آنکه  
 فرمودند اللهم اغفر لی ما لا یعلمون ولا تؤاخذنی بما یقولون و اجنبنی  
 ما یظنون و ظاهر این است که سرور و انبساط مدح میباید داشته باشد زیرا  
 که انسان بحول است سرور و انبساط مدح لکن سزاوار این است که اگر آه و  
 باشد سرور و انبساط و از برای که مقتضای عقل مزاج و سرور است بوجود  
 کمال در حق بنسبت کمال با و همچنین مقتضای عقل مزاج شدن است

در مدح و مروت  
مستحق



مفقود صفة کالیه بدست می رسد و از برای غافل است که سرور نشود بدح  
 و هر چه روح شود بدست می رسد و الله الموفق للصاب **مفصل** و زکیه نفس است و  
 نفوس اشرار از نفس و اثبات کالات از برای روح و نفوس ان ظاهر و مفصل است و  
 که هر که حقیقت خود را شناخت و مقصود و مقصود که لازم ذات انسان است کلام  
 یافت و دیگر زبان مدح خود نمیشاید علاوه بر اینکه این امر است که در نظر  
 هر دو متبص و هر که مدح خود نماید در نظر عالمی و حق و بی مقدار و بی  
 اعتبار میگردد و از این جهت بود که جناب برای مؤمنین مژموند که تزکیه  
 المرائفه بقیع صیغه مدح کردن انسان خود را بقیع است و هرگاه تزکیه نفس  
 مستحق کبر یا یا یا یا کذب باشد از کلمات و الا حرم آن معلوم نیست  
 اگر چه ظاهر است و اقیع صیغه مدح و لا تزکوا انکم و الله اعلم بن حق حرمات است  
 و احتیاط طریق بجا ذات بی هرگاه اثبات امر و از امور شریعه موقوف بر  
 تزکیه باشد می ندارد و عند تزکیه نفس عدم ترزق نفس است از محبوب بلکه از  
 باها و اثبات نقایص است و با بین خود و خدا و اما اظهار نقایص و عیوب خود  
 و ترزق خلق پس جواز آن نیز معلوم نیست مگر اینکه مقصود او شکسته نفسی  
 و عدم خروج از حد تقصیر از طاعة الله باشد و الله الموفق للصلاح و  
 التداد و الصواب **مفصل** و نفس کفایت است و در شتام دارن است  
 و در حرمت انها اجناس متعدده و ارد شدات و از جمله حدیث است که  
 فرموده اند الحینه حرام علی کل فاحش ان بدخلها یعنی حرمت بر هر نفسی  
 که داخل هست شود و در حد دیگر می نماید سباب المؤمن منق و قتال که کفر  
 بجهت کردن مؤمن منق است و قتال با آن کفر است و از این قبیل اجناس بسیار  
 و عقل نا طمع نیز بر حرمت انها خاکست علاوه بر اینکه خلاف هم نیست و از آن ما  
 بین علماء **بدانکه** مراد بعضی تغییر کردن از امور است که مستحبات و کراهات  
 بسیار است و الفاظ صریحه در انها مثل الفاظ دفاع و جماع و آلات انها چیزها

در تزکیه

در فحش

مستحق

بانها پس بیان این امور و بیانات صریحه در انها داخل در نفس است بلکه از ادوات  
 تغییر از انها بطریق کنا هر مثل اس و من و امثال انها هرگاه نفسی مثل بریت و  
 و شتام دارن باشد حرمت قطعاً بلکه در نیست که از کلمات باشد و اما  
 اگر مثل بریت شتام دارن باشد یعنی حرمت از آن است و معنی حرمت از آن است  
 اند معنی الفاظ اگر بسیار فاحش باشد اگر چه در مقام شتام و از آن است  
 مثل اینکه بگوید مزج امرات صیغه ام لا و این قول خود بلکه اقوی است **مفصل**  
 طعن و لعن و نفوس است و اجناس متعدده بر منع از انها وارد است از جمله حدیث  
 نبوت که المؤمن لمن لعن لعن بنی مؤمن لعنت کند ویت و از حضرت باقر  
 مروی است که فرمود لا لعنه الله انا حرمت من صاحبها زد ویت بینها فان  
 و عدت مناعا و الا رجعت علی صاحبها یعنی چون لعنت اند همان شخص و  
 ابد میان او و میان آن شخص که با او لعنت شده زد ویت میکند اگر آن شخص  
 لعن باشد با او منقلب میشود و اگر نباشد جلعش بر میگرد و در از این حدیث  
 مستفاد میشود که لعن یکی کسر از لعن نباشد بر میگرد و لعن کند پس  
 خطای احترام نمود و لعنت نکرد کسی را مگر اینکه از صاحب شریعه مقصد بخیر  
 لعن ایشان شده باشد و از آیات و اجناس مستفاد می شود جواز لعن بر هر  
 کفر و ظلم و فسق و عناد و بر اهل بدیع و منکرات و شبهه نیست و رجواز لعن  
 بر اعمام و امثال این که بگوید لعنه الله علی الکافرین یا علی الظالمین یا علی الفاسقین  
 و در جواز لعن بر شخص معینی که متعین یکی از صفات مذکوره بوده باشد  
 خلافت اقوی جواز است همچنانکه از اجناس و آثار و ادویه و نباتات مستفاد  
 میشود و لکن باید یقین با صفات صفات مذکور حاصل شود و مجرد ظن  
 معین کفایت در جواز لعن نمیکند و همچنین که لعن بر مذکر جایز نیست هم چنین  
 بر مرد هم جایز نیست مگر اینکه ثابت شود که استحقاق لعن را دارد بلکه معین  
 علما ذکر کرده اند که کناه لعن بر اموات بیشتر است از لعن بر احوال و بعضی از اجناس

در طعن

ماورد از ائمه چهارم



منع از این بر حیوانات و جمادات نیز دارد شدت و عجز آنکه این بر مسلم جان نیز  
 هم چنین نفی کردن بر او بلکه بعضی از علما ذکر کرده اند که جایز نیست نفی  
 کردن مطلق آن حتی ظلم مکرر و موهبت که از سر و سر او ای مضطر و ناجار  
 کرد و این قول اگر چه احوط است لکن قول بجا و نفی بر مستحقین این حالتی از قوه  
 نیست والله العالم بلکه دعای غیر برای کافری و فاسقین و ظالمین و عیبه بقا  
 و جود آنها خللی از اشکال نیست بلکه ظاهر حرمت دعای محبت بقای آنها است  
 ظلم و منی بجا از آن دعای هدایت و توبت آنها بر طاعت و اطاعت  
 از برای برادران دینیه بهمان از افضل طاعات است همچنانکه از اجناب متواتر  
 مستفاد میشود و اما طعن نزدن بر مسلمین آن نیز از افعال ذمه و صفات مذموم  
 است و در حدیث است که هیچ کس بر مؤمن طعن نمیزد مگر اینکه میرد بیدترین  
 مرد آنها **مقتضی حکم باطل و بالابینه و بفضول مکر و صحت چون مناجس**  
 این اوقات صفت و سکوت لهذا علاج عملی آنها مواظبت این صفات و از این  
 چیز است که اجناب بسیار در فضیلت و رحمان صفت صحت و آرد شده و در  
 حکومت است بکلر چیزی که در او فائز و ثمره دینی یا اخروی باشد پس  
 که غافل باشد و بالغود و شنی نه داشته باشد و بخاهد که از اوقات مذکور  
 سایل باشد باید اختیار صمت و سکوت نماید و تکلم نکند مگر چیزی که بداند  
 که میز و صلاح دنیا یا آخرت در او باشد و اگر ملاحظه این را نکند لازمت که بداند  
 خلل از اوقات مذکوره و الا نکند او عین خسران و زیان کار است و موجب  
 ندامت و هلاکت و مفاسد دینی و اخروی است ان شاء الله منها حق محمد  
 و الله الطاهر **فصل فی دعای شهنش و طریق است و در این دو مطلب**  
**مطلوب است در شهنش طریقات بدانکه** از اعظم مهلکات بنی آدم است  
 شکر است که باعث شد باخراج آرمه و از انبث برین که دار خلد است و نیز  
 نزار است بداند بنا که در ذل و قنار و افتقارات و شکر منبع شهنش و اصل آن

و بفضول است و تکلم باطل  
 حرام است مثل اسرار  
 بمصیبه و نهی و تکلم  
 از طاعت و عجز آنها  
 بما لا یعنی

رشد

۱۰ و خشتا ۲۰

در کار آن مؤلف میشود شهنش و در صفت بالدعیه و توبعه مؤذن در مطا  
 و مشاوب و مناک و بعد مؤلف میشود منافعه و بعد و با و کس و بعد و بعد  
 و بعضا و منکر و مجموع آنها از اطا المکرلت و اگر انسان اختیار شکر خود را در  
 باشد باین اوقات مبتلا میشود و چنانچه در حدیث بخوبی وارد شده است که نزد  
 آدم بر نکرده است طرف و و علق بدین از شکر خود و بدین اشارت بعد گفته  
 که قوت لایوت او باشد و اگر لایوت خواهد بود پس بابت ثلث شکر خود از  
 برای طعام باشد و ثلث دیگر برای شرب ثلث دیگر برای نفس و آنچه دنیا  
 به این باشد اسراف است **فصل فی شکر** شکر از اوقات که قلبی را که خداوند  
 ظاهر برین قرار داده و سائر اعضا را عظام و تابع گردانیده باعث این میشود  
 که قلب صغیف و تابع عظام و در عین خود کرد و چنانچه حضرت رسول الله فرمود  
 که میز ایند و لها را بکثرت طعام و شرب عیلة انکدر بقره زراعت است میرد  
 از کثرت آن در حدیث دیگر فرمود که کسی که در سکین بیشتر و تفکرش بیشتر  
 در بهر نیت و در حق بیشتر است کسی که اکلش و شربش و عجزش بیشتر  
 معقور و معیون تر است و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند که حقیق  
 شکر بانی می شود از خوردن و بجزین همه حالات و در نزد حق هم حالتی است  
 که شکر انسان سبب باشد از اکل و در درین حالات حالتی است که شکر او  
 بر باشد و از صفای الهان بفرزند خود این است که ای فرزندی مرا  
 معده از اکل هر می شود قوه منکره میزاید و مکت خوا موش میشود طاعضا  
 و عوارح از عبادت سنت میشود و تقیل کل فوائد بسیار و منافع بسیار دارد  
 از جمله باعث میشود بر صفا و رفت و لذت بردن از عبادات و طاعات و  
 صولت نفسان و از معصیت و سکت صولت فرج و مسکن کردن و در کسکه  
 در زیات و باعث رفع کثرت خواب که باعث بر کلال و ملال طبیعت است و چنانچه  
 تنبیه هر ذرات قیام و تنبیه در ریل است و موجب آرامش بدن و موات قلب و



و کز آن احوال هرگاه نفع بفرماند یا حرف از نفع باشد و الا که وقت و همچنانکه  
 کز آن احوال مد مروت هم چنین که سکنی بر طریقی مد مروت بلکه گاهی حرامت و مطلق  
 و مدد و مدد و سبک جان این است که این قدر بخورد که سبکی معد و اهر  
 جوع محسوس شود زیرا که مقصود از اکل زندگانی و قوت بر عبادت است و ثقل  
 معد و جوع مضر مانع از ان است قال الله تع کلوا و اشربوا ولا تسرفوا و  
 الحمد لله المعد و بیت الله و الحمة راس کل و اء و اعط بدلت ما عودت و  
 حدیث دیگر دارد شده است که مفسر حیات خیزی تقلیل از ان است ترا جناب ان  
 و میات مقصود شخصی اقل از اکل زندگانی باشد زیرا که مقصود از زندگانی  
 اهل باشد **مطلب نانی** در شہوت مزاج است **بدانکه** شہوت در انسان از پدید  
 شده است بجهت توانایی چند مانند بقا و نسل و دوام وجود و آنکه متنبه شود  
 از این لذت قافی بلذت از مصلحت زیرا که اعظم لذات دنیوی این لذت  
 است اگر دوا می داشت و لکن امانی بسیار دارد اگر ضبط نکنند بعد از احوال  
 نه مانند و از دو طرف از طرف و قریب مطلق نه مانند و طرف از این است  
 که شہوت مستولی بر عقل شود و مرکب متغیر و افعال بهائم شود و چاره  
 آن تزویج حلال است و طرف تقریب از ان است که تزویج حلال ناپد بالمره که رفع  
 و ناسل شود و بعضی از علماء ذکر کرده اند که غذاها را در احوال و آثار و ترب  
 و بعد جدا مدخلی مطلق است زیرا که قوای بدن از روح حیوانی  
 است و روح حیوانی بخاریت که از خون بهم میرسد پس چون غذا حلال قوت  
 ان باعضاء و جوارح در آمد مرآت را بکار می که پسند بدات میدارد و هر  
 ان قوه مرت عبادات میشود و لغت حرام که در بدن اند و قوت ان باعضاء و جوار  
 سلط کرد ان قوای از حرام بهر سید و حرام زاده اند و ان حرام زادگان  
 خوب نماید و چون خشم سر از درجه خشم بدر میکند خشم را بملایم میدارد  
 و غار مناد میکند و اگر سر از درجه کوشش بدر میکند او را بشیندن انواع

و اگر ممکن نشود  
 داشتن چنانچه در حدیث  
 نبوی وارد شده است

باطلها میدارد و هم چنین در اعضاء و جوارح و اگر نظمه میشود و نزدیکی که از او  
 حاصل میشود بیک معنی حرام زاده است و مائل بیدن با میشود و در حدیثی که  
 دارد شده است که کسی که راجعات بنیت سبب ان حلال زاده است شاید  
 بر این محمول باشد و لغت حلال هم نزد عبادت و معرفت میشود و مویح  
 بخدا میشود و دل را نور میکند و حضرت رسول فرمود که بیشتر چیزهای لذت من  
 بسیار داخل لذت میشوند و چیزات شہوت نکر و مزج و بداند که  
 زنا باعضاء و جوارح منقسم میشود و نای مزج معلوم و نای مشهور نگاه  
 کردن بر پیران و احوال از زنا و نای کوششیدن او از نیت که با  
 شہوت شود و نای لذت بازی با نامحرم کردن و هم چنین در سائر اعضا  
 چنانچه ان بافرین مروت که فرمودند هیچ کس نیست مگر آنکه هر از نای  
 می باید و نای چشم نظر کردن از نای دهان بوسیدن و نای  
 لمس کردن است خواه مزج مقدم بر این اعضا بکند یا نکند مویح جوارح نای مزج  
 مضیق شود و خواه شود و حضرت صادق فرمودند که بدترین مرد در  
 عذاب در روز قیامت مردی است که نظمه خود دارد و در می قرار دهد که بر او  
 حرام باشد و نیز فرمود که از بر اهرزنا کارش خلقت میباشد سه و نای  
 و سه در آخرت اما آنچه در دنیا است نورا و رامیرد و بفر میکند و دنیا  
 دنیوی را نند یک میکند و آنچه در آخرت است غیب پروردگار است و در خوا  
 حساب و خلود در جهنم نیز از ان حضرت مردی که مردی که بر لب مردی  
 عرض الهی بلزید و مردی که میکند و نهی می بکند خدا او را بر روی جهنم  
 حبس نماید تا او را حساب خلق فارغ کرد پس بفرماید که او را در جهنم افکند  
 و او را در هر طبقه عذاب کنند تا بطریق برین جهنم برسد و از انجا بدر نیاید و  
 ابرهم فرمودند که لواله انت که در باطنی تر از درو میا شربت کند و میا شربت کردن  
 در در بر کرات بخدا و حضرت اما مظهر بافرم فرمودند که خداوند عالم میفرماید



که عزت و جلال خود را سوخت بخورد که بر استرین و بر بخت می نشاند کسی که مرد می  
در بر او می کشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون قیامت قائم شود بیاورند  
زنان را که مثل خود ساخته کرده اند جامه های از آتش در بر و مقنعه های از آتش بر سر  
و جامه های از آتش پوشیده و عودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشان  
همین اندازند و حضرت رسول فرمود که هر که پیر مرد است بهشت بخشد حق هم در  
روز قیامت بجای آتش بر سر او کند و از حضرت هم پرسیدند از حق حضرت  
فرمودند و بگویند که از یاد حق هم حالت حق هم محبت خود را بان دلهای می باشد  
**و از حضرت پرسیدند** که فرمودند که در عباد که خدا رکعت و پیر هر یک از نظر کردن  
و محبت داشتن با فرزندان ساده اغیار و پادشاهان که فتنه ایشان  
بدناتان فتنه دختران که در حق می باشد و حضرت صادق فرمودند که  
نظر کردن بر پستان بر حاکم و عارف شیطان و هر که ترک کند نظر بر این  
برای خدایه از برای حق هم ایمانی با و کرات فرماید که طعم ولادت  
ان ایمان را بیاید و از برای فتنه آدمی و فتنه شدن او همین نظر کردن  
کافیت و در حدیث دیگر فرمود که این بنا شد اجتماع که نظر بر پستان زنان  
مرد می کنند از آنکه مرد برین نظر بقیب زنان ایشان کند **فصل در عجب**  
و ان بزرگ شریف و عظیم داشتن خود است از جهت چیزی که در خود اعتقاد  
می کند از صفات کمالیه مثل علم و مال و جاه و امثال اینها و ان از مملکت  
عظمت است و اجناد و رمدت ان بعد استقامت است از جمله افعال حدیث نبوی  
که رسول الله فرموده اند لک مملکت شیخ مطلع و هو متبع و اعجاز الله  
بنفسه به سبب این که مملکت آدمی است یعنی که اطاعت کرده شود و هر آن  
که متابعت کرده شود و عجب کردن مرد بعد از مرد است که روزی موسی نشسته بود  
که شیطان وارد شد و بر او برهنه بود و کار نک بود و چون نزدیک رسید  
برهنه را کند و ایستاد و سلام کرد موسی هم گفت تو کیستی گفت من ابلیس امدم سلام

بمؤمن

مؤمن چون مرتبه نوار در نزد خدا آمد انتم موسی گفت این برین حجت گفت این  
همه ان دارم که دل های فرزندان آدم را بان بسوی خود کنم موسی گفت که  
کناست که چون آدمی مرکب ان شود نوار و مال بگردی گفت هر وقت  
که عجب نمود و طاعتی که کرده بنظر او بزرگ آمد و کناست در نزد او  
خود پروردگار عالمی بداند و در شاد که مرده ده کناه کار از او بزرگ  
صدیق از اعراض که که حکم از عاصیان از مرده دم و مطیعان از این سلام فرمود  
عاصیان از مرده ده که من تو را قبول میکنم و کناه را عفو میکنم و صدیقان  
بزرگان که با افعال خود عجب کنند که هیچ بند نیست که من با او محاسبه کنم مگر  
آنکه هلاک شود حضرت باقر فرمودند که در نزد داخل و داخل مسجد شد  
یکی عابد و دیگری فاسق چون از مسجد بیرون رفتند فاسق از جمله صدیقان  
بود و عابد از جمله فاسقین بسیار این بود که عابد داخل مسجد شد و عباد  
خود می آید و در این نکر بود و نکر فاسق در پیشانی از کناه و استغفار بود و  
عبدان و فاسقین عباد بود و آنکه از معاصی کثیر و از صفات جنبه است مثلاً  
و سیئات و صفات جنبه دیگر نیز میشود مثل کبر و فراموشی از کناه و جبر و  
معصیت و عظم شدن طاعت و عبادان از معاصی و از برای هر عجب و  
معجزات اجمالی و تفصیلی **فصل در عجب** اجمالی این است که پروردگار خود را بشنا  
و بداند که عظمت و کمال و جلال و حق ذات و معرفت بحال خود بهرسانند و  
بدانند که از هر ذللی و ذلیل تر و از قلیلی و قلیل تر است و بجز ذل و خواری و سبک  
و خوارکاری در حق خود نیست پس او را با عجب بزرگی چه کار ز بر اگر او یک  
مکن بیش نیست و هر یک خودی خود عدم و محض است و خود و کمال و انوار هم  
افعال او همه از لاجل وجود است پس شخص غافل باید خالق خود را عظم و بزرگ  
بداند و خود را کوچک و ذلیل و خوار و پست و محتاج بداند و چگونه چنین  
بناسد و حال آنکه ابتدا او نطفه محض پلیدی بوده و آخرش جیفه کند بد



متفق و در میان حاکمان و اهل انجاسات متفق و جمالی است پراکنشانات متقد  
 و از اینجا نیز برده نامده سه مرتبه از قبول گذشت که بصیرت باشد این امر فزان  
 او را از عجب بیدار میکند و دست او را میگذراند میفرماید قتل الانسان ما اكره فراق  
 شئی خلقه فقتله ثم السهل البتر ثم امانة فاقتره بهی کشته شود انسان چه چیز او را  
 بکفر و سرکشی داشته بینداند از عجب چه خلق شد از قتل او را افرید و مقدر  
 کرد اینده او را در راه بیرون آمدن از برای داسان نموده یا آنکه راه اطاعت و  
 بندگی را از برای داسان کرده پس او را برانداخته پس او را داخل در قبر کرده  
 و اگر انسان اندک ناملی نماید میداند که چه قدر خار و دشت و ذلیل است  
 ابتدا او همه عدم صفت بوده و ماده خلقتی از هر چیز بیتر از او خدای عز و جل  
 متفق بر عز و کرامت و جاودان و عبادت و مفارب خواهد کرد پس و در  
 شکر افاضه بکن میگرد و بخوی که مستقر میشود از او هر انسانی را نمکین بچاره  
 این میان عاجز و ذلیل از خود اختاری و نه از قدرت برکاتری منزه دارد  
 که بر هر وجه میاید و نه مطلع است که فردا در روزگار برای او چه میاید و نه  
 کواکون مزمنه بر او مسلط بر نماند و در غایت احوالات مختلفه از صحت و بین  
 و جوع و الهم و غم و فقر و غنا و دین و دنیا و تنگن از رفع احوال میداند که غنا  
 امر او بیکجا میفرماید خواهد شد و خاتمه امر چه چیز خواهد کرد پس بینداند  
 که آخر کار از دنیا خواهد رفت یا مسلم مطیع خواهد رفت یا غاصی مشرک  
 عذاب ابدی خواهد بود یا رحمت و بینداند که در روز قیامت بر رخ بر او چه  
 خواهد گذشت و از بلطراط حکم خواهد گذشت و مطلع نیست که نامه اعمال او  
 بدست راست او داده خواهد یا بدست چپ و اگر بدست چپ او داده شود و یا  
 بر او دین میگذراند که خالت باشد یا آنکه کلبه خنجر بر سر او که احوال معذب  
 نیستند و این انسان بچاره معذبات بعدایی که اگر اهل دنیا او را با محال  
 بیند مدد و یاری خواهند کرد بدین خلقت و تبع صورت آن و اگر استقامت را بچ

و آنچه او را هر آنکه از نیت و تعقن او خواهند مرد و اگر  
 قطره از شرابیکه با او میدهند بر روی او یا در دنیا و آخرت  
 شود هر آنکه تمام آب دریاها را استعفن میخواست  
 شد از جیفه متعفن و نیست کسی که کنا هر آنرا او  
 صادر نشد و باشد و همینکه کنا هر کرد مستحق  
 عقوبت خواهد شد و عفو نمودن یقینی نیست  
 بلکه مشکوک فیما است و کسیکه مستحق عقوبت  
 شد و نمیداند که از او عفو خواهد شد یا نه باید  
 همیشه خائف باشد و غزون و ذلیل در نزد  
 خود باشد چکار است این شخص را با عجب  
 و خود بینی و بزرگ شمردن خود و اما معالی  
 تفصیلی عجب پس آنرا است که تخصیص کند از آنچه  
 سبب عجب او شده و چاره او کند و اسباب عجب  
 علم است و معرفت و طاعت و عبادت و غی اینها  
 از کمالات نفسانیه مانند و رع و تقوی و شجاعت  
 و سخاوت و نسب و حسب و کمال و مال و قوت  
 و تسلط و جاه و اقتدار و بسیاری اعوان و انصاف  
 و زیورگی و زکات و فهم و امثال آنها و اما عجب بعلم پس  
 علاج آن آنست که بداند که علم حقیقی آنست که از فی  
 بخود شناسا کند و او بخطر و تشویش و خاتمه امر  
 و انا اید و او را از عظمت و عزت و جلال خداوندی  
 آگاه کند که تا بداند که سزاوار بزرگی و کبریا است



و پس و بغیر از او هر چه هست هیچ و نابود بوده و  
کمال و صفت جلال از او مفقود است و فکر نیست  
که این علم خوف و تذلل و جزای و مسکنه را زیاد میکند  
و او را معرفت بقصور و تقصیر خود طیسازد و علمی  
و علمی که او را متبیه نسازد و خائف نکند علم  
حقیقی نیست بلکه از علوم دنیوی است که از  
حرف و صنایع است یا آنکه صاحب آن خلیف النفس  
است و بدو ن اینکه دل خود را از اخلاق و زلیله  
صاف نموده باشد مشغول علم شده باشد ثمه آن  
بجز خباثت نخواهد بود مانند بارانیکه از آسمان  
از آسمان فرود میاید و در نهایت صافی و خوش  
کوار میست پس اگر درختی که میوه آن تلخ است از  
آن آب بخورد تلخی میوه اش افزون میشود و اگر  
درختیکه میوه اش شیوایی از آن اشتافت شیوایی  
خواهد شد و همچنین هرگاه در صدف ریخته و در  
غلطان گردد و اگر در دهان افکند و در ساقاقل  
خواهد شد هم چنین علم هرگاه در قلب خالی از زوائد  
وارد شود ثمه او خوف و خشیت و ذلت و خال  
ساری خواهد بود و اگر در محل او خست باشد  
و از زوائد پاک نشده باشد ثمه او عجب و خود  
بینی و کبر و تنبر که خواهد بود قال الله تعالی فما  
بخش الله من عباده العلماء و قال ایضا و ابلد الطیب

خبر

خبر نبایه باذن و به والدی خست لا یخرج الا نکلا ایست  
عالم ایست که خور را بنوعی بداند که مولا را و میطلب  
و بداند که اگر بر عالم شدید تو و محنت بر او حکم تو است  
از جاهل میکند سرند آنچه را که عثران از عالم نمیکند  
زیرا که اگر قدم عالم لغزید قدم جبر میلغزد و باید بداند  
که علم بدون عمل ثمه ندارد بلکه موجب حسرت و ندامت  
است در روز قیامت اگر محض علم ثمه داشت موجب  
بزرگی میشد میبایست شیطان از هر کس بزرگتر و  
جلیلی با شر خداوند عالم در قرآن بلع بن باغور را  
تشبیه بکلب نموده و علمای یهود را بجای او مثال زده  
و در حدیث بنوی مرویست که در روز قیامت  
عالم و امیا و رند و مجرّم می افکنند بنوعیکه رودها  
او بیرون میافتد و بر درازها میگرد و چون خرنه  
بود و ساسیامیکرد و پس او را گرد و دوزخ میگردانند  
تا هر اهل جهنم او را مشاهده نمایند کنند پس او را گویند  
که تو راجع شده است گویند من مرد را بخوبی میخاندند  
و خود تنگتر دم و از بدی منع میکردم و خود مرگیدم  
میشدم و در اخبار و احادیث متعدده وارد شده  
که کسیکه وصف نماید صفت خوبی و بیان کند که  
فلان صفت خوب است و خود متصف بان صفت  
نباشد آن شخص است ناسی است در روز قیامت  
از حیثیت حسرت و ندامت پس شخص عالم عاقل



بعد از تأمل در اینها میداند که علم بدون عمل نافع نیست  
 بلکه مضرت است پس چگونه باو عجب میکند و او را سبب  
 بزرگ دانستن و عظیم شمردن خود میکرد و اندر اما  
 و اما عجب بطاعت و عبادت و سایر صفات نفسیه  
 از ورع و تقوی و صبر و شکر و سخاوت و  
 شجاعت و نحو اینها پس علاج آنها اینست که تأمل  
 نماید که اینها هیچ یک با عجب نفی ندارند و عجب مطلق  
 از آنهاست پس چگونه شخص عاقل اعتقاد میکند به  
 چیزی و عملیکه غاظم و باطل و از درجه قبول  
 ساقط و هابط است و ایضا باید شخص عاقل  
 تأمل نماید که این امور بر او که سبب عجب و خود  
 ستانی قرار داده یا افعال و اعمالیست که بقدرت  
 و اختیار اوست یا از امور است که از تحت قدرت  
 و اختیار او خارج است بلکه این اشیاء در آن  
 حلول کرده و او محل و مقام آنهاست مانند حسن  
 و جمال و حسب و نسب و صحت اعضا و نحو  
 آنها اگر از قبیل قسم ثانیهست عجب باو عین حماقت  
 است زیرا که عجب باو غیر اختیار می معقول نیست  
 و از طریق عقل و دانش خارج است و اگر از قبیل  
 قسم اولست باید فکر کند و تأمل نماید که این اعمال  
 و افعال اگر چه بقدرت و اراده و مشیت اوست  
 و لکن اینها با اختیار او نیست بلکه خداوند عالم از خود

و فضل

و فضل و کرم و عنایت خود اینها را در انسان خلق کرده  
 و انعام فرموده بدون استحقاق بلکه مجرد فضل و کرم  
 با وجود اینها نیز مستقل در امر نیست بلکه مقوف  
 است بامضا و اراده و مشیت الهی و بدون اینها  
 محال است صدور فعلی از افعال پس هرگاه توفیق  
 عطا فرموده و ان نیز نعمتی است بدون استحقاق  
 بلکه مجرد فضل و احسان و اگر گمان کند که این توفیق  
 بجهت انصاف اوست ببعض صفات باطنیه  
 محموده مثل محبت و نحو آن گوئیم که همین عین محبت  
 و عمل نیز نعمتی است از جانب خداوند عالم بدون  
 استحقاق عجب نماید بفضل و کرم الهی که چگونه باو  
 انعام فرموده و تفضل فرموده بدون سبق  
 استحقاقی پس معنی ندارد که علم بعلم خود عجب نماید  
 و عابد بعبادت خود و صالح بصلاح خود و طاهر  
 بپاکی خود و قوی بقوت خود عجب نماید زیرا  
 که جمیع این امور از تفصیلات بازی است پس  
 باید مشغول شود بشکر و ذکر و حمد پروردگار  
 خود و بداند که این شکر نعمت دیگر نیست که  
 موجب شکر دیگر میشود و هکذا تا آنکه بداند  
 که خودش عاجز و قاصر است در این  
 درگاه و الله الموفق بدانکه ضد صفت عجب

البی باید م



مختص بکتابخانه مسجد اعظم

و در کتاب  
شکرت نفس

بدانکه متقدمه و چون مانی شکسته فتنی و خود را حقیر شمرد و نکات و ذلیل است  
۱ و اینان نیز بی معانات کالات و فائده اند و در بار اخوت بجد و مصر و عزم  
بر ربه و سید باین صفت رسید و هیچ کس خود را ذلیل نشود مگر آنکه خدا برداشت  
او را و بر او که در نزد قلوب منکسر است و اجازت در مدح این صفت بسیار است و از این  
در مدح پیشوی میزاید که با هر کسی دو ملکات که اگر انشعق را بزرگ شود و  
برداشت میکند میگوید خداوند او را ذلیل کن و اگر خود را وضع و خوار شمرد می  
خداوند او را برادر مر و بت که خدا بنویس بن عمران وی کرد که ای موسی هیچ بشما  
که بر او را بر کن پدر را حیات را که در سخن گفتن با من عرض کرد که بجه سب بود فرمود  
که من ظاهر و باطن بندگان خود را بدیدم هیچ یک را ندیدم که دست ایشان از برای  
من چون تو باشد ای موسی هر وقت نادیده کردی رخسار خود را بر من مینماید  
و در بعضی از روایات وارد شده که چون خداوند عالم بگوها وی کرد که من  
کشتی نوح را بر کوهی خواهم گذاشت همه کوهها کردند کشتند و خود را بلند کردند  
مگر جودی که خود را حقیر شمرد و با خود گفت که با وجود این کوهها کجا بر من قرار  
خواهد گرفت پس کشتی بر آن قرار گرفت و از جمله فواید شکسته فتنی آن است که  
در نزد هر مرد مر بزرگ و عزیز باشد و هر دلها او را دوست میدارد و بخلاف  
که خود را بزرگ میسازد البته آن دلها دور و دورم از او دور و نفورند و ظاهر این  
است که آنکه از نفس و استحقاق واجب پنا شد اگر چه از کالات و نکات و ذلیل است  
که از ادله و دلائل حجت عیانت نه و جوب استحقاق و ذلیل است و الله العالم  
**فصل چهارم در ذکر و بکرات بدانکه کبر پنا رفت از آنکه ادی خود را بالا**  
تر از دیگر می بیند و اعتقاد برتری خود را بر پنا داشته باشد و فرق این  
از عیانت است که ادی خود را بزرگ بداند و عظیم بشمارد و شخصی بداند و خود پسند  
باشد اگر چه پای دیگر در میان نباشد و دیگر باید که پای غیر نیز میان آید تا  
خود را از آن برتر داند و بلا تر بیند و این کبر صفت است در نفس و باطن و از برای

۱ مگر اینکه خدا عز و جل  
و احدی خود را نیفتد

در کبر



این صفت در ظاهر آثار و اثراتی چند است و اظهار آن آثار را بکبر گویند و آن آثار است  
 که باعث خیر مزون دیگری و برتری بر آن گردد مثل مضائقه داشتن از هر نشیانی  
 او یا هم خوراک با او و امتناع از بهلوفتن او یا رفاقت او و انتظار سلام کردن  
 او و توقع ایستادن او و پیش افتادن از او در راه رفتن و تقدیم بر او در نشستن  
 و امثال اینها و از جمله آثار کبر است حرمان و در امتناع کشان راه رفتن و بعضی از این  
 افعال کامی از حد و کینه یا با برضاد میشود اگر چه ادوی خود را بالاتر می زند  
 و این آثار و افعال را بکبر میگویند پس کبر سبب کبریات و نکبر سبب از کبریات غالباً  
 و آیات و اخباری که دلالت بر عزت کبر و نکبر میکند بسیار است قال الله ثم یطیع الله  
علی ذلک کبر جبار و قال ان الله لا یحب المتکبرین و قال سار من بان الله یمن  
 متکبرون و قال و الملئکه باسوا الید بهم لغزوا انفسکم الی قوله و کتم عن بانه بکبر  
 و قال دخلوا ابوابهم فی الدنیا مما فی ثوی المتکبرین و قال الذین لا یؤمنون  
 بالآخرة فقلوبهم منکرة و هم مستکبرون و قال ان الذین استکبرون عن حیاتی  
 سیدخلون جهنم داخرین و قال ان فی حد و هم الا کبر و ما هم بالعبه و انهم  
 بغیر مرتبت که داخل بیت میشود هر که بکبر بکند از خود دل ببرد و با باشد  
 و هر که خود را بزرگ شمارد و نکبر کند در راه رفتن ملاقات خواهد کرد و برود  
 در محالینکه بر او غضبناک باشد و فرمودند که خداوند عالم فرمودند که  
 کبر یا بزرگی از برای من است و عظمت و برتری من را و من هر که خواهد در یکی از  
 اینها با من برتری کند و اینهم خواهم آنکند و اینهم فرمودند که متکبرین را در روز  
 قیامت عذرها خواهند کرد بصورت مورچهای کوچک و پایمال همه مرد خواهند  
 شد بجهت بقدری که در نزد خدا دارند و اینهم فرمودند که در جهنم واردیت که  
 انرا اهل کومند و بر خدائات است که هر جبار متکبری را بر اینجا جای دهد و  
 حضرت باقر مرید کما برای متکبرین در جهنم واردیت که از اسقراستند و از  
 شدت حرارت خود عذاب سنگاب کنند و خمت طلبید که بت نفس بکشد پس  
 نفس

نفس بکشد از نفسان جهنم سوخت و فرمود متکبرین را در روز قیامت مصیبت و عذاب  
 عذرها خواهند کرد نامرد و انصاف مانع شوند و فرمود که هیچ کس نیست که بکبر کند و  
 اینکه در خود بقی میاید که بخواهد را بکبر فرموده باشد و فرمود که در این روز  
 ملائکه میزنند بکفان که هر که واضح کند و بلند مرتبه کند و هر که بکبر کند و  
 بت رتبه نماید و فرمود که جبار ملعون کسبت که حق جاهل باشد و در بر احمق  
 شامد الی عن ذلک من الاجار بلنکه نکبر و چند قسم است قسم اول نکبر میپندوند  
 عالم است مثل بکتر زمین و فرمود و قسم دوم نکبر بر انبیاء است مثل بکبر کفار  
 قسم سیم نکبر بر بندگان الله است و قسم اول انحضرات انکل و قسم ثانی انحضرات ان  
 ثالث و قسم اول کفراست و قسم ثالث معصیت کبریات و اینها از برای کبر چند  
 درجه و مرتبه است اول آن است که کبر مستقر در قلب است و اظهار برتری هم میکند  
 و آثار و افعال هم از او صادر می شود مثل اینکه در مجالس بالا نشیند و خود را  
 بر امثال و اقربان خود مقدم بدارد و روی خود را از ایشان بکمر ماند و می  
 کند و چنین بر وجهه اش کند و کسی که کواهی در تعلیم او نماید بر او نکار و اظهار  
 معافرت و بیاحتیاجی و در مدد طلبه برایشان باشد در مسائل علمیه و  
 افعال علمیه و در تبرائیکه در قلب و مستقر ثبات است و کردار متکبرین از او صادر  
 می شود و ما بزرگان یاد دارد و اظهار بزرگی نکند بتم است که اصل کبر و قلب او  
 صفا ندارد و کفارت و کردار اصلاً اظهار نماید و ظاهر آیات و اخبار و حرمت هر سه  
 مرتبه است اگر چه اول انحضرات ثابت و ثانی انحضرات ثلث بی مراه است  
 مرتبه ثالثه در مقام مجاهد باشد بخوبی که باین وجه بر خود غضبناک باشد و  
 لعینا آگاهی به اختیار میل بر برتری نماید کناهی بر ادبیت و عذات و تقنی بجات باد  
 کرامت میفرماید بمنه و لطفه و اگر در قلب او اصل کبر نباشد و لکن اظهار بزرگی  
 نماید بکفارت و بارتقار و آثار کبر از او ظاهر شود مثل تقدیم در نشستن و راه رفتن  
 و امثال اینها پس اگر با مشا و عداوت و کینه یا با دشمنی از امور شر



هر چه بوده باشد و در نیت حرمش اندا که باعث از امور بیاورد و باشد ظاهر  
 هیچ ندارد همچنانکه دلالت میکند بر این مطلب بعضی اخبار علاوه بر هر نقطه  
 مشهور بین الامار در جمیع اعصار و امطار و بکرات قول باینکه الهام بزرگی و  
 تقوی و ترغیر بر عین مطهرات و نیز که آن تکلیفات و دیگر حرامات مطلقاً بر او  
 انکسار است و نیز ظاهرها لکن محرم تقدم در نیت در راه و اما لایضا مستلزم  
 تکلیف و ترغیر بر عین نیت بلکه ندر مشرکات مابین آن و نیز آن از امور بیاورد و  
 در امثال آن امور نیست و مقتضای این که مبدء و این امور از جهت این است که خود را  
 بهتر و بزرگتر از غیر بداند بکثر خواهد بود و اگر از این جهت باشد بلکه از جهت  
 اغراض بیاورد باشد بکثر خواهد بود پس حقیقت بکثر الهام و عظمت و بزرگی خود است  
 است و حقیقت بکثر خود را بهتر و بزرگتر دانستن است از غیره و واقع در نفس الامر  
 هرگاه منصف صفتی از صفات کاتبه باشد که شخصی دیگر منصف بان منصف باشد  
 مثل اینکه خود منصف صفتی باشد و دیگری باشد یا مثلاً باشد پس معنی  
 اعتقاد باینکه من اهل از غیر هستم بکثر است و اگر در این صورت خود را با واسطه این  
 بهتر و بزرگتر از غیر بداند بکرات و اگر خود را بهتر از غیر بداند بلکه بگوید بداند  
 در خوبی و بدی بر عاقبت امور و محبت و عدم محبت و تقرب و عناد و عدم تقرب  
 و شاید که در این معنی باشد که موجب محبت است و در من صفتی باشد که موجب  
 محبت است من کرد این بکثر خواهد بود و انشأ و باجه ذکر شد معنی علماء را معین است  
 و خود است بقول خود که فرموده عکرم بهتر خود اند بکثری از غایت جهل و سفاقت  
 است و بر آنکه متولد که اخلاق که به در آن غیر باشد که این متکبران باشد که  
 مرتبه او در نزد خدا بالاتر و بیشتر باشد و بکثری صاحب بصیرت جرات میکند  
 که خود را بر دیگری ترجیح دهد با وجود اینکه مثلاً امر خائفات و خائنه را که  
 بهتر از خدا میداند را وجود اینکه هر کس از فردی بکثری و بند و بکثری و بکثری  
 پس لازمت بر هر کس که با احدی و نظر عدالت و بد نظر کند بلکه کل را چشم خود

ملاحظه کند طایف تا کونی کجا اوقات عالم بر هر یک از صفات انکسار و ادب برای  
 شراب خوار بجا آورد و او را از خود بجزداند باینکه او را انکسار یعنی و غیر  
 بی بند و بستی و در عین خود یعنی دارد و نیز جرات است که نزد صدیق گواه  
 کاذبی یا فاسق یا جری را دوست داشته باشد یا انکه خدا او را دشمن دارد و  
 احادیث بر بعضی از این و عیب دشمنی در راه خدا متوازنات و بر آنکه گوئیم که  
 تواضع و درستی این نیت که صفات ذلت و انکسار میل آورد و نه اینکه از برای خود  
 هیچ مزیتی بر غیر نداند چه ممکن نیست که دانای بیعی خود را در این علم بر از جاهل یاد  
 نماید بلکه حقیقت تواضع آن است که خود را با لواحق بجز و غیر در نزد خدا مقرب  
 نرساند و هم چنین نداند که بخودی خود مستحق بر ترتیب بر دیگری و آثار بکثری  
 بنظر بر نرساند زیرا که مثلاً امر خائفات و هیچ کس بخائنه دیگری عالمی  
 تواند شد شاید که کار خفتاد ساله با ایان از دنیا برود و عابد مد ساله  
 خائنه امرش بجز نباشد و با جمله ملاحظه خائنه و نمیدان اینکه برتری و کمال  
 نیست مگر بقریب خداوند و سعادت و راحت است و در دنیا ظاهر میشود از  
 اعمال باجه را اهل کمال بقدر میکنند معنی نفی کبر و تواضع است و اما  
 مقدمه یعنی فایده دشمنی از برای خدا پس جواب آن است که هر کس را باید دوست  
 داشت تا اینکه مخلوق خدا و انبیه اولت و باین جهت و بکثری که مذکور شد خود را  
 از آن بالاتر نداند و اما دشمنی با او و غضب با او بجهت کفر و فسق و زندقه و  
 و منافاتی نیست میان خشم و غضب آن برای خدا بر یکی از بندگان او بجهت معصیت  
 از او صادر شد و میان بزرگی نکردن بر او و بر آنکه خشم و از برای خدات  
 نه از برای خود و خداوند را در هنگام ملاحظه معاصی امر بغیب فرموده است و تواضع  
 دیگر نکردن نسبت خود توانایی یعنی خود را از اهل سعادت و محبت و او را از اهل  
 شقاوت و عین ندان بلکه ترس بر خود بجهت کنا حاکمان و پنهانی که از تو صادر شد  
 بیش از ترس بر شخص باشد از این کنایه که از آن ظاهر گشته پس از بعضی فی الله



و غیب بر او نیست که بر او نکتی و برتری کنی و قدر و مرتبه خود را از او بالاتر دانی  
 و این مانند آنست که بزرگی را در نزدی و غلام را در او کمر بر فرزند  
 خود ناید که او را ادب بیاموزد و چون خلاف قاعده از او سرزند نادیده کند  
 و این در غلام چنانچه جزو او و در میان بردار باشد باید هر وقت از آن  
 فرزند لایق اویت به سپید او باز نند و بجهت اطاعت نای خود بر او غضب کند اما  
 چون فرزند نای او ستاد او است داشته باشد و بکبر و برتری بر او نکند بلکه  
 تواضع و فروتنی کند و قدر خود را در پیش او بالاتر از آن فرزند نداند بلکه  
 از آن نام بکبر اختارات یعنی مباحات بماند و بگری که نمیکند او را کامل  
 مثل افتخار و دنیا مال آن چنانکه از آن نام بگری یعنی معصوبه انقیاد و تابعیت از  
 برای کسی که از است انقیاد و تابعیت آن و کاهی قیصر کرده شده است مطلق علو  
 و استطاله ام از آنکه محقق شود در ضمن عدم انقیاد و متابعت از برای از لا اطلاق  
 یاد در ضمن ظلم و تعدی بر زمین یا در ضمن یکی از افعال و آثار کبریه **تیسر** بعد از آنکه  
 دانستی که بزرگوار و بزرگواران مملکت عظمی است پس از آنکه کمال سعی و جهد در  
 دفع آن نای و کاهی شود که شیطان امر را مشتبه میکند بر شخص اعتقاد میکند  
 که خالی از کبر و تکبر است و در واقع و نفس الامر خالی نیست پس باید که در مقام  
 امتحان بر آید تا خواهر مرجع شود که از این مرض مملکت خالیست و امتحان باین طور  
 می شود که رجوع ناید به علامات و علامات بگویند و تواضع اگر علامات بگویند و او  
 موجود است معلومست خالی از کبر نیست و اگر علامات تواضع در او موجود است  
 علامات کبر از او منقبات مشخص میشود که خالی از کبر و تواضع است و علامات  
 کبر چند چیز است اول آنکه چون در مسئله از مسائل گفتگو کند و حق با حقیم باشد  
 قبول او و اعتراف بحقیقت و اظهار شکر کند ای بر او مشکل و گران باشد در آنکه  
 چون بحال و محافل و اند شود گران باشد بر او تقدم امثال و اقربان بر او دم  
 چنین در وقت راه رفتن گران باشد بر او نهادن پا پیاده رفتن یا عیب

و آمدن حضرت ماست هم فرمود که او می رود مکانی که بت ترا بجا و او را بشنید  
 و بجای که باین ترا جای او باشد و بکرامتی شود و ترک نماید اگر چه حق  
 با او باشد و حق احدی او را بر تقوی و بر هر کار می مدح کند و بعضی از متکبران  
 طالب مدد که میخواهند بر داشته کنند زیاده که زمین میاید و خود را  
 دلیل کند و بعضی از متشیان ماهر علم مستکی می شوند که علم را بناید خارج کرد  
 و این از شیطان لعین است ای بچاره مسکین بعد از آنکه در محلی جمعی را مثال و  
 اقران توانا شدند و ثلث است در زبردت اخلاص و چه خواری از برای علم  
 است سخن در کسایت که اخلاص مثل تو هستند باز دیک بتوانی عذر را کوسری  
 باشد در بیانیت که مونی در جمع اصل کفر باشد یا صاحب علمی در جمع نشا  
 و ظلم حاضر شود علاوه بر اینکه اگر عذر تو این است چرا اگر اتفاقا در بجای و بود  
 نشستی متغیر الحال و مضطرب شوی بلکه کاهت که خود را چون کسی متورم کنی  
 که چیه از آن ظاهر شده باشد بیکبار و زبردت نشستن ذلت بماند و علم بهر سر گذار  
 مسلمان و عالم را می بینی که انواع مذلت بایشان میرسد چنان متغیر نشوی  
 بیک گزند بین بیانات تفاوت کند و چنان میدانی که این حرمت علم و آیات  
 نه چنین است بلکه از شایه شرک و جهل است که در باطن ثواب و بعضی از متکبران  
 هستند که چون داد و بیتی میشوند و در صدر جای نمی بینند در صف غالی  
 نشینند با وجود اینکه میان خود و میان کیانیکه در صدرند می نشینند که بها  
 که اینجا که ما نشسته ایم نیز صدقات با اینکه ما از صدر خود گذشتیم و کاهت  
 زاویه که صد هزار داده اند جا نیست برادر دیگر مقابل از او صف غالی و خود  
 میکنند و می نشینند و جدا باشد در راه رفتن چون میسر نشود که مقدم تر بر  
 شود و آنکه خود را پس میکند تا فاصله میان او و میان پیش افتادن حاصل شود  
 و اینها همه کبر است و اثر جفاست و طاعت شیطان و این بچاره این اما را میکند  
 بجهت غرض خود و میداند که بزرگان بجا نشستن و بر میوزند ملائمت بر آن

۷ میان صدر و صف غالی  
 مکانی خالی بسیار میان  
 یا بعضی را اول ملایم



آنکه سبقت گرفتن در سلام بر او دشوار و گران باشد ملاقات چهارم آنکه گران باشد  
 بر او اجابت نغز و بیچارگان در هنگام دعای حاجت و دعا و درم نشی با آنها و  
 چنین گران باشد بر او آمدن و رفتن و در کوچه و بازار از جهت خردی و  
 دانا و کوت و سایر مانع حاجت و عمل نمودن آنها را بجا نهد مردی که حضرت  
 مراد بر او بد از اهل مدینه که چیزی از برای عیال خود خرید و بود و میرد  
 چون حضرت را دید شرم کرد حضرت با او فرمود که از برای عیالت خردن در  
 مدینه است که اگر اهل مدینه بودند می فرستاده دوت داشتیم که من نیز از برای  
 عیال خود چیزی بخرم و بر دارم و ظامرات که چون در آنوقت از امثال آن  
 بزرگواران این نوع رفتار متعارف بود و در نظر مردم قبیح نبود و موجب عیب  
 مردمان و ضیعت نمودن و مذمت کردن ایشان می شد این جهت آن حضرت  
 احتیاج می فرمودند و از اینجا مستفاد می شود که چنانکه امری را نگاه دارد و در  
 بیعت و باعث این می شود که مردم ملاقات کنند و بیعت کردن صاحبان مشغول  
 شوند نکردن این چیزات و این جهت خاص و اوقات دعا و دعا و دعا و دعا  
 میکند و مختلف می شود و مدار و مناظر این است که آن مرد در حق آن شخص عیب  
 و ذلت در نزد مردم رسد پس باید نیک ملاحظه نماید تا فریب ظاهر خود را  
 ملاقات بچم آنکه گران باشد بر او رسیدن جاهای بیک و کهنه و درشت و  
 جاهای نفیس باشد و بر تحصیل جاهه ناخر و پس باشد و از اشراف و بزرگی  
 داند و از حضرت رسول مراد است که فرمود من بند و هستم که روی حاکمی  
 نشینم و چیزی بخورم و جامه بپوشم و شرم و شرم را می بینم و انگشتان خود را  
 و لبم و چون بند را بخواهد اجابت کنم پس هر که در بفرماید ترک کند از من است مگر  
 شمر آنکه باید گران و دشوار گران خود در یک سفر طعام خوردن بر او دشوار  
 و گران باشد ملاقات همتی آنکه بخواند که در پیش روی او بایستد و تها راه رفتن  
 بر او مشکل باشد بلکه بخواند و قیبا و راه بروند و بعضی از بزرگواران این

کوین

که جمیع در پیشگاه بر او در جمیع در پیشگاه و علامات بسیار است و محقر را بد  
 مذکور و در وقتی علامات و دلیل بر گریه باشند که منشاء آنها بزرگ دلتن خود  
 باشد و اما اگر این باعث باشد بلکه سائر امور باشد دلیل بر گریه خواهد  
 بود و چون که منشاء گریه است و سبب و باعث محبت لهذا علاج گریه خان علاج  
 عجب است اما لا در تفصیل و از معالجات مختصه بکریه است که مستند شود بآن  
 و اجناد دارد و مردم او مدح و تاضع و ایضا کامل نماید در آنکه مدد در جریه بر جریه  
 فاقبات و با عمل بجا نهد چگونه میتوان حکم کرد و چیزی به خود از شخص دیگر یا اینکه غفلت  
 که در آن شخص دیگر اخلاق که به و افعال خاصه باشد که موجب عباد او باشد  
 و در خود این شخص صفات در زایل باشد که موجب هلاکت او گردد و مع ذلک  
 چگونه میتوان قطع کند یا اینکه خود نیز از دیگران واقف العالما قال الله ثم و عبنا  
 الرحمن الدین لا یثرون فی الارض هونا و قال لهم و اخفض جناحتک من اتباع  
 من المؤمنین **ملاحظه** مند مسخره که تو اضع است و ان عبارت است از شکسته نفسی که  
 نکند و داد عجب بالا تر از دیگری به بیند و لذت آن کردار و گفتار چندان که لا  
 بر تقسیم دیگران و اگر ارام ایشان میکند و اجناد در فضل آن است و لا ضعیف است  
 از جمله حدیث خوب که پیغمبر فرمودند که هیچ کس نیست تواضع نکرد مگر اینکه  
 خدا او را بلند گردانند مردی که خداوند ماله موسی وی کرد که من بتول  
 میکنم تا کسی را که از برای عظم من تواضع کند در مخلوقات من بکند بکشد و  
 در دل خود حق و بر جای دهد و در این کرم پایان و رساند و بجهت  
 من خود را از خواستهای نفس باز دارد مردی که درونی حضرت پیغمبر با عباد  
 خود فرمود که چرا من جلالت عباد ترا در شامی بنیم و من کردند که چه چیز است  
 جلالت عبادت فرمود تواضع دار از حضرت مردی که چهار چیز است که خدا اگر  
 میکند مگر بکسی که خدا او را دوست داشته باشد یکی است و خاموشی و ان اول  
 عبادت است و دوم قول بر خدا نیم تواضع چهارم مردد و در بیان از اینجانب

نیست از اقل و  
 افعال و اطلو  
 این امور مذکور











چنین بران ضعیف الزاح زود تر از زنان و زود تر از مردان انجا در دنیا  
 و صاحبان اخلاق بد زود تر از ارباب صفات حسنه بخش می آیند باقی می کشد  
 کسی که زلفت معشوق بکشد از جهت خواهش خود غضب میکند و بجهت از برای  
 قوت کینه غضب میکند حتی اینکه بجهت قوت دینی غضب میکند بر اعزّه اهل دین  
 و صاحبان محسوس و کدشته اهل شایسته اند از اینکه از برای امثال این امور  
 مضطرب و متغیر گردند بلکه مثل کوه عظیم میباشد که بواسطه این باد های خراب  
 حرکت شود و اگر را بجهت دیگر شد شکایت داری مگر کن بطیفات موجودین را  
 در جوع کن بکت بر تو از هیچ و اسماج کن حکایات کن دشمنان را تا آنکه بدانی که علم  
 و غفور و زود بردن خشم طریقه انبیا و حکماء و اکابر ملوک و عیالات و غضب صفا اولا  
 شد و اگر او در جهالت و اغیاء است بخود آنکه متذکر شود که قدرش خداوند بر او قوی  
 است و از قدرش او بر این ضعیف آدم آنکه متذکر شود اینکه این شخص که بر او غضب  
 دندی میکند بنا باشد که قوی گردد و در مقام ادب و از ارادت لایزال بقدر  
 عتق آن تو که پوما و الدهر قدر نه باز دم آنکه حاصل کند در سببی که با مشیحا  
 غضب میکرد و افلاکات سبب هیجان غضب این است که مبادای در نظر ها مردم  
 حقیر ذلیل گردد پس بگویند اولا آنکه انسان باید در نزد خدا عزیز شود و نزد  
 مخلوق ثانی آنکه خیار اندس الحی و صورت تشیی غیظ و غضب بر ذلیلش میکند  
 سیم آنکه بداند که آن مظلوم و فرزای بیامان در محض خلافت دین این ظالم را خواهد  
 کشت و از او انتقامها را خواهد کشت که چه اقتضای و ذلت و حقارت آن برات  
 شنی از امر و زبانت است و اگر سبب انقوت قوت چیز است که مجبور و مظلوم است  
 پس نامل کند که اگر اخیر مکرر الحصولات بدون غیظ و غضب ممکن است و اگر  
 مکرر الحصول نیست غیظ و غضب ثمره بی خائنهاست و از جمله معالجات علیه این  
 است که در وقت هیجان استغاده کند بخداوند عالم از شر شیطان و اگر ابتداء  
 باشد بر نشیند و اگر نشسته باشد راز شود و اگر بر ماستد و اس نماید و زود

پس جز نکند و امین بنا  
 ان غضب خدا بر او  
 وقت غضب او بر این  
 ضعیف ۳

بگوید

با عمل کند ابرو بداند که مندر غیظ و غضب علم و کثرت غیظ است و علم ان طایفه نفس  
 است حیثی که اسباب غضب او را بجهت تذکره در مکان و روزگار او را بوردی  
 نکرماند و کثرت غیظ عبارت است از زود بردن خشم و زود راد رجالت غضب گناه  
 داشتن و علم انزوت کالات ضایعه است بعد از علم بلکه علم بدون حلمی بری  
 و نفع است و از این جهت است که هر وقت که مدح علمی شود علم نیز با علم که  
 حضرت رسول فرمودند اللهم اغنی بالعلم و دینی بالحلم یعنی خداوند مرا غنی علم  
 به نیاز کن و عبقلم مرا غنی بده و فرمودند هیچ چیز است از طریقه انبیا و یکی  
 از آنها حلم است و نیز فرمودند که طلب کند و غفد و بلند مرتبه را در نزد خداوند  
 عالم عز می کند که چه چیز است این وجهه چیز حاصلی شود و فرمودند هر که زود  
 تو را طبع کند تو با او پیوند کن و هر که از یکی خود تو را محروم سازد تو با او یکی  
 و احسان کن و هر که بنادانی با تو دشمنار کند تو علم ببرد و رافع فرمودند که ان  
 المسلم بذكره بالحلم و درجه اصنام القام یعنی سلمی شود بواسطه حلم برشته  
 کسی که تمام اهل و تمام الهاد بود و باسد و ایم فرمودند که سه چیز است که اگر  
 یکی از آنها در کسی نباشد پس اعتنائی با مال او نیست تقوای کثرت کند و اگر  
 خداوندی که زبان سفه را از او گناه کند و خلق که در میان مردم زندگانی  
 و از جناب ابرار المؤمنین هم مرویت که فرمودند پس الخیر ان بکر مالک و ولد  
 و لکن الخیر ان بکر عیالک و عیالک سیخ خیران است که مال و اولاد تو بسیار  
 باشد بلکه خیران است که بسیار باشد و عظیم باشد و تو را حضرت بنادت  
 مرویت که فرمودند کنی بالحلم ناصرا یحکم کفایت میکند تو را در رفعت و باری  
 کردن تو را جاز داده در مدح علم لا تعد ولا تحصى است و همچنین کثرت غیظ  
 نیز از صفات حمیه است اگر چه برشته علم میرسد و لکن دینی که موالت خود خوی  
 که معتاد شد منفعت علم از برای او حاصل میشود و از این جهت حضرت پیغمبر فرمود  
 انا العلم بالنفک و العلم بالحلم یعنی بخلم علم حاصلی شود و علم علم که کثرت غیظ







ی شود و بجز اینها از این کافیه شود قال الله ثم ولدت نطفة غلظ القلب لا تفقهوا  
 من هؤلاء معنی اگر بدین سخت دل باشی مرد را بدود و کند و متفرقی شوند و از بعض  
 اینها استفاده می شود که غلظت و دوری باطنی باعث سلب ایان و دخول و جهند شیطان  
 می شود پس بر هر غلظت از من که فضا به اعتقاد ناید و هر کاری که می خواهد بکند اول  
 دوران فکر کند که دوران غلظت و دوری نباشد و غلظت و دوری را بیاد آورد و اجبار  
 در غلظت رفتن و فواید این بسیار است ضمن اینکه لو کان الرقی خلقا بری ما کان من خلق  
 الله شیء احسن منه یعنی اگر رقی خلق بود که بدید میشد هر چه بهتر از هر مخلوقاتی  
 خدا بود و عده ای که ان الرقی لم یوضع علی شیء الا ازانه و لا یزعم من شیء الا شانه معنی که  
 نشد رقی بر چیزی مگر اینکه زینت و آواز او را و گفته نشد از چیزی مگر اینکه معیوب  
 کرد او و قال الله من کان رقیفا فاما قال ما برید من الا نس یعنی هر کسی بنای امرش  
 بر رقی نباشد برسد باطن معقود او نشان مرد و از حضرت کاظم مرویست  
 که فرمودند که الرقی نصف العیش الی غیر ذلک من الاجبار و غیر بر نیز بر این معنی شایسته  
 است که هر که بنای امر او بر رقی باشد او را غفلت و مقاصد او را بداند و او را  
 هر کسی که بنای امر او بر غلظت و دوری بوده امر او غفلت و فاسد گردید و مدارا  
 بنابر اوصاف حیدرات و ان نوعها از رقی و بعضی رقی گذاشته اند مابین  
 آنها باعتبار غلظت ادیت و مدارات دون رقی و علی کل حال فوائد و بویژه از رقی  
 او بسیار است و اجبار بسیار در مدح او وارد گردید ضمن اینکه المدارات ضعف  
 الا یان و عده مثلث من لم یکن منه لیم له عمل و روح بجز من معاصیه و خسر و خلق  
 یاری بر الناس و علم بر به جهل الجاهل یعنی شایسته صفات که اگر آنها در کسی  
 نباشد هیچ عملی از برای او تمام نخواهد بود یکی و دیگری که منع کند او را از معاصی و  
 خلقی که او مدارات نماید یا در مرتبه حلی که در کند او جهل جاهل را و عده ای  
 از رقی بدلات الناس کا امری با او افزاینده یعنی پروردگار را که امر او را  
 چنانکه امر کرد را با او و اجبات پس شخصی غافل باید که بنای امر او در معاشرت

لخلق بر رقی بدلات من سلوک بوده باشد تا از فوائد و بویژه از رقی باطنی  
 نکرد و **فصل ششم** در سوء خلق و در عیانت و او بیاد است از اقتضای و حیل  
 یکی و دیگری و این معنی از جمله صفات است که او را از خالق و خلق دور میکند  
 و از نظر مرد و در میان کند و بطنها را از او متفرق میکند و هر کج خلق اندک می شود  
 و معصکه ایشان می شود و لطف از غفلت و دوری و غلظت و دوری و غلظت و دوری و غلظت و دوری  
 هجده حضرت صادق فرمودند که هر کس که بد خلق است و خدا را معذبه دارد و دنیا  
 می شود که بواسطه کج خلقی مزرهای عظیم او برسد از نعمهای بزرگ محرومی شود  
 و عاقبت امر او را عذاب اخروی می آید و از این جهت اجبار و در امر او بسیار  
 وارد شد از اجبار و است شد که بجز رقی بر عرض کردند که فلان روز در نماز  
 روزه میگرد و شبها را بعبادت میر میرد لکن سوء خلق دارد و مشکایان  
 از او میکنند فرمودند که هیچ چیزی در او نیست از اهل انصاف و هم چنین رقی  
 از اجتناب که فرمودند که سوء الخلق مبتدایا بعد الخلق الفل معنی سوء  
 خلق امر او فاسد و منایع میکند چنانکه هر که حاصل را فاسد میکند و هم چنین  
 فرمودند که ان العبد یبلغ من سوء خلقه اسفل درک جهنم یعنی برسد بنده را  
 سوء خلق با اسفل درکات جهنم و این فرمودند که ان صاحب الخلق النبی با توبه  
 زیرا که هر وقت که توبه می کند معصیت او عفو از او می آید و او را توبه فرمودند  
 که سوء خلقی که است که امر بزرگ نباشد از کار منزلت که گفت اگر مصائب کند با  
 من فاسق و فاجر خوش خلقی خوشتر دارد که مصائب تا بم با عباد کج خلقی و ظاهر این  
 که بجز عیوس و انقباض و بعد از معاصی تا بدین حد است که خلق و بد کلام است که  
 متضمن یکی از معاصیه باشد بشکایت و غش و دشنام و مخافات و لکن شبهه نیست  
 که از صفات سزیدات و علاج ان بواسطه و اکثرا بمنذ ان است که من خلق  
 بوده باشد و عقل و نقل بر مدح و در چنان ان حاکمات فلا الله نعم انک لعلی خلق  
 عظیم و فلا رسول الله ما یوضع و لکن از بر و العیة افضل من سوء الخلق یعنی در رقی

در سوء خلق



بخت که اقبال داد و زلف بکند از دین هیچ علی افضل از من خلق بنت و قال اللهم اني اعلم  
 يا عبد المطلب انك انتم الناس يا ابا المكارم فافق بطلاقة الوجه و حسن البشر  
 يعني اي فرزندان عبد المطلب تا و سخاوت و بزرگواري كه مردم را با او از خود و ست  
 و هديش با ايشان بجز خلق و كشاده روي ملاقات كنند و قال اللهم من الخلق  
 خلق الله الامم بغير من خلق خلق اعظم خدات و قال ايضا من الخلق ليدني  
 الخطيئة كما ينه عن الشئ الجليل يعني حق كنه و اميد زدهم چنانكه كتاب بر فراميد  
 و قال اللهم ان العبد يبلغ بجز خلق عظيم در جاده الاخرة و اشرف المنازل و انه لنصف  
 العباد بغير بند و برسد بواسطه من خلق بدرجه عظيمه از در جاده اخيرت و تركت  
 عظيمه از منازل اخيرت و در رتبه من خلق نصف عبادت و قال ايضا ان من  
 الخلق و هم خير الدنيا و الاخرة بغير من خلق برده است جز و بهار اخيرت را و تا  
 ايشم بعد ما سئل منه ان المرء يكون لها زوجان فتوت و هو ان و بدخلان الحجة  
 لا يهاجى لاحدها خلفه از اجتناب سوال كردند زني و شوهر داشته و هر مرد  
 و داخل بيت شدن دن و ادكدام از ان دو شوهرات فرمودند زن از برای  
 ان شوهريت كه خلق بهتر بود و قال اللهم ان من الخلق يبلغ بعبادة و  
 الصائم الفان من خلق هم ساند صاحب را بر سبه كسي كه روزها روزه و  
 و شبها را عبادت مشغول باشد و ان حضرت محمد اكرم مروت كه مردى بخت  
 بغير آمد و عرض كه يا رسول الله او صفتى بغيرى را و صفتى بكن حضرت و صايات  
 چند فرمودند و از آنجا اين بود كه برادران مؤمن را بار وى كشاده ملاقات  
 كن و از حضرت صدق عم مروت كه فرمودند كه البر و من الخلق بجران الدنيا  
 و زيارت الامم و بغيرى بكن و من خلق با د ميكنند بلا و را و زياد ميكنند هم را  
 و نیز از اجتناب مروت كه فرمودند كه ان الله يعطى العبد من الثواب على خلق  
 كما يعطى المجاهد في سبيل الله بعد و عليه و بروج بغيرى بكن خداوند نما  
 بنده را بجز خلق ثواب ميدهد كه جمع و شام مشغول مجاهد در راه خدا بود

بند

و انما فرمودند كه صنائع العروف و حسن البشر كيبان الجنة و بدخلان الجنة و الخلد  
 عبور الوجه بعد ان ملاقات و بدخلان النار و بكن و احسان كردن بمر و خوش  
 روي با ايشان باعث دوستي مردم ميشود و ادي را داخل بيت مينمايد و بخل  
 عبور صاحب خرد را از خدا دور ميكند و داخل نشي ميكند و كسي كه در اين اخبار  
 ناملكند و در جمع بوجدان و بجز نماند و مستدكر شود احوال اشخاص را كه سو  
 خلق و حسن خلق داشته اند ميدي و ميپندد كه هر يك خلق و در ان از دست  
 خدا و در نزد ان منسوبند مروت و مرد را ز او متفرند ملكه بالود شدند و  
 باين بيت بلند و عطا باي انعام و بهمانند و هر جز خلق خدا و خلق او را و دست  
 ميدارند و عيشه عمل بغير دست خدا و در جمع بندگان خدات و مؤمنين  
 از او منتفع ميگردند و جز و با ايشان برسد و مفاسد و مطالب بندگان خدا  
 از او برآورده مي شود و از اين حجة بود كه مبعوث نشد بر بيزي و مضروب نكردند  
 و متي بيزي مگر اينكه اين صفة در او تمام بود ملكه اين صفة از افضل صفات مرسلين  
 و اشرف اعمال صدقينيات و از اين حجة بود كه خداوند عالم در مقام شاد و مدح  
 اشرف و نيل و در بيان مقام انهار رفت بران جناب فرمودند و انك لخلق  
 عظيم و خلق ينكوي ان نحر كايات و اولاد طاهره ان سبند موجودات بر احدى  
 پوشند و بغيرى نيت من مائل بلكل كال سعي و احكام نايد كه خود را متصف باين صفة  
 جليله كه از اشرف صفات انبياء و اولياء و متكاف نايد تا از ثرات و فوائد ديني  
 و اخيرت بران عمر در نكرد و با فقه التوفيق للتوابع **فصل ختم** در جند و كنه و  
 عداوت بدانكه هر كس كه عداوت و دشمني با كسي داشته باشد اگر ان عداوت را در  
 دل پنهان نايد و اظهار نكند و انتظار زمان مروت را بگذرد از حق و كنهى  
 كوشند و اگر اشكار نايد و در رسد و ايد و اوست انشخص با شد از اعداوت كنهى  
 و قسم و قرار و زور و قسم اول است زيرا كه بعد از آنكه كنهى مروت گرفت و دل را  
 قوت بمثل ان نشد انهار عداوت را بنايد و پرده از روي كار برميانكند و اول

در كنه



انوار مغنیات و مردود است از صفات و زبانت و عقل و نقل بر مخرج افشاشا  
 صفی الجیسر ما کان باقی الا قال یا محمد بن یحیی الرجال و عدادهم و قال ما عهد  
 الی جبریل قطی فی مثل ما عهد الی معاداة الرجال یفهم و قد کتب جبریل الی  
 مراد صفت مکرر و هر چه میزدن اعداوت و میزد که جبریل هیچ چیز را وصفت نکرد  
 مثل این و عن الامم من روى العدة حصد ما یزعمون که بختم عدالت بخار و  
 طرا میزد و دعا بلحق و عدالت منفک از اوقات و مفاسد کثیر می شود  
 مثل حد و مباح و اعتدال از محود را بداند آن بزدن و بختان محرم از کد  
 و عیب و بختان و افتاء الشر و منک تر و الهام محبوب و شتات و استنار و سحر  
 و امثالها داخل است حد و عدالت و عدالت انکس از آن بزدن و بختان  
 بر نفس و ان نیز از صفات و زبانت و مانع از موقوفات الهیه است پس شخص غافل  
 باید ملاحظه این امور نماید و متذکر آن مفاسد گردد و در چنین متذکر شود که  
 شخص خود خالی از آثار و هم نمیست و همیشه خود را معتدب دارد و مع ذلک هر  
 محمود نیز مانند اوقات چنین مفتی از مکرر عقل و در آن پس از آنکه در مقام  
 علاج این مرض برآید و علاج علوان لغات مضد آن است که بعضی و چیزهای  
 دینک پسندی بود و باشد و آن برد و نسبت بلایه و ظاهری قلانات که  
 بدلیل طالب عزوبی و غیر مسلمین باشد و در آن است که چیز و صلاح الهام را بجا آورد  
 بدانکه عدالت در وقت حرامت که بیش از وجه شرعی باشد و اما اگر  
 بواسطه وجهی از وجه شرعی باشد مثل اینکه شخصی دشمن از اهل بدعت و ضلالت  
 یا فاسق و ناجر یا کافر یا یهود یا مسلمان باشد عدالت و کینه و بغض او را در دل داشتن  
 از این جهت می ندارد بلکه محرم و کراهت قلبیه و کران بودن بر نفسی بجهت اوقات  
 منافعه طبع معلوم نیست که اصلاحی داشته باشد بل بغض و عدالت مؤمن  
 بجهت ایمان و صلاح و تقوی او حرامت بلکه کراهت بنا بر ظاهر جمله از اجناس **فصل**  
**در حد و عدالت و ان تنای زوال لغات از برای دینی و اگر متناهی**

در حد و عدالت

زوال لغات از برای دینی نداشته باشد بلکه مثل او را برای خود بخواند و بطلد  
 و غبطه مند و مریض و حد مذموم و کتاب و ست بر مذمت ان لغات  
 قال الله تعالی لم یحید و ان الناس علی ما اتام الله من فضله و عن ابنه الحد باطل الحنا  
 کما باطل النار الحطب یحید حد حنا را میبرد و میبرد که انش میزد و میزد و اجناس  
 در مذمت ان بیانات و ان بعض اخبار متضاد شود که حد حرا نیست ملام  
 که الهام نشود با الهام اما ان مثل عین محمود و بختان ان و امثالها و بعضی  
 حد را حرام میدانند مگر اگر چه الهام نشود و عمل کرده اند اجناس را که دال بر نفی  
 حرمت است بصورتیکه حاسد تنای زوال لغات داشته باشد بطبعان مکن مقتضای  
 تقوی و عقل خود را منع میکند از حد و کراهت دارد از زوال لغات و تقبل  
 مقام نیست که حد بر سر قنات قسم اول آنکه تنای زوال لغات را دارد و الهام  
 این مطلب را هم بقول باطل مینماید و در آنکه تنای زوال را دارد و الهام  
 کند لکن در باطن کراهت از زوال ندارد و سیر ان است که الهام میکند و بطبعان  
 تنای زوال دارد لکن مقتضای عقل و شرع اگر او دارد و بنا بر این دو قسم  
 اول حرمت و قسم ثالث مباحات و بنا بر قول دیگر منقول حرمت و در قسم  
 دیگر مباحات و احیانا ظاهرا اگر چه قول اول الظهارات و علاج مرض حد  
 با این است که فکر نماید در اینکه حد مفرات بدین و دهنای حاسد بدون  
 آنکه ضرری بخوبی رسد اما ضرر دینی ظاهرات بعد از ملاحظه آیات و اجناس  
 که در مذمت حد دارد شد است و اما ضرر دینی بواسطه آنکه حق خود را  
 در حق و هم را دارد و با حیات خود خود را در حق و غرضه میوزاند و شبهه  
 نیست که چنین شخصی حد و نفس خود را و اما اینکه ضرر میبرد بنظر ظاهر  
 زیرا که لغت خدا بواسطه تناسل او سلب میشود بلکه کاهی حد مانع بحال میشود  
 و نیز که حاسد بواسطه الهام حد از عین و الهام لغات با مشاهیر او می شود  
 و این موجب یاد بی گرام او می شود و غافل اندم نمیکند با مریکه معتد برین و در با



خود نافع بخالین باشد و بعد از ملاحظه این مطلب میدهند که این مرتضی مملکت دفع  
 انتم این علاج علی حدیث و اما علاج علی انت که برینند که تمامنا حد خود  
 چه چیز است از احوال و افعال پس تکلف کنند نفسی آماره خود را که مندر از اجزاء  
 مثلا اگر خدا و باطنش و عین و حقیقت او میشود و دارد نفس خود را که مدح  
 و ثناء و تعریف و توصیف او را نماید و اگر خدا باعث بر تکریم او می شود و دارد  
 نفسی بر تواضع و اکرام او و اگر خدا باعث قطع احسان و اکرام او می شود و دارد  
 نفسی بر احسان و اکرام او و هكذا و محسوس و متصور ملاحظه این امور را و  
 نماید داخل هر کس را می شود و انوقت خاسد و مستی میدارد و محبت و دوستی  
 که باین شد حدیثی می شود انتم و این علاج در دفع حد دفع اسباب  
 ارات و اسباب این چند است اول عداوت و بغضا و قهر و کینه و طعنه  
 و مال زبر که بکار خود وجود و دوستی را در میان می گذارد و مطلوب محبوب خود  
 میداند مثل اینکه وجود عالم مطاعی را در دلبندی یا قهر بر احوال مسافران یا در با  
 و مطاع بودن خود میداند لهذا تنهای شدن او را میکند و هكذا است هر  
 از فتنه و من مطالب است مثل حد بودن زو جات مقدوره بر یکدیگر  
 چهار رنگی است زیرا که خاسد هرگاه متکبر بر شخصی شود بخواهد که ان شخص مطیع  
 و مقام و ذلیل او باشد و چون نفع با او رسد کان کند که او دیگر متکبر او  
 نخواهد شد و باین جهت حد با او میرسد و تنهای و نال نیست از او میکند  
 چنانچه غزوات باین معنی که بر او کران باشد که یکی از امثال و اقربان او باشد  
 بالا تر شود یا بریده او برسد و چنان کان کند که اگر ان شخص را زنی یا غرضی  
 حاصل شود بر او بکسر خواهد کرد و او را حقیق خواهد شد و او طاعت و محمل او را  
 ندارد پس باین جهت تنهای و نال نفع عدم نفع را با او میکند شش مرتبه است  
 است در دین که محسوس و متصور است چنانچه است و نفع عظیم باشد پس  
 کند که مثل این عظم بل این شخص برسد و باین سبب بر او حد و تنای و نال نفع

چهار رنگی است زیرا که خاسد هرگاه متکبر بر شخصی شود بخواهد که ان شخص مطیع و مقام و ذلیل او باشد و چون نفع با او رسد کان کند که او دیگر متکبر او نخواهد شد و باین جهت حد با او میرسد و تنهای و نال نیست از او میکند چنانچه غزوات باین معنی که بر او کران باشد که یکی از امثال و اقربان او باشد بالا تر شود یا بریده او برسد و چنان کان کند که اگر ان شخص را زنی یا غرضی حاصل شود بر او بکسر خواهد کرد و او را حقیق خواهد شد و او طاعت و محمل او را ندارد پس باین جهت تنهای و نال نفع عدم نفع را با او میکند شش مرتبه است است در دین که محسوس و متصور است چنانچه است و نفع عظیم باشد پس کند که مثل این عظم بل این شخص برسد و باین سبب بر او حد و تنای و نال نفع

خفت از او نماید و تنهای و نال نفع عظیم باشد پس کند که مثل این عظم بل این شخص برسد و باین سبب بر او حد و تنای و نال نفع  
 دارد و سپیدن خفت بر بندگان خدا و می خواهد که چیزی بکسی از بندگان خدا نرسد  
 منور بالله من شروافه و انفسه و ان عملها معالجات حدیثات و مقتضات که بخواهد  
 باشد و ان عبارت از اراده بها و نفع خدا بر مسلمین و کراهت بر سپیدن شرارت  
 با آنها و کاهی اطلاق شدن بر ارشاد مسلمین با آنچه خیر و صلاح در ان است و ان  
 لازم معنی اول است و علی کل حال الجناد در فضل و ثواب بسیار است بلکه بعضی  
 اجناس در دلائل میکند بر اینکه علی افضل از ان نیست و از اجناس بسیار استفاده می  
 شود که کسی که او را نکند باشد در جبهه اجناس را با اعمال صالحه و لکن دوست  
 بداد و انظار در روز قیامت با انظار محسوس خواهد شد بلکه کلمه استفاده می  
 شود که هر کس محسوس میشود با محبوب خود اللهم احسننا مع من یختم و نوالهم من  
 الائمة العصورین بجهاد و الله بلکه بعضی دلائل میکند بر وجوب بغضت مؤمنین  
 و ظواهر انبات که ان محمول بر ما کذا استصحاب **فصل در ظلم و ادب و احسان**  
 و لغت مؤمنین است و شکی و شبهه در حرمت اخلافت و ایات و احسان متکا  
 در مذمت و منع از انجا وارد شده قال الله تعالی انما السبیل علی الذین یظلمون  
 الناس و یغنون فی الارض من الحق اولئک لهم عذاب الیم و قال لا تحبن الله  
 عائله اما اهل الظالمون و سبیل الذین ظلموا انی مقدر یقبلون و قال و الذین  
 یؤدون المومن و المومنات بیز ما کتبوا فقلوا هم اهلنا و اما مبینا  
 و البیوعان امور الخلق علی الله من ولی امر المسلمین علم بعد الله و بعد از این  
 خلق در زرع و ادب است که می باشد امر مسلمین باشد و بعد از رفتار نکند با  
 انسان دینها بجا آورد و معاشرت مکرر است و اعظم عداقه من مصالحه استعین  
 ستمه یعنی بقدر یکجاست بطریق جور مکرر کردن شد بدتر و بزرگتر است و در زرع  
 حد از کناهای و نال و نفع عظیم باشد پس کند که مثل این عظم بل این شخص برسد و باین سبب بر او حد و تنای و نال نفع  
 بر هر یک از ظلم زیرا که او ظلمات در روز قیامت و نفع اجم من خات انفا

در ظلم



گفت من ظلم اناس یعنی کسی ظلم کند انظرواران ظالم تقاضا میکند و تقاضا میکند  
 او را پس هر کس که تقاضا در روز قیامت را داشته باشد باز میسر دارد و خود را از ظلم  
 براناس مردیت که حضرت ما و دم و می شد و بگویند ظالمین که مراد از نکند و پیرا که  
 بر خود لازم کرده ام که هر که مراد کرد من هم او را ذکر کنم و ذکر کردن من ظالمین را باین  
 است که من لعن میکنم آنها را و مردیت که علی بن الحسین فرمودند بر پیر خود حضرت  
 امام محمد باقر هم در وقت حضور وفات ای پسر من بهر از ظلم کردن بر کسی که نباید  
 نامی را بر تو مکنند و در عالم از این جعفر هم از قال ما من احد بظلم بظلم الا  
 اخذ الله نفسه او قال یعنی نیت کسی که هر کسی ظلم کند مگر اینکه خداوند  
 بگیرد ظلم او را در جهان یا مال او و قال بر لای کت من الولاة فهل من توبه من لا  
 حق توبی الی الله حق حق حق می شد حضرت عرض کرد که منان و لای بود و از  
 مرد و مال بگرفتیم یا توبه من قبول می شود فرمودند که قبول بشود و توبه من مگر آنکه  
 او را توبی بجز ما بجز حق حق او را از حضرت صادر نم مردیت در توبه بجز  
 ان رتب لبا الرضا و اینکه بی است بر ما می کند و از ان بل کسی که مظهر مکر و او با  
 و هم چنین فرمودند من یفعل الشر بالناس فلا یکر الشرا فی اهلها اما ان یحیدل  
 ارم ما یزج و لیس یحیدل من المرحل و لا من الملو ترایفه انکه ظلم میکند انکار کند  
 و توبه ظلم را بر او و بر آنکه انسان هر چه که قصد میکند که نفع کثرت او تلخ است  
 و تلخ در و میکند و توبه را نیک بیل نباید به العکس و هم چنین فرمودند من ظلم مالم  
 الله علیه من بظلم لولای عیب و ادلی عیب عینه را وی عرض کرد که فقیر عیب و عیب  
 عیب چه چیز است فرمودند که خداوند عالم میفرماید و یحق الذین لوتوا من  
 خلفهم ذنوبهم فانما عاوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا لا اله الا الله معنی آنکه  
 باید بترسند که آنکه هر که او را دای از ایشان بماند بر ایشان و ترسانان  
 باشند خلاصه جواب حضرت از ان سائل این است که این حکم که فرموده و مقلد  
 نموده و بعضی از علما عمل کرده اند این حدیث را این بهر و بصورتی که در زیات

مستطاب

لغت ما منی بفعل بابا باشد تا انکه ظلم لانه باید و اجبار و در مدت و توبه و حیت  
 ظلم عباد و از انست بلکه عقل مستقل مگر بقیع ان است بلکه در وقت کار من و زیا  
 عقل است و لهذا جمیع مقلد متفقا می برقیع ان اگر چه دین و مذبح قائل باشند  
 و اعانت و در ظلم در معناه بظلم هر حکم ظلم است همچنانکه اجبار منکره بر این معنی الحق  
 است و در وقت ظلم مند روح است جمیع انواع اذیت و از او لغز و اذیت و فقیر  
 و ترسانیدن مسلم را در حال که بدیم و ظلم است در قلبان پس او را داله بر حیت  
 ظلم و لایست بر حیت آنها نیز میکند علاوه بر اجبار که در حضور آنها دارد شده  
 است از جمله حدیث بنوی است که رسول الله فرمودند منادی من منافق اذیت  
 و من انی نقدا ذی الله و من انی الله یفعل ملعون فی التوریه و لا یجیل و الزبور  
 الفرقان یعنی هر کسی که توبه اذیت کند پس بقیع که مراد است کرد و مگو که مراد است  
 کند پس او ملعون و در توبه و اجیل و زبور و فرقان دم چنین فرمودند که المسلم  
 من المسلمون من ید و لسانه یعنی مسکین که مسکین اذیت و زبان  
 او سالم باشند و ایتم فرمودند قال الله من مان لی و لیا فقدا رمد عاری  
 و اما السبع شیا الی غیره اولیانی یعنی من شمس میفرماید که حق کسی که امانه کند و حق  
 را پس که عمارت به با من بسته است و من بسیار روز و نفع و دستان خود و اینها  
 و ایتم فرمودند من حر مؤمن مسکین او من مسکین لیر لاله لحافرا ما تاحق  
 هر جمع من محقر تر از راه یعنی هر که عمار و حیر کند مؤمنی را خواه مسکین و خواه غیر  
 خدای شتم با ن میا است اذیت کردن او تا انکه رجوع کند از آنچه با ان مؤمن  
 کرده است و ایتم فرمودند من نظر الی مؤمن لیسر حاله الله شتم تو را لای حق  
 الا الله یعنی کسی که نظر کند بؤمنی از جهت اینکه ترسانند او را خداوند عالم او را  
 ترسانند و در روز قیامت و اجبار بر این معنی بسیار است پس هر ماضی را چه  
 است که همیشه متذکره ملتفتان باشد که ظلم و اذیت و اذیت و اذیت و اذیت و اذیت  
 مؤمنه صادر نشود و تا مل کند در اینکه علی که از او واقع می شود از قول و فعل

۷ تحقیق خدا را اذیت  
 کرده و کسی که خدا را  
 اذیت کرده پس







در بیان کسب اوقات عقلی یا شرعی یا عبادی و باید که از طلب خاطر و از روی میل باشد  
 و از ارشاد صفات کلمات میکند و مدح ان ایکنار صفات خداوند عالم  
 و از صفات اینها و از صفات او و ملاوه برافعال اجناد متوازه و مدح ان و از صفات  
 است مثل قولم الحمة ما را لا سجد و قوله ان الله جود مجبا لوجود قوله طعام الجواد  
 و اول طعام الجبل ما و افضل درجات و مراتب جود و سخا و ایثار و ان اختیار  
 نمودن عزات بر خود با وجود احتیاج خود همچنانکه طریقه مبارکه جناب ابراهیم  
 و خلیل از شیعیان و اتباع انتخاب بود و علاج مرزد و تحصیل سخاوت میشود  
 بلا حذر ایات و اجناری که در مدح و ذمها و اواد شده و بنا مله و اوقات مجمل  
 و فوائد جود و سخا مثل تربت من الله الهم و عزت و عزت طبع و عوار و ذلیل بدین  
 و در بنابر مجمل و در خول و در حجاب و احتیاج مدح و ثنا و عزت در نزد خالق و  
 خلق بر جود و سخا و بعد از اتمال در آنها و اواد خود را بیدل و اتقان در جود تا آنکه  
 جود ان برای و ملکه کرد دانسته **فصل دوم در حرمت و ان تحصیل زائد بر ما**  
 احتیاج است از اموال و ان از اقطار ملکات و اجناس بسیار در مدت ان داد  
 شده است مثل قولم مثل الحریم علی الذین اکلوا و ما لقرین ان از اوقات علی آنها  
 لغا کان بعد لهما من الخرج حتی یوت غنائیه مثل حریم در دنیا مثل کر و کریم  
 است هر قدر که بر خود بیشتر بپسند بیشتر متلا میگرد و تا آنکه ان هم و غصه و حلاک  
 می شود و چنین حریم و در دنیا هر قدر که حریم و بیشتری شود و یاد و زسی میکند  
 و در جمع اموال بیشتر متلا میگرد و تا آنکه او را بعد از آن که هر سال از هم و غصه و ظاهر  
 ایات که حریم و در جمع اموال هرگاه بطریق مباح بوده باشد حرام نباشد بلکه از  
 در ان اوقات و منقبات صفات و ان انکار کردن بقدر حاجت و مرزوق  
 است از مال بدون سعی و طلب و در تحصیل زائد از ان و از صفات حسنه است بلکه  
 تحصیل کالات موقوف بر ان همچنانکه مودی میشود با اخلاق و بلیه و اجناس بسیار  
 و مدح این مستقار و در سنده و از اجلات و کرم من منع با و زقر الله نعم من انعم

در حدیث

انما

یعنی هر که قناعت کند با آنچه خدا ما و روزی کرده است و غنی ترین مردمانند و قوله  
 با برادرم ان کت تربد ما کجینک فان ابر ما بها کجینک و ان کت اناد بد ما لا کجینک  
 فان کل ما بها لا کجینک یعنی اگر طلب میکنی از دنیا بعد از سهل چیزی تر از کفایتی  
 کند و اگر طلب میکنی زائد بر قدر کفایتی بدی هر چقدر که هیچ چیز و از کفایت میکند  
 و در این معالجه در از ان حریم و تحصیل قناعت با این میشود که ملاحظه کند مصالح  
 و مفاسد قناعت و در مرض را از این که بر قناعت مرتب می شود عزت نفس و خارج بودن  
 از غصه و از روی بر سر مرتب می شود ذلت و هانت و تحمل مشاق و غم و غصه و غلا  
 بر ارضه و در جمع مال است از اوقات و پیوسته و غفایات از و بر و نیز نامی کند و در طریقه  
 از شرف خلق و تقیضا اینها و اوها و قاضین که بگونه صبر کرد و تدبیر قبل و قناعت  
 نمودن بر قدر که بقدر حاجت و در طریقه کفایت از بود و مضاری و عهود از ان  
 نامی از اراد و از ان و از ان و اما مثالها که بگونه حریم مستند و سعی و اهتمام دارد  
 و در جمع مال و دشمنی نیست که امتداد و تاق باقر خلاق و عزت از امتداد و از ان و  
 ترین نامی هر که نامی کند که در پس در لذت و پیوسته و در رسته حیوانات و عالم  
 است باها معالجه علییه است اما علاج ملی پس ان است که بنای امر نیست از اوقات  
 و سنان و در و عکاز و در اب حرج را بها ان سدا فاه و عاده و در حد و در مال  
 خود را بر امتضار بقدر مرز و درت قال رسول الله ما عالین مقصد یخه کبکه شیا  
 روی کند و از ان کند و میل خواهد شد و ان الحدیث من ان مقصد ان  
 لا یقه تر یعنی من منانه اینکه کسی که بخیر امتضاد گذران کند بلکه فقر نشود و محتاج  
 و سزاوارد برای مؤمنان است که هرگاه از صفت ان برای او در حال مبرر باشد  
 مضطر نباشد از جهة بعد از ان و اعتماد نماید بفضل و بر ممد خدا با اینکه در حق  
 را خواهد داد قال الله و ما من دابة الا علی الله و ان یقین الله یجیل  
 له و یجربا و بر زمر من حیث لا یحب و قال رسول الله ان الله ان یزق عبده المؤمن  
 الا ان حیث لا یحب یعنی خدا اباد دارد و از انکه دوری بدید بدید مؤمن را مکران



راهی که گمان نداشته باشد و اینها را از انات که در امر دنیا و معیشت نظر کند بکسی  
 بت تر از خود است و نظر کند بکسی که بالاتر از خود است و مزبیطا را بخورد و زیبا  
 که اگر بکسی شیطان در امر دنیا بکسی که فقا و است و بگوید که چرا متول قناعت می شود  
 و حال اینکه فلان کس صاحب مال و اوضاع است و در امر خود تا می کند بنظر کسی  
 که بت تر از او است و بگوید که چرا انقدر رانند امیر و فلان کس از تو اعلم  
 و از خدا میترسد و من این در راه و معانی خلیلی رسول الله ان نظر الی من صور و  
 لا الی من هو فوق فی الدنیا بود و فرمودند که رسول الله صیت فرمودند که در  
 دنیا نظر کن بکسی که از من بت تر است بکسی که از من بالاتر باشد و الله ولی التوفیق  
**فصل چهارم در طاعت** و ان تقع اناس و اموال ایشان و ان نیز از دلال  
 می کند است و احباب بسیار در مدت ان دارد شد و ان و الحدیث یاک و  
 الملح فانه الفقر الحاضر یخفف حدیثی از طبع پدر سبکه ان فزیب حاضر و حدیث  
**ثابت و اردن و رخ** اخرا الذی یثبنا لایان فی العبد الودع و الذی یزجه منه الطمع یعنی آنچه ایمان را  
**است و انجایان** بیرون میرد طمع است و کفایت میکند در مدت ان آنکه هر طمع کند و چه  
**ایشان بتأسی و بشیخ** دارد و دلالت در نزد ناس و اینکه و توفیق و اعتماد بر خداوند عالم و ظاهر آنکه  
**است از و توفیق** که طمع با هر حرام باشد ما دام که مستلزم مجرم نباشد لکن از صفات و ذلالت  
**و اعتقاد و انهم** و متدان است و ان ناس و ان تضایل حسنه و از اخلاق مرتبه موجب  
 تقرب عبدا و مدعالات و اجبار بسیار در فضل ان دارد شد و ان و ان  
 الحدیث رابا لیز قد اجتمع فی طمع الطمع غایب الی الناس و لیرج الناس  
 به شی و در امر الی الله فی جمیع امور استجاب الله فی کل شی یعنی جمیع خیرات جمیع  
 شده است در قطع طمع از چیزها بیکه در دست و مانت و کسی که قطع امید از  
 ناس نماید و امر خود را بخدا و اکتفا و تصدیق میکند خدا را برای او در هر چیزی  
 و ان الحدیث لیجمع فی قلبك الاستغفار الی الناس و الاستغفار عنهم می کند استغفار  
 الیهم فی کل امك و من یشرك و لیکن استغفار عنهم فی تراخیه غفر منک و بقاء  
 عز و

و طمع

عز که بقیه باید و در طلب توجع شود و افتقار بناس و استغفار از ناس در خطا برو استغفار ناس و رزق کلام و عرش  
 و بقاء عزت و ابرو باشد و طریق علاج در زاله و قطع طمع و یک استغفار با ناس و ان استغفار با ناس  
 در بیات با ناس و در کس و در قلیل از ناس و در تحصیل قناعت متذکر شویم  
**فصل پنجم در سوال از خلق** و ان نیز از ناس است و اجبار بسیار در  
 از ان دارد شد و ان بلکه ظاهر بعضی از اخلاقیات و ادبیهات که  
 بعضی علماء قابل عیبتان شده اند این در مورد بت که سوال متضمن شکات  
 از خالق یا ذلت و عزاری من یا اذ بت مؤول نباشد اما هر که متضمن یکی از این  
 مفاسد باشد مؤول محبت بعبودیت و هر که سوال در مقام مزد و  
 احتیاج باشد جایز است بلا اشکال بلکه در بعضی موارد واجب است و هر که  
 محتاج سوال کند ما محتاج خود را پس اگر سوال نماید چیزی را که بالفعل و فی الحال  
 محتاج الیه است بلا اشکال جایز است و اگر سوال نماید چیزی را که بعدا محتاج را  
 پس بعضی علماء تفصیل داده اند ما بین اینکه محتاج الیه است و همین سال  
 یا بعد از ان سال مثل اینکه فقر توفیق بود یا شهر را داده و حوت سال را نداده  
 یا اینکه ما محتاج این سال را دارد و ما محتاج سال دیگر را نداده و در صورت  
 اولی نیز با ممکن است و در سوال در مقام حاجت یا ممکن نیست و در جمیع موارد قائل  
 محبت شده است مگر در مورد بیکه سوال نماید از ما محتاج در این سال و بعدا  
 که در وقت حاجت ممکن است سوال خواهد بود این قول اگر چه عالی را اشکال است  
 لکن لعمرو الله اولی است و الله الموفق و متدان سفته و تقفان سوال و طلب رزق  
 بطریق کسب از ملالت و این از صفات حسنه است و اجبار متوازن مزین  
 مزین در ان دارد شد و ان و هر که ممکن نشد که بگوید و افضل سفته قناعت  
 و اکتفاء بر رزق مستور و مقدرات و هر که مشغول بمشغول امور شرعیه گردد  
 و تقوی و پرهیزکاری و پیش نهاد خود نماید امید هست که خداوند عا رزق  
 او را برساند من جهت لا محبت همچنانکه از پرهیز و بعضی اجبار متقاد و معلوم

در سوال



میشود و جزیره نیز بران شایعات و آله الوقت **فصل شانزدهم در ضعف نفقات در راه**  
 بان مجازات تحمل و در دانت و ان صفات ذمیه است زیرا که برادر مرتب می شود مسایه  
 در امر معروف و نهی منکر و در آن نفق عدم جرات در اقدام در امور عالی  
 و در ذات عده و دانی شدن با موردینه و عدم عزت در امر دین و در امر اهل و عیال  
 و اولاد و عواید جمع ایا ان صفات ذمیه است بلکه بشود در حرمت بعضی از افعال مثل  
 مسایه در امر معروف و نهی منکر و اجار بسیار و وار د شده است در اینکه از برای  
 بنت که خود را دلیل و خوار نماید بلکه مؤمن عزت است در دنیا و آخرت و در حدیث  
 است که آن آله عبور بجهت الفیض یعنی خدا عزت دارد و عزت را دوست میدارد و  
 عزت در دین محدود و وسیع در حفظ شریعت است از بدعت مستبدین و احوال مطلقین  
 و احانت کسی که تحقیق شریعت میکند از مخالفین و رد کردن شبهه مخالفین و  
 نمودن در ترویج شریعت مطهره و بیان حلال و حرام و اقامت نام در امر معروف و نهی  
 از منکر **فصل هفدهم در عیالات** و ان اقدام نمود در امور است با اولی الامر که  
 خلوت میکند بدون توقف و تأمل در اقباع افعال و امور از جهت مصیبت و مضرت  
 و ان از صفات ذمیه و از ابواب عیالات از برای شیطان قال البی هم العیلة من  
 الشیطان و الثاني من الله یعنی عیلة از شیطان است و ثانی از خداوند عالم و خداوند  
 عالم را باید نمود پیغمبر خود را ببوله نعم و لا یعمل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وجهه  
 و همین تدبیر کفایت در دفع این صفت میکند علاوه بر اینکه بر عیال نفق می پوشد و  
 بنت که هرامی که صادر میشود از روی عیلة و بی تأمل موجب مذمت و خسارت است  
 و هر چه بی ساقط است از همین و در حق ندارد در قلوب بلکه بعد از تأمل ظاهر می شود  
 که سبب ترجیح دنیا بر آخرت و بی دلیل غم ابدی چنانست و بنوعیه صفت ذمیه است  
 و علاج این صفت مذمیه می شود ببلای حظه آثار ذمیه که هم او مرتب می شود از خسران و  
 مذمت و ترجیح دنیا بر آخرت و بلای خسران و آثار این صفت که تأمل و تامل و توقف بوده  
 باشد باین معنی که کار را که میخواهد بکند اول تأمل نماید که در او مضرت هست یا نه

در ضعف نفق

در عیلة

اگر عیال از معصده بخت و بنوی و آخر و پیش اقدام نماید اگر متوقف معصده است امر از دست  
 اگر متوقف الحال باشد بلکه اولی امر از دست است بنوعیه و در صورت عیال از برای بنوی  
 یا از دینی زیرا که این مورد متوقف بر جرح یا ضل لغوی شده و اولی اجتناب  
 است از ان و ظاهر و جوب ثانی و تأمل و تردید و عیلة عیالات در اول و احوال  
 زیرا که انسان عبد و ملوک عزت و جمیع جوارح و اعضاء او ملوک است و نفرت  
 در ملک میزدن و دادن مالک متعجب است و این را اجتناب طاعت و حرمت معصیت  
 خداوند عالم بالفرض و علم بان موقوف بر نفی و ترک عیلة و این ظاهر از شریعه  
 الله ان لکم ام علیة نفق و ان عدم جوار انکم برابر است بدون اذن از حق نفق  
 و بعضی اجازات و دلالت بر مطلق میکند مثل قوله من ان من حق الله علی عباده ان  
 ما یعلمون و یکفوا عما لا یعلمون و نیز دلالت اجازت بر دلالت میکند بر وجوب کف  
 و امثال از چیزی که میدانند که جوارح و تکلیف ایالت و اینک باید دانست واجب  
 کف و امثال و سکوت نباید جواز از افعال و احوال و در سوغات  
 بخالق و عیالات و ان از صفات ذمیه است بلکه از مرتبات و در شریعت است قال  
 الله ثم یا ایها الذین آمنوا اجتنوا کثیرا من النفاق ان بعض النفاق من غیر ابرار المؤمنین  
 ضعیف امر احکام علی احسنه و لا یفطن بکلمه حزبت من احکام سواد است حدیثا  
 و الخبر مملو از بدین سوء عمل مقتضای است و الاخره حصول ظن خارج از اختیار  
 شخص است و معقول نیست حرمان بی عیبت و نفق از احوال مسلم از جهت اطلاع  
 بر حلال و تحصیل ظن بر خطایا ان حرمت در شرع و اما هرگاه ظن سوء حاصل  
 شد و در عیبت فعل حرامی کرده است یا اشکال بی باید اعتنائی مان ظن نماید  
 و تغییر در احوال در رفتار بواسطه ان که در جهت حرمت سوء ظن قرار شد  
 در شرع مبین اجتناب از موضع نفق و نیز اگر عدم اجتناب موجب ظن سوء است و یا  
 ایقاع مسلم در حرام میکند و در سوء ظن حق ظن است بخالق و مخلوق و اجازت در  
 مدح ان مظان است پس سزاوار از برای من است که مایوس از رحمت خدا نباشم

در سوغات



باشد و کان کند که خدا او را بنیامزد و برادر هم میکند و او را عذاب میکند و اینکه اینه  
 باو میرسد در دنیا انصاف و بلا باشد و عقوبت است از برای او بلکه سزاوار است  
 که بداند که خدا رحیم و مهربان تر از پدر و مادر است و اینکه خلق کرده است او را از جهت  
 منفی وجود و اینکه در دنیا از حق با او بگریز و فضل و رحمت سلوک میفرماید و بگوید  
 عدل و استحقاق و هم چنین سزاوار است که حق شود و شریکین نیز در احوال و احوال  
 صادره از ایشان ما را امیکه احتمال وجه صحیح را ظاهر دهد مگر اینکه ما را از  
 خارج بدون تحقیق نقیض بر او معلوم شود و الله الخافض عن شره الانفس و سبک  
 الاموال **فصل نهم در معصیت** دانستن حالتی از خود یا دیگری باطل و خروج از حق  
 و از این صفات و معصیت و عقل و نقل بر پنج شاهدات و فی الحدیث مکان  
 فی تلبیة من معصیه بعثه الله نکر بر الفقه مع اعراب الجاحلین یعنی هر که در تلبیة  
 بقدر دانسته از معصیه باشد محشور نماید خداوند عالم را با اعراب جاهلین و معصیه  
 محاببت باطل و خروج از حق یا شدن جزایات و ان مذمور نیست بلکه مدوح است  
 زیرا که خداوند عالم را عزیز است و صاحب عزیز است و دوست میدارد و فی الحدیث قال العیبه  
 التي یأثم علیها مناجها ان یروی الرجل ثمار قوم غیر من جوار قوم من وایس من المعصیه  
 ان یحب الرجل قوم و لکن من المعصیه ان یبین قوم علی الظلم یعنی معصیت که معصیت  
 دارد آنست که شخصی ثمار قوم خود را بخرید و بخور و یا ثمر قوم دیگر را بخری و بخری  
 بخوری که مستحق ظلم و معصیت باشد و این معصیه هم به اینکه شخصی قوم خود را دوست  
 دارد و امانت نماید از ایشان بخوری که مستحق ظلم و معصیت نباشد و علاج این معصیه  
 می شود بر اولیبت بر صفت حسن انصاف و عدم خروج از حق **فصل دهم در رفیق**  
 است و ان مخالفه ظاهر باطلات باین نحو که با خطای لها رحمت و دوستی کند و در  
 باطن با او دشمنی باشد و بجهان عقدا و شرعاً و اخلاق و جزایات فنان در رفیق  
 بقیه باین معنی که با کسی دشمن است اما رحمت و دوستی کند و راه خون من و روانی  
 از او داشته باشد و الا حرام است **فصل یازدهم در رفیق** دانستن و ان سالک نشانی

در معصیت

در رفیق

در رفیق

در انجا نوع است و ان نیز از مقام است بلکه مرتب می شود بر دو دیار و از صفات و معصیت  
 ظلم را بداند و عدم انصاف مطلوبین و عدم موااسات خیر و مساکن و غیر اینها و فی الحدیث  
 اطلبوا الفضل من الرعا من عبادی فانی جعلت بینهم رفق و لا تطلبوا من الناس  
 قلوبهم فانی جعلت بینهم سخطی بجهت طلب کسی که میزد از رحم و دلان از بیندگان من زیرا  
 که ایشان محل رحمت من میباشند و طلب چیزیکند از کسانیکه ما و تخلق دارند  
 زیرا که ایشان محل سخط من میباشند و علاج مرتبت است و تشریف و بداد است و موافقت  
 بر امانت و ترسم بر مخلوقین حق **فصل بیستم در معصیت** دانستن و ان را عظم بذات است  
 بلکه مبده و منشأ و اصل هر ذراتی و معنی علیه همه ملکات خیرین صفات و از این  
 جهت کثرت است معصیت هر ذرات در جمیع ایات و اخبار و کوار شد و در  
 مدح علم و جویان دلالت میکند بر مدح آن بدانکه جمل بر دو قسم است بسیط و  
 مرکب و در اول مخلوقین است از علم بد و نا اعتقاد باینکه غایرات و در بارشانی خلوق  
 نفس است از اعتقاد با اعتقاد بخلات عاصی با اعتقاد باینکه میداند و حق را نمیداند  
 است پس او نمیداند و نمیداند که میداند و جمل بسیط و راقی است و مرتبت  
 زیرا که مخلوق انسان حادثات و تعلم موقوف بر ارات و مبادی که شخصی که مدمن  
 و معتقد بجمل نباشد در صدد تحصیل ان بر نیاید و مد مور از ان نبات و بقاء  
 بر ان است و ان از اعظم ملکات پس باید که کمال سعی بر او را زالد ان خود و نهایت  
 اتمام در معالج ان بر من مملکت نماید و علاج علی ان باین طریق است که متذکر  
 شود او بر اول اینکه متذکر چیز بر آنکه دلالت بر قصد نقصان میکند و ان  
 اینست که بنمایان انسان را سایر حیوانات معلوم دارد که ان امور کلیه است نه بحقیقت  
 غضبیت و شهوت و موت و خواص او نه باینکه امور جزیه و نیز اکام و رفقای  
 با انسان ندارد بلکه قدر مشترکند میان انسان و سایر حیوانات پس اگر شخصی  
 خللی از علم او را نداند باشد با سایر حیوانات فرق ندارد و بلکه است بر او  
 و حیوان که از این شریک است و ان که بداند ان ملکات کمال انعام بل هر اصل سجده میکند

در جمل

در رفیق



تصريح نموده اند که جاهل به الحقیقه انسان نیست و اخلاق انسان بر او بطریق حقیقه نیست  
 بلکه بعنوان مجازات با اعتبار مشاکله و مشابهت مورد پیرین نام کند که چه تحقیق و  
 اعظم است از هر وجهی از مرتبه انسانیت و دخول در حد بهیبت و در آنکه مستدرک شود  
 چیز را که دلالت میکند بر مدعیان شرعاً از کتاب و سنت مثل قوله شمع اعوذ بالله  
 ان اکون من الجاهلین و قوله شمع انی اعطيت ان کون من الجاهلین و قوله شمع ستة یخولون  
 النار قبل الحساب سبعة بعد منهم اصل الی سابق بل الجاهل الذی یشتغل بالاعتناء و  
 انشغال و پیش از حساب پیش از دیگران از اهل سعادت و برادر و مستدرک که بر  
 جهل داخل نشود میگویند سیم آنکه آیات و اجزای را که در فضل و کمال و توحید و انوار  
 دارد شده چنانچه از آنها ذکر خواهد شد دانست و علاج علی است که بعد از آنکه  
 فهمید نقص و مدنیست جهل و فضل و کمال و مدد و حقیقه علم را باید دانست بکمال  
 و دفع موانع از اشتغال با امور دنیوی و انقاعات باور دینیه را از خود نماید و شب و  
 روز مشغول تحصیل علم از اصلان نماید تا آنکه بهای علی الاطلاق فاضله علم باور نماید  
 و از مرتبه مملکت جهل مستغنی گردد و بجهل و قوت و جهل مرکب بدتر است از جهل بسیط  
 و علاج آن مشکل تر است **بلکه یکی از معجزات الهیه** فوسوس فرایع معجزات الهیه است چنانچه  
 بعضی اطباء ابدان را فرات کرده اند معجزات الهیه بعضی از معجزات الهیه را در حضرت علی  
 علی نبینا و علیه السلام روایت کرده اند که فرمودند انما لا یعجز عن معالجة الاکله و الاربع و العجز  
 عن معالجة الاحق یعنی عاجز نیست از معالجه کردن مادر زاد و از معالجه کسی که بر مرتبه  
 مبتلا باشد و لکن عاجز از معالجه احمق و از فرار یک بعضی ممانا اخلاق نوشته  
 اند علاج او باز از الهیه است و بر آنکه بسیار با عوجاج سلیقه است یا عجز از استکمال  
 است یا عصبیت و تقلید و جزایا از توانع حصول علم بر افع و زوال عوجاج سلیقه  
 بتعلم علوم ریاضیه می شود و از حدسه و حساب و دفع خطا و در استدلالات می شود  
 مرجوع بقوانین و قواعد مفروضه در علم منطق و برانته نمودن استدلال خود در اینها  
 مشهورین تحقیق و معروضین با ستقامت سلیقه و زوال عصبیه و تقلید باین می شود

۷ مستدرک شود

و قطع نظر از جهت دین و مادی و غریزه و غلبه نامه نموده و معرزه نموده و حق  
 بوده باشد پس عباد را که غلبه نامه نماید و دلیل را ملحق بنوا و ملحق نماید و معرزه  
 موازنه نماید و فساد استدلال خود را بفهم و استدلال معرزه بین علی از جهات علم الهیه  
 حیانت که در الذوق و واقع را نماید و از مرتبه جهل مرکب مستغنی گردد و در حد حیرت  
 که بران می رسد و بالنت عز من مطالب و اتمام و ازاله است بجهت است اگر مطلبی از مطالب  
 شرعیه باشد پس با مطابقت و مدن و مطالب دفع است و با مخالفت مکرر بجهت  
 و فساد و مخالفت با دفع است بدانکه در جهل مداین مقام مقابل علم و یقین است  
 امر از آنکه جهل سازج باشد که اصلاً ملتفت مسئله نشده باشد و تصور موهومی  
 و محمول و بسته را نکرده باشد یا آنکه تصور کرده باشد و لکن در شک یا یقین باشد  
 طرفین باشد و آن نیز منصوص و مملکت است زیرا که مطلوب مدد و حقیقه علم و یقین است و  
 معرفت که از راه حاصل نمیشود مگر بعلو و یقین بر یقین و یقین و فی الحدیث لا یزالی شک و استکوار  
 و لا شک و لا یزالی و لا یزالی مع الشک و الحیرة و لا یزالی من شک و لا یزالی ما شک و لا یزالی  
 علی احد ما احاطه ملکان عجمه علی الحیرة الواضحة و زایل نمیشود شک و حیرت  
 ببدل جهل و غرض نام از جهل شک و از کمال و الهیه مطلوب و بواسطه مطالبات  
 و اشتغال بقراءة القرآن و مطالعة کتبات حادیه و بحالت علمای و صالحین بدانکه  
 چنانکه جهل و شک و حیرت مذموم است جز بهیبت و موت و ان عبارت است از  
 عدم و قوت ذهن حیوانی و عدم استقرار او است بطریق بلکه پیوسته و رابداً بهیبت  
 و استخراج امور دینیته مخالفه با واقع باشد و از حد لائق تجاوز کند و برقرار بکشد  
 و بهیبت باشد که در مباحث عقلیه و علو الهیه معجزات الهیه و کمز و فساد عقیده  
 می شود بلکه برسد بچنانکه صاحبان انکار صواب و غی جع خفایا استیفاء بنیاید  
 مثل طائفه سونطاییه و در شرعیهات معجز و سواس میگرد و در حق این صفت واضح  
 نظام است زیرا که آن مانع تحصیل علم و ملت و موجب کثرت ابتهات و علاج آن  
 مکررات مرجوع کردن به استدلال و عقائد علمای مشهورین استقامت سلیقه

و لا شک و لا یزالی و لا یزالی مع الشک و الحیرة و لا یزالی من شک و لا یزالی ما شک و لا یزالی



معدونين بانها مستقبه وخرای غوی خود را بر مقتضای ادله معتبره و در ذواتها بداند  
و جاد و زان اعتقادات و اعمال و افعال را نکند و بداند که هرگاه حاجیان انعام مستقبه  
و معدونین از عذاب بر طریقه باشند و او در آن طریقه تشکات نماید الا ان احوال حاج  
سله است پس نفس خود را بکلفت بر طریقه انفا بدارد و عادت کند بنبات و اطمینان  
و بداند که جز از طریق انرا انسان برای قوه عاقله و جهل و شک و جهل و از طریق غریب  
هستند و هر دو مذکور میباشند چنانکه دانستی و مدوح از برای قوه عاقله حد  
وسط است و ان حکمت است و ان علم عاقلان است و ان فضل کالات نفسانیه  
است و ان شرف نفوت بآلایه انسان برای انسان بلکه بالاترین صفات ربوبیت است  
بر اسطه علم انسان متمیز پیدا کند از سایر افراد حیوانات و برسد بمرتبه عوارف  
العالمین و دخول در جن ملک مقربین بلکه میباشند از خلقت اشیا مفقودات  
که یکی از علوم میباشند که در حدیث قدسی اشاره بان شده است که کثرت انچهها فاحش  
ان معرفت خلقت الخلق لکن اعرف منی کجی بود مرعفی و ششم که شناخته بشود بر خلق  
کردم خلق را از جهت اینکه شناخته بشود علاده بر اینکه علم لذات و نبات و حد ذات  
محبوبات و نفس خود که لذت انها جمیع است که از فیض حاصل می شود و از قوا  
علم در دنیا عزت و اعتبارات در زوایا و اشرار و نفوذ مکر است بر ملوک و  
ارباب شوکت و امتداد در بر اکی طایع خاص و عام مجبول است بر تنظیم و توفیر  
اهل علم و وجوب طاعة و احترام ایشان و آیات و اخبار وارده در فضل و درجها  
و ثواب و انذار و توبه علم لا یغدر و لا یخفق است کقولهم نعم انما یجتنب الله من عباده  
العلماء و قولهم هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و قوله من یؤت  
الحکمة فقد اوفی کثیر و قوله و ملک الاممال یضربها للناس و ما یفعلها الا  
العلیون و فی النبوی العلماء و رتبه الانبیاء و قوله اللهم ارحم خلقی فیما یسئل  
الله من خلقک قال الذین یأتون من بعدی و دون حدیثی و سینه و قوله و لا  
در المجلس ساعة عند مذکرة العلم لعلنا الى الله من قیام الف لیلته تعطف فی کل لیلته

الف مکنه و اجتناب الله من الف فز و من قراة القرآن کله انشی من الف فز و غیر من  
عبادة سنة منام فاعاد قلم بلها و من خرج من یدیه لیتس باها من الف کتب  
من و علی البکل بعد ثواب یخفی عن الانبیاء و ثواب الف شهید من شهدا بدر یا عطا  
الله بکل حرف یمسح او یکت مدینه و الحجة و طالب العلم حبله و صحبه الملاک  
و البیون و لا یجبا العلم الا السعد و طوی الطایب العلم و انظر الى وجه العالم  
من حق الف ربقة و من احب العلم و حبته الحجة و یمسح و یمسح و یمسح و لا یخرج  
الذین انشی من الف من الکثیر و باکل من ثمره الجنة لا یاکل الله و وحیده و یكون  
عنه الحجة و من یخسر و قوله طلب العلم فریضة علی کل مسلم فاطلبوا العلم فی مظان  
و اقتسوه من اهلها فان تعلیمه لله حسنة و طلبه عبادة و المذکرة به تسبیح و التمجید  
و تعلیمه من لا یعلمه صدق قد بدله لاهله قربة الی الله لانه معال الخلال و اللوام و مال  
مسبیل الجنة و الموفیة الوحیة و الصالحیة العزیزة و الوحدة و الحدیث فی الخلق  
و الدلیل علی السرا و الفراء و السراح علی الامداد و الزین عند الاختلاف یمسح الله  
به انما و یجلبهم فی الجنة فاده یقتس انا و یقتدی بفعلهم و یتس الى اراهم و یحب  
الملائكة و خلقهم و یحبهم باحسان و یصلها باحسان و یصلهم و یستغفر لهم کل ربك باس  
فی حیطان البحر و هوام و سباع البر و انعامه ان العلم حیوة القلوب من الجهل و  
الابصار عن الظلمة و قوه الابدان من الضعف یمسح بالهدى من الازیاء و بحال  
الابرار و الدنجا العلی فی الاخرة و الاولی الذکر منه یقتد بالقیام و مدارسته  
بالقیام به بطاع الرقب و به عبید و به یوصل الارجام و به یصل الخلال و بحر العلم  
انام و العمل تابعه لهما السعد و به الاستیفاء و یطوب لمن یحرم الله من عظمة  
و عن ابر المؤمنین ان کال الذین طلب العلم و العمل به ان طلب العلم او یحبکم  
من کل المال معتور مضمون لکم قد منته فاعل بیکم و قد منته و سیفی لکم و  
العلم یزود من اهلها فاطلبوا و قوله من اذات من من ترک و رقة واحدة  
علیها لم یکن لکم لورقة من اربعه و بین النار و عطاء الله شئ بکل حرف منها







در اصول دین نیز بشود که معبد جزو قطع و الحیان نام باشد و عقیده غلطی که است میکند  
و کفایت میکند در اصول دین علم بوجود واجب الوجود و اینکه واحداست و شریکی و نظری  
و مثل آن برای او نیست و اینکه مقصود است جمیع صفات صفات و صفات است از جمیع  
نقائص و اینکه محمد بن عبدالله پیغمبر است و رسول است از جانب خدا سوی خلق  
و اینکه آنست که مشرکوات افه مبدل و میا، انحضرت میباشند و اینکه جمیع ما جاء  
برای م و او میانه جناس از امور معاد و غیره و معرفت زائد بر افعال از نیست و معرفت  
تفصیل آنها واجب است بر هر که در حق و دعوی دهد و در بنا و تدبیر و تفکر در  
کتابها و انس اخبار و آثار مرتبه از آنکه هدی و بحالت و معالجت با اختیار  
صالحین و ملاحظه طریقه علماء عالمین و در درها از اهل و بیاد و نشان و بخار  
و بطالین و پیشوایان خود نماید و طریقه خود قرار دهد و در نیست که باقی می  
الاطلاق نورانی و عقیده و ایمان باید که تفصیل این امور را بجای عقیده و قیامت  
خود بپند **فصل ششم** در نظرات قلبیه است و وسوسه شیطانیه است  
بدانکه مراد بظنرات قلبیه آن افکار است که دارد بقلب می شود و عارض من انسان میگردد  
پس اگر افکار از افکار مذمومه و دواعی بیهوشی نباشد مثل فکر و تدبیر و اقرار  
مسئولیت و قتل مسلم یا غیره از اینها و در وسوسه شیطانیه میگویند و اگر از افکار  
مذمومه و دواعی بیهوشی است مثل فکر در غفلت و ترک معصیت و ادا الهام می  
نامند و اینچنینکه نفس بواسطه او مستعد می شود از برای قبول وسوسه او را اغواء  
و خذلان میگویند و اینچنینکه نفس بواسطه او مستعد می شود از قبول الهام او را  
موفق می نامند و وسوسه از شیطانات و الهام از ملکات و باین معنی است  
شد و در بعضی اخبار و این خطرات قلبیه کاهی عارض میشود و نیز بطریق جنایات و بلا  
بدون آنکه عزم از او در غرض و فعل نباشد مثل قیامت عارضه و نظرات و قیالات  
و وسوسه و عقاید و امثال کاذبه و غیره از اینها جمیع یک حرام نیستند و این  
انها مرتب نمیشود اگر چه بعضی از آنها از ذرات نفسیه است مثل بظن و مثل وسوسه

در خطرات

در عقاید و امالی کاذبه و خواها و آرزوهای میشوند بطریقیکه مبدء از برای فعلی واقع می  
شوند از غیر ما شریک بر آنکه در فعلی صواب است بخاطر قضا و لا پس از اقلیت  
مبدء انداز برای افعال و انحاء حرکت رغبت و میل و شوق می باشد و در غایت غریز  
عزم و نیت و قصد است و انحاء و انحاء اند و فعل پس اگر انحاء طریقه را در امور و انحاء  
باشد پس آن صفات حسنات و اگر آن خواطر را در امور و وسوسه باشد پس  
مجرد و عزم و میل و نیت و هیجان و نیت مرتب با حرام و معصیت نیست بلا  
اشکال زیرا که آنها امور غیر اختیاریه اند پس متعین می شوند کلائی که گفت  
حرمت عزم و نیت و قصد بر فعل سوء مرتب با افعال شایسته جو از مبدء، تفریح کرد  
انها نیست که قصد حرام حرام نیست و بعضی دیگر قصد حرام را حرام میدانند و بعضی دیگر  
تفصیل داده اند و اینکه اگر کسی قصد حرام نماید و آنکه حرام را نکند از جهت خوف از خدا  
و این صورت قصد حرام حرام نیست بلکه حسن است و این وسوسه می شود و اگر آن  
حرام را ترک کند از جهت خوف از الهی یکبار از جهت ماضی دیگر در این صورت مجرد قصد  
حرام حرام است و یک شبهه بر او نوشته می شود و این قول خالی از اشکال نیست و در  
نیت که قصد حرام حرام باشد و ملوک و ملوک نوشته اند و شبهه دیگر از باب معنی  
باشد همچنانکه ظاهر جمله از اخبار است و علاج و وسوسه شیطانیه می شود و بعد  
ابواب عظیمه شیطان در قلب از اخلاق و در پله مثل شهوت و غضب و حرص و مسدود  
و عداوت و کینه و عجب و کبر و طمع و بخل و خفت و بعین و مبدء و مال و جاه  
و ریاست و عز و فقر و فاقه و غلبه و سواد و طغی و غلبه و غیر اینها از مبدء صفات  
ذمیه و ملکات و در پله بر اینها است و عظیمه انداز برای و خول شیطان در ملک  
سلطنت او بر بنی آدم پس هرگاه بعضی از اینها را مخرج دهد و لا محاله داخل خواهد  
شد و هرگاه اینها را بر مسدود و مسدود و مسدود و مسدود و مسدود و مسدود  
مگر به میل و وسوسه و با نیت با مبدء و انحاء از اخلاق حسنه و ملائکه تقوی و در  
دوامت به عبادت پروردگار بر وجه افلاک و بکثرت ذکر قلبی و لسانی و هم











مفهوم باشد در چند کردن و اندام بودن و شبهه نیست که شایسته او صاف است و از آنکه  
 فضا نیست و یکبار این مقوله انداخته باشد و الحقیقه از مردان است و از صفت  
 رجولیت خارج است و داخل در زنان است و خداوند عالم در تفریق مؤمنین و کافران  
 است و علی الکفار هم چنین میفرماید و اعلموا علیهم و علی الحدیث المؤمن منه اصلب من  
 الصلابة یعنی مؤمنان سنگ سخت تر است **فصل در خوف** و آن ناز و ترس است  
 قلب است بسبب توفیق آری در مستقبل که در وقوع آن محقق و معلوم نباشد بدانکه خوف  
 بر دو قسم است مذموم و مذموم زیرا که خوف اگر از خدا باشد یا از صفات او که  
 مقتضی رعب و هیبت است یا از معاصی و جنایات خود باشد که موجب عید و دوزخ  
 از خدا و مقتضی استحقاق عذاب است عقوبت است و در آنست که از خوف مذموم  
 و اگر خوف از غیر اینها بوده باشد مذموم است و اگر خوف از امور که در وقوع و عدم وقوع  
 باین شخص نبوده باشد مثل خوف از ترک و خوف باینکه بعد از خود در چنین خوف  
 از امور که مستند باین شخص است و این شخص را عمل آن است مثل خوف بر امور که بر فعل  
 اعتبار و امتزاج میشود و بهتر است بقاء است بر کرد و در آن کتاب این از موافقت  
 این شخص است و لکن اگر فعل صادر شد از او و بعد از آن علم مرتب معنی در این  
 صورت خوف از مرتب معنی و سوء عاقبت داخل در خوف مذموم است و بلایه  
 خوف از خدا و خوف از مزه یا عزوی یا دوی بدو حیات و میزان مذموم است  
 و علی کف کان خوف مذموم در وقتی صدق میکند که کران از معاصی بوده باشد  
 و با افعال و در کتاب معاصی خوف از خدا خواهد بود و آنست که در دوزخ و آتش  
 باشد و دست مردمان و کرده است و بگوید که از او بیشتر است بدانکه خوف مذموم  
 از نفس بآلات نفسیه و از مقامات مؤمنین و مؤمنین است آیات را بخار و فضل  
 و تعجب بر آن محققان از او و عزت است قال الله نعم انما يحبني الله من عباده العلماء  
 و هدی در حدیثی که از آن بر می آید و معنی آنست که در دوزخ و آتش است  
 و خاموش آن کتم مؤمنین سید کریم بخش و من عات مقام رتبه جنان الی غیر اینست

در خوف

العیان

الایات و الحدیث القدسی و مرتقی لاجمع علی مدی و خدین و لاجمع در امین فادرا  
 امنی فی القبا اقصیه و مر العتقا ط حافیه لدی الله و قال الله و قال رسول الله  
 ص راس الحکم فی الخائفة و قال الله من عات الله عاتاه منه کل شی و قال لا یمن  
 مسعودان و در آن تعلیق فاکر من الخوف جیدی و قال الله انکم مثل الشجره  
 الله خوفه و من ابش بن سلیم قال سمعت من الاصحار یقول یلینا رسول الله منطل یل  
 خجری یومرشد بل الحوان جاء و جل فزع یأبیه جیل جریع و الرضا یبکی یلین  
 مرة و شجرة مرة و جیهة و یقول یا نفس ذوق فاعذ الله اعظم ما ضفت بک و در  
 الله یظفر الله ما صنع فان الرجل یس ثیابه و یزین فادی الله العتقی و مواد و عام  
 قال با عباد الله را ینک صفت ثیبا ما را با عباد الله من صفة و ما حلت علی ما  
 حلت قال الرجل حلی علی ذلک عات الله فقلت فی ضعی ذوق فاعذ الله اعظم ما  
 صفت بک قال الله لعلک صفت بک حق خائفة و ان رکت لیا علی بک امل السماء  
 ثم قال لا یمن بیا معشر من یضاد نوا من مناجیم حتی یروا لک قد نزل علی محمد و قال  
 اللهم اجمع امرنا علی الهدی و اجعل التقوی ذی انا و الجنة ما یلوق قال ما حیانا من مؤمن  
 یخرج من عینه و معه و ان کانت مثل این الذی اب من خشیة الله و ریب ثیبا  
 من وجهه الا حرمه فقلی النار و قال الله اذا اقترب قلب المؤمن من خشیة الله فحاطت  
 منه خطایا و کان خباب من الشجر و یقال الله لا یلج النار احد بکی من خشیة الله  
 حتی یعود الی الله فی الصریح و قال سید الساجدین فی بعض اوصیه سجاات عباد الله  
 عرفک کف لا یجأ فک و قال الله المؤمن بین عاتین ذنب یکم علی یوم ما صنع  
 الله عینه و عرفت بک لایدری ما یکتب منه من الهالك فکلیع الا خائفا و لا یعلم  
 الا الخوف و قال الله کانت زله و ان کت لا زله فاکر بک و ان کت زوی و انک  
 بک فک کت و ان کت فک فک بک و ان کت زله و ان کت زله فک فک بک و ان کت زله  
 احول لنا ظن الیه و قال الله لا یكون المؤمن مؤسقا یكون خائفا راجعا  
 بکون ما لا یجأ فک و یجود و قال الله ما یحظ من عتبی الی ان قال با عباد الله انکم

و رسول الله ص یظفر الیه  
 فاعذ الله اعظم ما  
 ثیابه و یزین فادی الله  
 العتقی و مواد و عام  
 لیریا عید الله و ریب  
 ثیبا و ریب  
 احد من الناس  
 و املک علی عات ملک  
 فقال الرجل حلی علی  
 ذلک خائفة الیه  
 فقلت فی ضعی ذوق  
 فاعذ الله اعظم ما  
 صفت بک



مغالطه آنها را می معالجه کرد و آن کم خایه فاشه را الی نهایتکم الا ان المؤمن بعمل بین و فاشین  
 بین عمل فاش معنی لا بد می ما افعه صانع فیه و بین اجل لا بد می ما افعه فاش فیه فلیاخذ  
 العبد المؤمن من نفسه لنفسه و من دیناه لا من ترو من الشیبه قبل الکره فی الحیوة قبل  
 المآه فی الذی نفس محمد میده و ما جلد الدنیا من مستب و ما بعد صان دار الا  
 الحجة و انما التار فی ذلک من الاجار و جمیع آیات و اجاری که دارد شدات در  
 ضلله الهی و تقوی و دوع و بکا و رجاء و دلالت دارد بر فضل خوف زیرا که بعضی از  
 اینها از اسباب خوف است و بعضی از ثمرات و فوائد و نتایج است و جمیع این آیات و اجاری  
 دارد شدات در دین را من از مکره دلالت دارد بر فضل آن زیرا که در شیء مدح  
 ادات و همچنین دلالت میکند بر فضل آن کثره خوف ملنکه مغربین مثل جبریل  
 اسرافیل و میکائیل و حطه غریب و انبیاء مرسلین مثل خوف حضرت ابراهیم و موسی و یس  
 و دار و دیمی و غیره و چنانچه تواتر ثابت و محقق است خوف حضرت ابراهیم و موسی و یس  
 و سیدنا محمد بن و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و مکاتبت خوف مراد  
 در کتب تواتر و در بعضی مرقوم و مذکور است که خواص و رجوع با فاشانابد  
 نامطلع شود بدانکه خوف مدوح است در وقتیکه داعی و باعث بر عمل و طاعت و ترک  
 معصیت باشد پس باعث بر عمل نشود همچو نیت و اراده تکلیف بانی شود و همچنین  
 هرگاه محمد پس و انابد و از دست الهی رسد مدوح نیت زیرا که باس از رحمت خداوند  
 صلات و کفارات قل الله ثم من یقسط من رحمته و به الا الطائون و لا یبأس من ربه  
 الله الا القوم الکافرون و همچنین هرگاه عبادی برسد که موجب لغت الهی و عقل  
 یا نقصان معنوی از اعضا باشد آن نیز مدوح نیت بلکه مذموم است چنانچه  
 ظاهرات بدانکه از برکت خوف مدوح و محبت آن طریق و اسباب چند است اول  
 آنکه بذل و جهد نماید در محبت یقین و قوه ایمان بخدا و رسول و پیغمبر و قیامت  
 و حساب جزیکه هیچ شک و شبهه نیست و در تزلزل از برای او در این امور نباشد  
 که این امور مستلزم خوف است بالضروره دوم مواظبت و مداومت بر فکرات و احوال

میه

خیزه و امتان و لواع عذاب و راحت و استماع مندره و نظر با فاشین و محال اما ایشان و  
 مشاهد احوال و استماع مکاتبت فاشا حضورا و ایما و ایما و ملنکه مغربین و انی  
 صالحین که با کمال تقرب و نزدیکی و در غایت کمال و در غایت خافت و ترسان و لرزان  
 بودند و شبهه نیست که مواظبت در این امور موجب عفت است و مجزئی بسیار است و در  
 در معصیت و بی مبالاقت در طاعت از ضلالت این امور است که چه ایمان بخدا و رسول  
 و حجت و تار داشته باشد بشیر آنکه نامکمل کند و اینک از امور دین اطلاق ندارد و  
 علم بصوابت امور ندارد و میداند که خانه یکجا و همه چیز میفر خواهد شد پس احتمال  
 میدد که بهجه بعضی محله و افعال ناشایسته که از او سر رفته یا سرزند سلب  
 توفیق از او بشود و خداوند را بخیر واکندارد و از درگاه خداوند دور نماید و او  
 قریب وصال او را ببرد و گرداند یا آنکه خانه ابرهیدی منتهی شود زیرا که وارد شد  
 است که قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن و انشد قلبا من القدره فلیا  
 و قد قال مقلب القلوب ان عذاب ربه من مامون پس با وجود اینها حکومیه مطهر  
 و خواطر جمع میباشد و از این جهات که بعضی عرفا گفته اند که اگر کسی که من بقدر  
 بچاه سال او را بخوبی و معرفت شناخته باشم و بک ستون میان من و او حائل  
 شود و ببرد نمیتوانم که مطلع کنم باینکه با تو حید و ایمان و معرفت از دنیا رفته زیرا  
 که احتمال میدم که قلب و در این وقت منتقل شده باشد بفرق تو حید بدانکه منذ  
 خوف مدوح امن از مکره الله است و ان از هتکات معظلمات و از این جهات که حق  
 اراد در آیات و اجار بسیار دارد شد قل الله ثم و لا یبأس من مکره الله الا القوم  
 الخاسرون و قد ثبت بالتوازن ان الملائکه و الانبیاء کا و اخافین من مکره  
 حیا که در آیت شد که بعد از آنکه شیطان مردود و دارد شد بخدا و او شد  
 جبریل و میکائیل گریان شدند پس داعی با فاش شد که چرا که بر میکند پس غریز  
 گردند که از مکر و این بنیم پس داعی با فاش شد که همان حال باشد و ان مکر من این  
 نشود و بالجمله مراد و واجب بر هر مکتفی است که این از مکره باشد چنانکه



ملک و دنیا این بودند و نیستند و عین این از مکره نشد لایزال خائف خواهد بود  
 و انما بدانکه هیچ آنکه خفت از خدا و اجابت مخرجین دعا را مید و آری بر عز خدا  
 بنز واجب است چنانکه آیات و احوال بر آن دلالت میکند قال الله ثم باعنا دین  
 اسرنا علی انفسهم لا یفتولون من رحمة الله و از حضرت امام محمد باقر مروت که حضرت  
 رسول الله فرمود که حق نعم شایسته ما اینست که اعدا نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که  
 از برای محصل رحمتی نیست میکنند بدینکه اگر کسی کند و خود را قی نماید و در  
 تمام عمرهای خود در عبادت من هراینه مقصر خواهد بود و بکنه عبادت من زیاده  
 خواهند بود و مستحق خواهند بود آنچه را که طلب نمایند از کرامت و ثوابهای من و  
 مستحق نیست و درجات عالیه ان خواهند بود و لکن باید که اعتقاد ایشان بر رحمت  
 من باشد و امید داران فضل من باشند و بجان بکنی که بن دارند مطمئن شوند که  
 در این حال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من بایشان میرسد و  
 امرش من جلالت معنوی ایشان میپوشاند بدینکه من خدای بسیار بخشنده  
 و احسان کننده بر امر بجا و بی قصور و قیاسات بدانکه رجاء عبادت است و امید است  
 بر رحمت الهی طالبان بودن و ایضا و مسرود بودن است بجهت انتظار امر محبوب  
 و مطلوب این در مدتی مدتی میکند که ایسا را از تحصیل نموده باشد از طاعات  
 اعمال نیک که در رحمت قدرت و اختیار عبادات و بانی بماند مگر چیزی که در رحمت  
 قدرت و اختیار و پست و ان فضل خداوند عالم بمرت نمودن و تامل و رفع و  
 دفع کردن مفاسد مانند کسی که غمناک بود در زمین خوب باشد باشد و این  
 باور رساند و امید داری در او داشته باشد و اگر جامع آن شروط باشد این  
 عز و گویند که از بدترین صفات و میراث مانند آنکه کسی که غم باشد و زمین  
 مؤثر زاری بیک که اب باور شد با آنکه هیچ غم نباشد و توقع و امید داشته  
 باشد یا آنکه از زن باشد و توقع در و کدم داشته باشد یا آنکه زن بکرد و  
 توقع اولاد داشته باشد و این عین حق و محال است و از اینجا معلوم میشود که اکثر

مرد که او عالم رجاء امید داری میکنند با عدم استعدادهای برای تعلیم و تبحر  
 خوارهای اخلاق و میباید و تنقید تمام ایمان با اعمال صالحه و طاعات خالصه  
 معز و رافع میباشد چنانچه حضرت خاتم الانبیا فرمودند که الدینا من یزین  
 الاخرة و اگر با عدم جمع ایسا بدین شرط فضل الهی بوده باشد این انتظار را  
 نمی میکنند مگر رجاء پس بکنه او عالم رجاء امید داری بر رحمت الهی نباید باین زمین  
 دل خود را از خوارهای اخلاق و در پله و صفات مهلکه و غیره تعلیم نماید و تمام ایمان  
 در او بیاید و بهای طاعات و عبادات و کبر از ترس الهی او را سستی نماید  
 و باین امور بر عمل خود اعتناء و اعتقاد کند و اعتقاد فضل الهی داشته باشد و  
 در متلاسمید و با شد و را صاحب رجاء میگویند و رجاء را امید داری و ما در  
 است و اگر زمین دل و ملوات را اخلاق و در پله و صفات مهلکه و طلب و طلب  
 باشد و ترك اعمال و طاعات نماید و منهك باشد در رحمت و طلب باین وجود  
 این مل جل بگوید امید دارم بر رحمت الهی این حق و عز و رات و در او عالم رجاء کاذب  
 است چنانچه حق نعم میفرماید بدان رحمت الله فریب من الحسین یعنی حقیق که رحمت  
 خداوند بیانات بر یکو کاران و در این بود که میفرماید بدان انوار الدین هاجر  
 و جاعده را به سبیل الله اولئك یرجون رحمة الله یعنی کسانی که ایمان میداد  
 رسول او بودند و مهاجرت کردند و مجاهد کردند و در او خدا بنص و مال  
 انما یند که با است امید دار باشد بر رحمت الهی و بعد از حضرت صادق  
 معمر کردند که گروهی چند از شیعیان و موالیان ثامن علیه مرتب می شوند و  
 میگویند ما امید داری بر رحمت الهی دار بر حضرت فرمود که دروغ میگویند انما  
 موالیان ما نیستند بار و حافظ خود مانع شده اند که ان می کنند که امید دارند  
 هر که امید بجزی دارد از برای تحصیل آن کار میکند هر که از چیزی ترسد از آن  
 کویان میباشد بدانکه صد رجاء باس از رحمت خداوند عبادات و ان از مکار  
 کبره است قال الله ثم من یقنط من رحمة رب الا الضالون و لا یاس من روح الله



الا انهم انكافون عما انكافوا من انكرافه وعذابها استجابتوا له  
 پس بايد مؤمن نمايوس از رحمت خدا باشد و اين انكرافه باشد بلكه بايد  
 همیشه با حق در جفا باشد و متصف با حق و وصفه بود باشد جفا خدا  
 عالم مي نمايد و در وصف ثوبين بدعون رتبه حق و طعنا بدعون رتبه جفا  
 و انهم بايد دانست كه مؤمن بايد خوف در جفا و حق او مساوي باشد بخوي كه اگر  
 موازنه نماند بهر يك بر دكري ربيع نداشته باشد همچنانكه از اجار بيار ظاهر  
 ي شود همچنانكه در وصا ياي لغات بهر خود كه فرمودنداي بهر نرس از خدا  
 ترسيدن كه اگر بياياد را احبات ثقلين هراينه مذاب كنند و را بايد وار  
 باش بخدا اميد داشتني كه اگر بياي او را بجاء ثقلين نور ارحم كنند و بيا مرزدان  
 حضرت صادق مريد است كه فرمودند كه بدو مريد بودند كه بخت بدو بخوي  
 مكرانكه در قلب و نور خوف و رجاء است بمرتبه كه اگر موازنه شوند بهر يك  
 بر دكري و با حق كنند و هر كدام خوف را غالب باشد و بترسد كه خدا بيايد  
 فكر و دي بر د و دست همتا لحي نمايد و در آثار و احبار دارده در رجاء و در  
 و ست رحمت كامله و اگر رجاء را غالب باشد جفا خدا و را كز خلق رجاء  
 كاذب كه در حقيقت عز و در ميباشد غالب است بايد محالجه ناي خود را بيقود  
 عقوبات الحق تذكر ايات واحاديث خوف و بعد بد و وعيد و در حال طعنا  
 و تر دكراجل بايد رجاء و اميد داري و كان بكون همتا لحي غالب باشد بيا بخر  
 بعض علماء اخلاق بصرح بان نموده اند ريزا كه خوف مدوح است بعلت آنكه با  
 بر عمل ميشود و در آن حال عمل منقطع شد و وقت آن گذشته قدر ۲۸ است  
 در هاون و سكا و سهل انكار است و در امر معروف و نهی از منكر و ان از ملكات عظيمه  
 و اكز مفاسدي كه در عالم مترتب شد و ميشود از اين صفت حبيبه است و لهذا ايات  
 و اجار بيار در مدت آن وارد شده است قال الله ثم لولا بهانهم الربا بخون  
 و الاجار عن نزلهم الاثر و اكلام الحق لبسنا كما و اصنعون و قال رسول الله

۷  
 فصل

مان

مان فرمودوا بالعاصي و بعض من يقدر ان يكر عليهم فلا يفعل الا بوشا ان يميم الله  
 عذاب من عدا صوفي بهر غري بنشد كه يك معاصي بشوند و حال آنكه موده باشد  
 و ايشان كسي كه منع كند ايشان را وضع كنند الا انكه متوقع است كه عذاب الهی  
 هم ايشان را زود كند و قال ايضا ان الله يفيض الوهن العنيف الذي لا يربن له قبل له  
 و ما الوهن الذي لا يربن له قال الذي لا يربن له الكرهيني بدو رستني خدا دشمن دارد  
 مؤمن صغيري را كه دين نداشته باشد سوال نموند كه مؤمن ي كذات تر موند  
 است كه هي از منكر كنند و في الحديث من ترك الحار انكر قبله و لانه صغيرت  
 بين الاجار يعني كسبه ترك كند انكار منكر را ان قبله است و در بيان پس از مرده  
 در ما بين زنده ها في الحديث امرنا رسول الله ان نلقى اهل العاصي بوجه منكر يعني  
 امر كرد ما را رسول الله كه ملاقات ما بم اهل معصيت را بترش روي و لبار  
 در مدت و نهی از ان بعد تر است و خدا اين صفة و زيله امر معروف و نهی از  
 منكر است و ان الجانب بركانه ناس موجب كفا في مثل اني و ذكر خواهد شد انهم  
 و ايات و اجار و ابر و جوبان بيارا ت قال الله ثم ولكن منكم ان الله يربن  
 الى الجند و يامرون بالعرفه و نهون عن المنكر في الحديث ان الامر بالمعروف و  
 النهي عن المنكر سبل الانبياء و منهاج الصالحين و من عينه عظمه بها بقاء الفرائض  
 و بمن المذاهب و يحل الكتاب و يرد الظاهر و يبر الارب و ينصف من لا عداء  
 و يستقيم الامر ما كروا بقلوبكم و انطقوا بالسنكرو و حكوا بها جنانهم و لا تخافوا  
 في الله لومة لائم فان اعطوا و لا الحق رجوا فلا سبل عليهم اما السبل على الدين  
 بظلمون الناس و يعنون في الارض بغير الحق اولئك لهم عذاب عظيم يعني اربيع  
 و نهی از منكر و بقر انبياء و صلوات است و من عينه عظمه اب است بواسطه ان ساين  
 فرائض برپا ميشود و بواسطه ان اين ميشود مذاهب و ملائكي خود كتاب  
 ي شود و تقير ميشود زمين و انقام گرفته ميشود از اعداء و امورات مستقيم ميشود  
 پس انكار كنند منكرات را بقلوب خود و اظهار كنند بدی اظهار ايمان خوي خود

و وليه ۲



کند با آنها چه می نماید و در راه خدا از ملامت کنند خوف و تقوی می کنند  
 و واجب است بر معرفت و نهی از منکر بجهت شرط اول علم بعبودیت بودن معرفت و منکر  
 و بین منکرات پس واجب است بر معرفت و نهی از منکر در صورت جهل و عدم  
 علم و احتمال اینکه این فعل صادر شده مباح بوده باشد و حق فاعل دور و غریب  
 تا اثرات پس هرگاه بداند که ناپاک است و واجب خواهد بود و هرگاه  
 بعد تا اثر او را و جوب و جوب است و نهی از منکر است از امر معروف و نهی از  
 منکر پس واجب نیست با عجز و عدم تکن و هرگاه خود بتواند منع نماید  
 استقامت نیز عجز و ظاهر و جوب استقامت است و هرگاه شک کند در قدرت  
 ظاهر عدم و جوب است و در حکم عدم قدرت است خوف ضرر بچند یا برضیحه  
 چهارم آنست که مأمور یا مأمور مقتضی معصیت باشد پس هرگاه ظاهر شود از مأمور  
 و نهی از امر ترک و عجز بر عدم معصیت منع لازم نیست و همچنین شرط شد امر  
 و ناهی بلوغ و عقل پس واجب است منع بر طفل و مجنون و هم چنین شرط بلوغ و عقل  
 در مأمور و نهی مکرر چنانکه صد و دان فعل قبیح باشد و عجز من شارع ترک  
 آن باشد مگر چه فاعل مجنون یا طفل باشد مثل سوزاندن دران یا عجز  
 کردن ضرایح مقدسه العباد باقی که در این صورت نیز منع لازمست بر مکلفین  
 اگر چه بر مجنون و بی عقل باشد و شرط نیست در امر و ناهی عداوت پس هرگاه  
 فاسق باشد بلکه فاعل همان معصیت نیز منع لازمست و هرگاه منع نکند و معصیت  
 کرده است یکی اصل مدد و آن فعل دیگری عدم منع دیگری از آن بلی سزاواران  
 که امر و ناهی مایل باشد بلکه خوف خلق و عداوت و علم و قوی النفس باشد تا  
 آنکه مترجم نشود از بعضی چیزها بلکه در حق او گفته می شود و هم چنین شرط دار  
 است که قطع طمع نماید از ناس زبیرا که قطع مانع است از امر معروف و نهی از منکر نقل کرده اند  
 از بعضی مشایخ که گوید داشت و هر روز از نقاب که همایه او بود چیزی می گرفت از برای  
 کریم تا آنکه از نقاب منکر می دید آمد در خانه و او را کریم را از خانه بیرون کرد

و رفت نقاب بر آویخت و بر او درشتی کرد و نقاب گفت که هر که بر من لعن می کند  
 اول کریم را از خانه بیرون کرد و قطع طمع از تو کرد و بعد در مقام منع تو را می بیند  
 در امر معروف و نهی از منکر مراتب چند متنازل است از تعلیمات این معنی که باید نایب  
 اگر چه داشته باشد آن معصیت داده و اظهار لبان است بطریق موطن و بعضی  
 و عجز نایب الا بر فالایر با آنکه برسد میر به درشتی و تند و اگر بعضی اظهار کرد  
 و اعراض و مهاجرت منع پذیر شود و دیگر اظهار لبان لازم نیست بنوعی است بطریق  
 فقر و غلبه مثل شکستن آلان لحد و لب و در بعضی شرایخ و خواه و جابزات و قول  
 در دایره بدون اذن مالک از جهت شکستن آلان لحد و لب خواهی خواهی چهارم رزق  
 است بدست باقران بد و ناپاک می بینم زدن یا شکستن شود پس هرگاه نهی از منکر  
 موقوف بر بدن باشد لازماً زدن و جابز نیست قتل از جهت نهی از منکر و امر معروف  
 مکر باذن اما در جرح خلاف است لحد و الحاق بقتل است و مرتبه اول که انکار  
 قبیح باشد در همه احوال لازمست لکن در سایر مراتب ترتیب معتبر است این معنی که  
 متقل نباشد از مرتبه ساجه مرتبه لاحقه مگر بعد از توقف مرتبه لاحقه و جابز  
 نیست از برای امر و ناهی تقصیر و عجز از معاصی بلکه هرگاه بدون عجز و تقصیر معلوم  
 شود صد و در معصیت منع لازمست و الا فلا والله الموفق **فصل در معرفت**  
 و تبعادات و آن نیز از صفات ذمه است و از ثمرات مداوت و جهل و عداوت  
 و عنایت ایما مسلمین نه اجماعاً لئلا یبطلان الاکانا خارجین من الاسلام و  
 ایما سبوا الی کل اجهه کان السابق الی الجینه يوم الحساب عرود مسلمی که از یکدیگر  
 هجرت نمایند در سر و روز که در مقام صلح بر نیایند تا سلام خارج اند و کلام  
 که سبقت نمایند در صلح او سابق خواهد بود و در بعضی در رد و حساب و دید  
 حدیث و دیگر روایت که می گویند لا یحل المسلم ان یهجراً معاً فوق ثلث یعنی حدیث  
 از برای مسلم که هجرت نماید بر او در بعضی خود را بیش از سه روز و اخبار و الترحیم  
 از هجرت و تبعاید بسیار است و ظاهر آنست که است و در بعضی محلها بصورتیکه







من قال غايده بكم بنادرت كد معاكرون باقاو بالجلال طفت بدروماد واجب  
 بسو كرا من كند او ملازمی حرات مختلفان اگر چه اخیر از مسجبات باشد بكم  
 سبغی از علماء دكر كد ماند كه جان بنیت از كتاب بنی از مقامات و مسجبات بدو  
 اذن اخا و دلیل داضی بر این قول برنموده ایم اگر چه لغو است و معرکه مخالفت شود  
 میان بدروماد و مثل اینکه یکی از آنها او را چیزی دیگری منع نماید و این برادر  
 اینست كه اهتمام نماید با صلاح بینا بنوی كه در مقام و بدل اید و اگر ممكن نباشد  
 محقق است بنیت و الله العالم بدانكه حق برادر و بزرگ از عظیم است بر كوكبك و بنی  
 محافظان و ان و ذالبنوی حق كبر الاخرة علی سبب هم كوی الوالد علی ولد و حق هاء  
 نیز از حقوق عظیم است و مرامات ان بها امكن مطلوب بر عووبات و شر و احسان  
 بار است و لا و علا و لا و لا انما بكم شر و این است كه حق حساب بر مرمان است كه است  
 او كنه بكم است كه محمل ادیتا و بنوی و مدد در حساب بر مرمان است و در بعض  
 اجازت حدید شد بجهل خانه از مرجات و مرمان ان احوالات و الله العالم  
**مصلحت بكم مرمت** دیا ان بكم كج و مدد متعبت و دیا و كون بان از برا  
 مر كس كه اندك شعور داشته باشد ظاهر در عووبات و مضایع بر بنیه و بیان بنیت  
 و كس چون نفس مان و شیطان و بنارا و در نظر ها جلوه داده اند و عقل و مشورا  
 از ملا حظت مضایع و مضایع ان مرمت شود بكم است و الله العالم  
 و مواظب مضایع چند كه موجب بنیه غافلان و كشتگان و ادوی جبریت و ضلالت  
 كود كه ايات و اجازت بسیار از حقه بنیه غافلان بر مرمان و ند عالم و اهل بیت  
 عصمت و طهارت و مرمان شان دارد كد بد قال الله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا  
 كما انزلناه من السماء الاية و قال انهم و لا ان يكون الناس امة واحدة الاية و قال  
 رسول الله لو كانت الدنیا بعد من بعد من مضایع موصوفه فاسی كافر منها شریر  
 ما و قال انهم الدنیا ملعونة و ملعون ما فيها الا ما كان الله من اجمع و الدنیا كبر  
 همة طلب من الله و شی و از مر الله قلبه اربع فضائل مما لا یقطع من ابد و شعلا

كه مثل ارقام و انار بیاید  
 ملوك خود در وقت

۲۲  
 حینا

عین

خدا بد و فقر الا یا الفناء ابد و ملا لا یلغ منها ما یدان قال انهم اجمعوا كل العیون للشد  
 بد و الخلو و هو یسی لدار الفناء و قال الله انما الدنیا و ان كل حظك و قال الله  
 من اجبت و یا اجمع با حن و مر اجاب حن با حن بد بناء فاشد و اما بنی علی ما یفیه و مر  
 علی مزینة فوق علیها و قال الله ان الدنیا و ان كل حظك و قال الله ان الدنیا و ان كل حظك  
 قد عزت فقال هذه الدنیا و قال ان الله لم یخلق خلقا لیر من الدنیا و ان كل حظك و قال الله  
 من دلفها و قال الله الدنیا دار من لا دار له و قال الله و انما یسی من لا یقین له و قال الله  
 ما فی الدنیا انما مثلی و مثلها كمثل ركب و ضت له خیرة فقام فخطب و راح و تركها  
 و قال الله انما احذر و الدنیا فانها من هاهنا و هاهنا و ما روت و قال الله یسی من  
 و بل العیون الدنیا كیف یوت و تركها و یا منها و تنزه و یقین و انما یقین و بل العیون  
 كیف انهم ما یكبرون و نارا همت ما یحیون و جاء هم ما یومدون و بل العیون  
 و الله یأمر و الخطایا عمله كیف یفتخ صدایك بنیه و قال الله انما الدنیا و انما یسی  
 البحر و انكم الدنیا فلا تحذروا و انما یسی الله من العیون یا موسی و انما یسی  
 و لا و الظالمین انما یسی لك بدار الخیر منها حلت و نارا همت بكم فثبت الدنیا  
 علی الاصل بل یسی منها نعمت الدنیا و انما یسی الله یا موسی لا تزن الی حب الدنیا فعلن  
 فانی كبریر می باشد عیون منها و قال الله انما یسی الله بعد و انما یسی الله الدنیا  
 ما اصنف من دار من صرح بها ما ان من سقم منها لدم و نارا همت فها من و من استغنی  
 منها من و حلها حساب و نارا همت العیون و قال الله انما یسی الله الدنیا كیف  
 الحمة فالیق منها و انما یسی الله النافع یحذر ما الرقیل العیون و انما یسی الله  
 الجاهل و قال الله و وصف الدنیا ما اصنف دار و انما یسی الله و انما یسی الله  
 حساب و نارا همت حساب و انما یسی الله و انما یسی الله و انما یسی الله  
 فانه و من یسی الله و انما یسی الله و انما یسی الله و انما یسی الله  
 ارضی الدنیا فلیحسب الدنیا یسی و یسی و یسی و یسی و یسی و یسی و یسی و یسی  
 حرك و لا یقل و انما یسی الله و انما یسی الله و انما یسی الله و انما یسی الله

بعضی  
 من لا مال له و لها  
 یجمع من لا عقل له  
 و علیها یعارى من  
 لا ظلم له و علیها یحسد  
 من لا افعة له

۷ و انما



والتمسوا من الله ما لم يزلوا يفتنونهم من الظلمة الضيقة وقد اسلمهم  
 الاولاد والاهلون فانقطع اليه فلبس من رغب الدنيا ومن لم يلبس منها انكسار  
 ولا انحرال وقال لهم انكم ستقوى الله وتترك الدنيا التامة لكم وان كنتم لا تقوى  
 تركها الملية اجسادكم وان كنتم تريدون محبة الله فاعلموا ان محبة الله لا تكون الا  
 بالموت بطيئة وفان لم يلبس بمغفول عنه وقالوا سبحان الله ان الدنيا قد اقبلت مدبرة  
 والاهل قد اقبلت معبلة ولكل واحد منها بنون فكونوا من ابناء الاهل ولا تكونوا  
 من ابناء الدنيا ولا تكونوا من ابناء الاهلين في الاخرة الا ان الواحد منكم  
 يعلو الدنيا فيخذل الارض بساطا والارباب مناسدا والماء طيبا وترضى من الدنيا بقرظها  
 الا من اشتاق الى الجنة سلا من الشهوات ومن اشتاق من ان يرجع عن الفحشاء ومن  
 نصدق الدنيا كانت عليه الصاب الا ان الله جاد اكن راي اهل الجنة والجنة  
 محمد بن دكن **باب في احوال الساجدين** شروهم ما موزع فلوهم فخر في انفسهم  
 عفيفة وعراجه خفيفة صبرا اباما قلبية مضار وايضا راحة طويلة اما القليل  
 فمما وزن انهم يجرى مومهم على جندهم وهم اسجاردون الى رجب وسبعون  
 فكان رعايتهم راما النهار فخلوا من ابره اقباء كما هم القلاح عند ايام الموت  
 اقباءه ينظر اليهم الشاكر فيقول من هذا ما بالقوم من من ام خولوا اقتدوا بالقوم  
 امر عظيم من ذكر الدنا واماها الى عزة ذلك على الاخبار يدانك دناي مدوم مباد  
 است ان هر جزيه كباغت بعد ودرى ان خدا كرده هر چند كه ناز و روز باع  
 باجها ديا انفاق باسندت باشد وما نند انهاره كه مقصودش از ابرها رضاي الله  
 بناشد وهر جزيه كه باغت قرب رضاي الهى شود ان عين عزت است هر چند  
 كه مال و عدم و حتم و غاهاى وسيع و خواها بود باشد كه مقصودش از ابرها  
 رضاي الهى باشد و انيم بدانكه محصل دناي و محبتان هر كاه بطريق حرام بود و ان  
 حرام است والامباح است اگر چه مروج راز صفات نقيضات مثل محصل ما  
 بسيار زياد برتر در حاجت لا لغرض شري پس نه در دنا از صفات كاليت

عنه

در باب 3

مند و برات نه از صفات لازم و از انچه معلوم شد حال حب و باست و بجا و خواها  
 و بر اكه ايجاز هر كاه بطريق حرام باشد بجا و نيت والامباح است كه ملكه اكره و نيت و نيت  
 شري باشد و راجع است ملكه كاهي و اجبه شود و اما العار **فصل في** **در باب 3**  
 است و ان انعمات در مرتبه و ان معاصي كبريات با اتفاق جميع علماء و ايات و راجع  
 در مذهب و اني از ان عهد خطا فرود نواز است قال الله ثم قول للمصلين الذين هم من  
 صلواتهم ساهون الذين هم براون و يتعبدون لما عرفت و قال الله من كان يرحمنا  
 فليعمل على ما نحاول لا يشرك بعبادة ربنا احدا قال الله الذين هم براون الناس على  
 يد كرون الله الا قبل ان قال رسول الله م اخوت ما اخات عليكم الشرك الا صغير  
 قالوا وما الشرك الا صغير قال لا الا يقول الله ثم يرد العتبة للرايين او صبر للملوك الذين  
 كنتم تراون لهم فانا نزل و اصل عهد و ن عندم الجرا و عندهم ايضا يقول الله ثم  
 من عمل ملاما اشرك به من يعضو له كره و اناسه بهي و انما اخي الاعيان عن الشرك  
 و عندهم ايضا لا يقبل الله علفا فيه معكارد و زواربا و عندهم ايضا ان المراقب يبارى  
 يوم القيمة با كافر با فاجرا با عاد و يبارى كل من ملك و خطا اجره ان ذهب فخذ اجره  
 من عمل له و كان مع يكي ضيق له ما ييكين قال الله من اخوت على اني اشرك اما  
 انهم لا يعبدون و من سواد لا سواد لا فراد لا جوا و كنهم براون با الله و عندهم ايضا  
 سباق على الناس زمان محبت فيه سر ازم و محبت فيه علايتهم طعان الدنيا  
 لا يربون برها مند برهم يكون دينهم ديا فلا جالهم عزت معهم الله عقاب  
 من دعونه دعا الزين فلا يستحق لهم و عندهم ايضا ان الملك لا يصعد على العبد متهما  
 به فاذا صعد محبسا ثم يقول الله ثم اعملوا هان حين ان ليس اباي را و الاخبار  
 الواردة بهذا المعنون كثيرة و عن ابي المؤمنين اعملاق عزم يا و لا سمعة فانه من  
 ليزا و وكلا الله الى من عمل له و عن الباقر الايتام على العمل الشد من العمل قبل و ما الا  
 على العمل قال جيل الرجل بجله و يتقن سقفة الله و حله لا شريك له فكيف له سر ازم  
 بل ذكرها فكيف له علايته ثم يذكروا ما نفي و يكبت له ربا و عن الله من اراد الله

حبطه و



بالتقليل من حله لظهور افعاله اكثر مما اراد من ابد الناس بالكثير من خلق من خلقه بدو  
 من الله الى الله الا ان يخلق من عين من سمع وقلوبهم لبيان البصر به ملك باعبار ابا ابو  
 الرضا فانه من عمل لغير الله وكله الى من عمل له وقالوا لعلوا الركن هذه ولا يحفلوا لنا  
 فانه ما كان لله فهو لله وما كان للناس فلا يبعد الله وقالوا الرضا لهدى عرفة  
 باین رفته اعلوا البصر بقاء ولا سمعة فانه من عمل لغير الله وكله الله الى من عمل له الى غير ذلك  
 من الاخبار ودر مذمت ربابه این مکتوبات که شخصی این حضرت پروردگار  
 را پست تر از حضرت شمرده ان بیدگان ضعیف بود که قادر بر تنفیذ و مکرر کند و در  
 یکی از مکتوبات صمد بگوید که ان خدا را بفرموده باشد چنین کان کند که قدرش این  
 بنده را متعاضد است از خدا بیشتر و عبادت او از خویش بفرموده خدا بفرموده و کدام  
 استحقاق پروردگار عالم را از این است بدانکه بگوید یا در اصل ایمان و اصل است  
 اینکه الی اسلام یا ایمان کند از حجتی که مقرر است در اسلام و در واقع خدایان  
 باشد و با در اصل عبادات مثل صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و غیره و با در شرائط  
 و اجزاء آنها مثل وضو و غسل و تحنات و با در وصف آنها است مثل طهارت  
 قرات در کرم و سجود و تحنات و با در افعال حقیقه آنها است مثل توف و خوان و در  
 اینها امر است در هر مرتبت معلوم بلکه مشر اول موجب کفر و معصود و در ان جهنم است و با  
 اتمام موجب کفر میشود لکن باین قسم از حرام و باطل است باینکه بگوید  
 قسم از حلال است از حلال است و با اینها که می تواند بگوید بگوید یا باطل و باطل  
 قرأت در کرم و سجود و تحنات و با در افعال حقیقه آنها است مثل توف و خوان و در  
 اینها امر است در هر مرتبت معلوم بلکه مشر اول موجب کفر و معصود و در ان جهنم است و با  
 اتمام موجب کفر میشود لکن باین قسم از حرام و باطل است باینکه بگوید  
 قسم از حلال است از حلال است و با اینها که می تواند بگوید بگوید یا باطل و باطل

و کاهی واقع میشود  
 بقصد ریا و قصد  
 و رتبت

این

این است که این عوام باشد و باطل و لکن در این بر نعمت نفس و نقصان نفس میکند  
 زیرا که کمال نفس و رتبت که مدح و ذم نفس در رتبه او مساوی باشد و عوام  
 نمی کنند بقتل حریب یکی از شما میباید با راجع را ظاهر را می باشد مثل  
 اینکه نقد کند در آنها رتبتی اقتدا میز با اذ قلیل میز با یا صمدی تا بدین  
 گرفتن باب سر و عیال آنها که ذکر شد کلام در ربابه در عبادات بود و اما ربابه  
 در عبادات پس ان کاهی حرام است کاهی مباح مثل ربابه در لباس خوب و لباس  
 بوی خوش و نگاه داشتن خدم و غلام اما مال لغایب اگر بقتل آنها را تنفیذ  
 خلق و الهام رتبتی و الهام رتبت خدا و عزت در رتبت خلق و رتبت بود باشد  
 عیال را و در اگر بقتل نکند و تقاضا سازد او و عیال باشد حرام است و چون معلوم  
 شد که ربابه از امر من مملک و از رتبت غنا باشد است از رتبت ملاج ان و ان  
 بر او ان و در نوع ملاج است یکی ملی و دیگری ملی اما معالج ملی بر طریقان  
 است که می کنند در رتبت و موجب رتبت که رتبت سیب می باشد و رتبت سیب  
 سیب را با حجت مدح و کراهت ذکر باطلع و اشتق و رتبتی است که در رتبت و در  
 است پس عاقل باید نامش کند که مدح و ذم دیگران ضرر و دفع بحال و ندارد  
 و باعث خوبی و بدی او در واقع نمیشود و اگر مریض شود و یا محله نفی بران نمیشود  
 بشود و مقابله نمیکند با ضرر بوی و آخری که بر ربابه رتبت می شود و اما باطلع پس  
 از صفات رتبت است و رتبت میشود بر او مکرر ذلت و خواری و عیال می شود و در  
 ناس و این باید مؤمن مؤمنه فکر نماید در رتبت دیگر بر ربابه رتبت می شود و در رتبت  
 و آخرت و باطن خود خطاب کند که ای حق بگویند و عیال ایمان بنویسند و در رتبت  
 که عبادت و طاعت حق بجا نرود و مکرر از آنها سعادت ابد پروردگار  
 منبخر نهاده شد مدح و ثنای بندگان ضعیف سودا میکند و با مبدا نفوذ و در  
 مردم میفرود و عبادات خود را فاسد و باطل و ضایع میسازد و خود را  
 عذاب الهی میگرداند و میگوید که با خالق خود با این حال استقامت میکند و تحصیل



ربهای مردم را بواسطه طاعت ربانی خدا میبایست و از خط و دشتی خداوند علی که از تو خراسته  
 بآنند از حق از مردم امید مدح و نفع داری و از نعم الهی انوری که نداری و عیبی که از حق  
 نزد تو بی اعتبار و از حق بدستگاری بی اعتبارات و عیال که بر تمام اختیار و او در حق  
 قدرت اوست و کلید ابواب منامد و روحانی و دست مستی و دلخای هر بندگان  
 مسخر او دارد و تمام خلق منظر از او ماست و اگر بالفرض تمام پادشاهان و رؤسای  
 و سلاطین و وی الامتار را به جمل و حشم بلکه تمام اهل عالم را به اتفاق نمایند و خوا  
 هت بر نفع اینک سر موی خری که بر سر شاند بی فضا و قدر الهی و بدو حق است پادشاه  
 نتوانند علاوه بر اینکه سپید شدن عیانت و پادشاهان برای خدا عبادت و خطرات  
 انچه معلوم و آنچه از مردمان منظر است حصول آن محالی و موهومات و بیابا باشد که حق  
 ربهای تو را بر ایشان ظاهر گرداند و بر تقدیر که ظاهر نشود و در دام ندایس تواند جز  
 بنت که ایشان زبان بدح و دشای تو کشاید با از ایشان نفعی نتورسد و بر تقدیر  
 که نفع نتورسد هر آن خدای و مذک و مشو به صد هزار مت است با وجود اینها هر که بر با  
 مبتلا است همه در دهنما تر از دل و مشویش الخواص است همه مقصود او ربهای مردم و دلخای  
 ایشان است و هر کسی را خواستی و هوای و هر بدی را میباید و ربانی است و دل مردم  
 بآنکه چیزی متغیر میگردد پس بپوشیده باید متوجه بوده باشی خوشودی ایشان را داشته  
 باشد چون طاعت را از خود بر نمایی بکنی جمعی بکرازا و مر میخطند و چون دل یکی را  
 جویند دیگری را از دل شکسته میگردد و با هم انعام چنانکه اخبار و اما بد شاهد  
 و بجز به میان و ثبات هر که دشوار ربهای خدا بر داشته و طالب ربهای مردم  
 باشد خدا و خلق او را دشوارند و اعدای از او را خوشی باشد و هر که رفا و  
 خدا را بر ربهای مردم مقدم بدارد و هر او را دست میدارند و همه آنها متعلق  
 مایه یا است خاصه را با او میسازد عقاب و عذاب بعد و نهایت است پس چون عاقل این  
 امور را متذکر شود و دشمنی بغنی خود نباشد و فی الجمله یا آنچند او را روز جزا داشته  
 باشد غالب آن است که فقلت او نایل و طبع او از ریا متفرق و منجر میشود و اما معانی

همی است که خود را عادت دهد بر نهان داشتن مبادات و در حکام عادات و در مردم  
مردم بریند و همی آنکه معاینه خود را از مردم نهان نماید و قانع شود با خلایق  
بر عبادت او و نفس او دیگر خواصی که از مردم را با مال او کند و اگر آنها هم فانی  
علاج او مختصات همچون اتوم و فار و خام که ترک جب و نیات و الا با وجود  
و بنا در قلب انسان عادات بهشت است بهیچ لذات فانی خلایق و عمل سیرت  
و مثال او مثال شخصی است که در بلی و مرغی نشسته بود و مهورات مشغول ذکر باشد  
و با حضور قلب عبادت نماید و رانای طین و چوب بر روی آن وقت جمع شدند و  
بلند کردند و این شخص حضور قلب را از ماندن در خوات و توجع ایسان شد و چون  
مشغول شد بزم جمع شدند و چند آنکه امیاز را بر اند فانی بکرد و شخصی رسید و با گفت  
ای برادر تا این درخت باقیات از این جانوران خلایق ممکن است اگر خلایق میخواهد  
درخت را بکن چنین کرد فارغ شد و در چنین ای نفسی که خواصی توان شتاب و با وج  
جاء و عزت خلایق ناشی می کند و بخت و نیای و پشه دار و مرغان خواصها و  
چنانها از دل خود بکن فانی که از این بار اس کل خطبه بد آنکه صد را با خلایق و بر  
است و آن منزله است از منازل دین و مقامات از مقامات مومنین بلکه کبریا  
و اکبر اعظم است هر که توفیق وصول بازا یافته بر سه عظمی فایز گردد و هر که مؤید بخیر  
ان شد براهیت گیری رسید چنانچه این باشد و حال آنکه ان سبب تکلیف پیروی  
انسان است قال الله ثم و ما الر و الا لعبد و اعه مخلصین لا الذین و قال الله فمن  
كان بر هو لغا و تر فلیعل علاما لما لا یشیر له بعبادة و تر احد او فی الحدیث ان فی الاظلام  
سر من سر او اسوق مع قلب من احبه من عباده و فی النبوی ما من عبد یخلص العلة  
اربعین يوما الا طهرت یا بیج الحکمة من قلبه علی السان و من ابنا فرما الخلع علی الا  
باه اربعین يوما الا نصدده الله ثم فی الدیناد بصره را تا و در اها و انت الحکمة فی قلبه  
والحق بما السان و قال الله ثم فی قول الله ثم لیو کر اکرم احسن علالیق یبقی اکثر که علی  
ولکن اموریکم و انا الامانة خیرة الله و انیة العادة ثم قال لا یبا علی العلة



بخلص شدن العمل والعماله العالی الذی لا یزال یبدل علیه اعدا لافه عز وجل و النبی  
 افضل من العمل الادان الیه هو المذکر الذی لا یزال یبدل علیه اعدا لافه عز وجل و النبی  
 ومن العمل الاخلاص جمیع خواصل الامال و هو موقوف فاعلم ان قول من یقول ان  
 قبل الله منه و مدعی عنه هو الخلق ان قبل الله من لا یقبل الله منه فلیس بخلص و ان  
 کرم الله ثم قال و ادنی حد الاخلاص من العمل طاعة الله لا یقبل الله منه و ادنی حد  
 به و تدبیر مکافات علیه لعل ان لو طالبه بوفاء حق العبودیه لجز و ادنی مقام اخلاص ان  
 است که بند و داد و دنیا از معصیت حفظ میکند و در آخرت از آتش جهنم نجات میدهد  
 بلکه قبول اعمال و صحت آنها موقوف باخلاص است بلکه خلاصی از یکد و مکر و جمل و بر  
 شیطان مسخریت مکر باخلاص چنانکه در این شریفه اشاره بان دارد عزیزت لا یغتر  
 اجمعین الاعباد که منهم الخلق و شاهد بر این حکایتی است که در اسرار الیقینات دارد  
 شد که در حق بود که جمعی از اهل بیتند و عابدی و دینی سراسر ایل بران مطلع شد  
 عزیزت ایمان او را بر او داشت که پیشه برداشت و دانست که ان شجر را قطع نماید و در  
 شیطان بصورت مردی باور سپید گفت که چاه بر روی گفت و در حق است که جمعی از کفار  
 بجای بر و در کار از اهل بیتند و درم تا انقطع نام گفت و در بان چه کار و گفتگو  
 میان آنها بطول انجامید تا امر بران مقرر شد که دست بگریبان شدند و عابد شیطان  
 را بر زمین زد و چون شیطان خود را عاجز دید گفت ظاهر است که توان عمل را بجهت تو  
 میکنی و منار برای تو عملی قرار میدهم که ثوابش بیشتر باشد هر روز مبلغ پنجاه  
 تو میکند و مرا بر او دارد و فقرا عطا کن عابد فزید شیطان را خود را عزیز قطع دشت  
 در گذشت و بخانه مراجعت خود و هر روز سجاده خود را بر میچید همان مبلغ در آنجا  
 بوده بهر میداشت و بصدق میکرد چون چند روز بران گذشت شیطان قطع  
 و طعنه را نمود و عابد در روز سجاده خود ان مبلغ را یافت پیشه را می داشته و  
 در حق گذاشت شیطان سله را و گفت باز بر سجاده امده اند و این دفعه  
 شیطان عابد را عاجز کرده بر زمین انکند عابد چنان ماند ان شیطان بر سید  
 این

این دفعه من عابد شد گفتم بواسطه انکه را بدانت تو خالص بودی و بجهت خدا قطع دشت  
 کرده بودی و این دفعه بجهت خود قطع کردی و دشت تو خالص نیست با این جهت من بر تو قضا  
 گفتم نسل اعدان بجهت من عباد الخلق **فصل** در صفات و احوال و اخلاق  
 قایم و انسان است با مخالفه ظاهر با باطن است هر معاصرت با ناس و بعضی بقبول کرده اند  
 انرا مخالفه ظاهر با باطن ظاهر از انکه در اریان باشد یا در طاعت باشد یا در شقا  
 با ناس باشد و آیات را چار و در دوزخ و منع ان مکررات و بدین مزاج ان عباد کفر  
 و نفاق و در دوزخ و در نفاق با این که در حضور کسی او را مدح و ستایش الحیا  
 و در حق و بیست خواجه فانی و در نهایت و بیچلانی ان اخراج مذمت ان کنی و در حد  
 ادب و با ناسی انکه میان دوزخ که با یکدیگر دشمنی اند و ستمانی و با اهل بیت  
 در دشمنی بگری موافقت کنی و خود را دشمن او و انانی او را بر همدارستان دیگر و  
 عین کنی و دشمنی او را در نظر من جلوه دهی و چنان مانی که تو هم پاری او میکنی و این صفت  
 ان مملکت عظیم است قال رسول الله من کاد و جهل و الذین کان لسانان من لسان  
 یوم القیامه و قال یوم یخرون من شر جهاد الله و الوجهین الذین یجاولان بوجه و  
 هر که بوجه و قال یوم یوم القیامه و الوجهین و الالف الساعه فقاء و اخر من  
 قد ام یلتیان نار حق یلتیان حله و یقال هذا الذی کان فالدیهام و وجهین و ذا  
 لسانین یمرت بذلت یوم القیامه و اوی آه ثم الی صبی یمریر لکن لسانک فی السحر  
 و العلانیه لسانا واحد و ملک قلبک فی امذرتک فتنک و کنی یماخر الایض لسانا  
 ثم واحد و لا سیفان و یخمد واحد و یخفی نا اذ که نزد میان و دوشن کردن  
 الحمار و دوشن با هر یک کردن مستلزم نفاق است زیرا که ممکن است که صادق باشد  
 در الحمار و دوشن با هر یک و هر که کسی از شرکی برسد و بجهت دفع شر او الحمار و دوشن  
 کند و مدح او نماید چنانکه که خلاف واقع باشد و با او مدار سلوک کند چنان  
 است و این صورت مستثنی است از حرمت نفاق بشرط انکه لابد و اجار باشد از  
 نزد و امد و سند با او و در ترک ان و ترک مدارا مظهر ضرر باشد از انکه ما

در نفاق

باید خیر است











بخطاب من حضرتها و قد جعل الله لها السبل في ملك سوى حلة اهل المعاصي ثم قال  
 يا اولي الابصار ومن الصم ما من من يغيب ولا يكتف ولا صداع ولا من الاذنين  
 وذلك قول الله ثم و كتابه و اما بكم من مصيبة بما كسبتم بكم و سبعون كثر في حال  
 و ما عفو الله اكرنا بواحد من الذين من الاجناد و انا اجناد مستفاد و موقوف  
 معصيت پروردگار موجب ملك و عثران و بوی و اخرویت و انك لا تحاله تا بری  
 شخصی مانع دارد مثل سموات که لا محاله تا بری دارند بلکه از اجبا و در سلب  
 و بلکه عزیزی بواسطه ترك اولی كن حشدا با شندی حكایت حضرت ام را که  
 بواسطه ملك ترك اولی که خوردن از بخور باشد حکومته از جهت بیرون رفت و چگونه  
 حلل و ن بود ناج کرات تا انکه دو بیت سال به بدین خود کرب تا انکه خداوند عالم  
 از او گذشت و توبه او را قبول فرمود پس هرگاه معامله خداوند عالم با صوفی احسن  
 باشد بجهت ترك اولی پس چگونه خواهد بود معامله پروردگار با غیر معاصی  
 لا نقد و لا حصی پس هرگاه شخصی مایل و مشغول خود نباشد و بعلت عقل رفتار نماید و  
 تفکر در این امور نماید و ملاحظه آیات و اجزاء و اوده در وضع دینی و مقاسد  
 معصیت برآید بامید هفت که از معصیت منصرف گردد و مایل به بازماندن پروردگار  
 نشود و الله الموفق و متد معصیت تقوی و دور و بر هر کاری و مراد تقوی و  
 این مقام ایان بر اجبات و ترك عثرات و در شریعتات و تقوی را افضل صفات  
 نقایه است و جامع جیب سعادات و اصل هر چیزی است از چیزهای دنیا و آخرت  
 و تواند و بنویسد از ویران بسیار است چنانکه از آیات و اجزاء مستفاد و مستفاد  
 و شود گفت و نم و بعد و صیبا الذین اتوا الكتاب من قبلكم و با ان انقوا  
 و قوله ثم ان یقرروا و اتوا الا بقر که کیدم بناد و قوله ثم ان الله مع المتقین و قوله  
 قول الله بیا بصلی که اما الکر و قوله بقر که و قوله بقر که و قوله بقر که و قوله بقر که  
 ان الله مع المتقین و قوله ثم انما یقبل الله من المتقین و قوله ثم ان اگر مکر مندا  
 اقبکم و قوله ثم الذین امنوا و كانوا یقوتون الله البشیر فی الحق الدینا و الاقر

قوله ثم یزنی الذین امنوا و قوله اعدت للمتقین و قوله من یؤثر الله من یؤثر الله  
 بر من من حب لا محبت و من یؤثر الله من یؤثر الله ان الله بالی الی الله و جعل الله لكل  
 شیء قدرا و من یؤثر الله من یؤثر الله و من یؤثر الله من یؤثر الله و من یؤثر الله من یؤثر الله  
 قوله ثم یا ایها الذین امنوا اتقوا و امنوا بر سوله بنی که کلین من رحمة و جعل الله  
 قشون بر و یغفر لکم و الله غفور رحیم و قوله ثم ان المتقین اجبات و غفره مستفاد  
 عند ملک مقتدر الی غیر ذلك من لایات در بها که از من و کرا لامار الوار و من المفا  
 و لكن یغنی ذکر و ایزد و افاض الکاد لا شائها یغنی فی نواله تقوی بقول و قد  
 محمد بن یعقوب الکلی فی من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله  
 اسرائیل و کان له فام و کان له فام و کان له فام و کان له فام و کان له فام و کان له فام  
 الانبیاء فاراد الملکان بیث و علی حاجه فی القاضی اجتنی رسل الله فقال ما  
 اعلم احد الا ان من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله  
 امرای من و علیه و لر یجد بدین الخرج فی لاجنه یا انی ان لسا خلف شیا  
 ام من امرای فاخلف فیها و یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله  
 کاره الخرج و کان القاضی با نیا و سنا من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله  
 ضنه فابن علیه خلف علیها لکن لم یفعل لاجن الملک انک قد عززت فقال اضع  
 فاک لست احبک الی منی ما بک فانی الملک فقال ان لراة لکن قد عززت و قد عززت و قد عززت  
 فقال له الملک طرما فیا الهی اما لهما ان الملک قد امری سرجک فاختولین یجیب و الا  
 مرجک فقال لست احبک فاضع ما بدا فاحذها فخرها و معه الناس فلان  
 انها قد ما تفرکها و تفرک و جنها الیل کان جازین متوک و عزت من الخرج و عزت  
 علی وجهها حتی عزت من المذنبه فانت الی بر فید برای غنایت علی بابها و یؤثر الله من یؤثر الله  
 مع انبارها و استلها من مضتها فخره و فرجه و ام علی الدیر و کان لاین صیر لکن یؤثر الله  
 کان من الخلد و اما حق برشتن علیها و انکلت موضوع الهام کانت فرجه کان لک  
 من زمان یوم را و ما عجبته و ما صا الی الله فابن محمد یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله من یؤثر الله

فاجبته











هر صغیر با همه در شرف است و صفات و احوال و مزاج از مظاهر و با طول و بکاء و حسن و  
و قلیل الی و ریاضت نفس تا آنکه در آن بداند هر که شوق در مصیبت و در مصیبت  
است کاید علیه مادی و عیال و لذت و بهشت تا آنکه بفرستد استغفار استغفار  
ما الاستغفار ان الاستغفار من غیره الی این و هر چه واقع علی ستمه عیان  
فما فی الثانی الغر علی رتبه العود علی رتبه الثالث ان قوی الی الخلو فی موهبت  
التالیس این علیک تبعه الرابع ان تنه الی رتبه مملکت منتهای قوی و حقها الخامس ان  
ضد الی اللام الذی یقت علی السوء فیدب الی رتبه یسوق الی الخلد بالعظم و منتهای الخلد  
و السادس ان تدبیر الی الطاعة کافیه و لایة العصیة بعد ذلک و سابع الی  
طریق تحصیل غیر و علاج مرض اسرار بر مصیبت است که می شود آنچه را که او در شد و است  
در هیچ در و به شدت عقوبت و عقاب و با عموما و خصوصاً و نام کند و به عیان  
و احکام و آنچه که برایشان دارد و شد و به عیان از کتاب رتبه الی قایل که در هر چه  
او طاقت عذاب الهی را ندارد و به شدت که شود و است و ریاضت منتهای و به عیان  
باز رتبه و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
این به عیان است و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
لا اله الا الله و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
البته یا عیان و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
جد و به عیان و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
فان جلاله بنا را بر این خطیة بنا که انما یؤمنون ان قوی و به عیان و در و به شدت و به عیان  
عالم را تا به رجوع از جمیع امور عیان است و به عیان و در و به شدت و به عیان  
اولیا و مقربین است و رتبه الله الی الله و به عیان و در و به شدت و به عیان  
مهمین مسأله و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان

این است که خضر را و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
و اجابت الی و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
قصید و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
شد و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
لخضر و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
امروز را ضایع کرد و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
و عکرات اینکه در بد شود و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
باز و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
و آمدنها و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
من حنائی و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
عند الله الی و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
خلفت و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
تلاها و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
یوم و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
امروز و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
نبطاک و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
نفس و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان  
و به عیان و در و به شدت و به عیان و در و به شدت و به عیان



پس و صفت کند نفس را بصفات اهل از جمله که از هر یک از آنها صادر شود و با آنکه از هر یک از  
 شد انداز و طالب طاعات و عبادات و سزاوار است که وصیت کند و را بنده در مائت  
 هر امر که می خواهد ترک شود و از این بوی و لایله و این حد و عبادت و از این طاعت  
 روی آن معلوم است که فضائل او منی ضال له هل انت مستور ان انا اوصیت حق قال له  
 و حق کما یقول الرقیل نعم یا رسول الله فقال له رسول الله اذا مت یا بنده بر مائت فانه یکت  
 فاصدق ان یکن بنا فانه منه و را بر مائت است که شخص را خطه کند ظاهر و باطن خود را  
 و صیغه مرآت و موافق این باشد که هیچ مصیبتی از او صادر نشود و هیچ راجع  
 از او آید از آنکه خود که موجب ندامت و ملالت شود و وقت مناسبه در اینجا  
 است که بت و تقوی را فرار دهد و از برای رسیدن عبادت اعمال را ضالی که از او صادر شد  
 در جمیع حرکات و سکنات و مکانات پس متذکر شود جمیع امور که از او صادر شد پس  
 اگر نمید که اخلال بر آنچه را بیان برای کرده و از روز و با طاعت الهی میرسد و سر و حد  
 به و در دکان عالم را بجا آورد و از جهت تقوی بر این نعمت عظمی اگر اخلال بر آنچه کرده یا آنکه فعل  
 حرام مرتکب شد عتاب کند نفس را عتاب شدیدی و ملائمت با بدو را ملامت زیادی و  
 توبه و انابه کند و هکذا در روز دیگر تا آنکه بفضل و کرم الهی ادب برای ملکت ترک مصیبت حاصل  
 کرد و زیرا که شبهه نیست و بی ثبوت محاسبه در روز قیامت و آیات و اخبار بران ناظر است قال  
 الله ثم دفع مرارین اعطى لى ما البقرة فلا تعلم نفس شئاً و ان كان متعالي جده من خرد  
 انما جاء و کفی بنا حاسبین و قال یوم یجمعهم الله جیفاً فیهم یا ملوا الحماة یا قعدنوه و اقره علی  
 علی کل شیء قدیر قال و وضع الکتاب فترجمه بین شفقین فانه و یقولون یا و یسئنا ما لهذا  
 لا یجاد و معین و لا کثیر الا احصاها و جدر ما ملوا ما فترجمه لا یعلم ربک احد و قال یوم  
 بعد ان الناس انما لیراها الله من یکسر کمال ذره خیل بر و من یبدا مثقال ذره شرار و قال  
 یوم یجزل نفس ما علمت من غیره و ما علمت من سوء لوان بینها و بینها اجدید و قال یوم یجزل

یا

باکت و هم لا یعلمون و قال یوم یجزل نفس کلهم اجمعین و اما یو بطون و قال یو لاه ما من مک  
 من احد الا و یسئل الله العالمین لم یسئ به و بینة جبارک لا یزحان و مک و در جانی مقدس  
 ان کل احد یوم البقرة لا یبرع مک ما من قدم حق یسئل من هو بها ان شاء و من جده به بلایه  
 و من ماله من ان کتب به فیما القته الی عزه و ذلک من الاجار و الدالة علی ثبوت الحاسبین و صحت  
 محاسبه و مرآت و در دنیا و جیهات از محاسبه در روز قیامت بگرد و عبادت که از اجار  
 بسیار معلوم میگردد و قال رسول الله حاسبوا انکم قبل ان یحاسبوا و من یسئل من یوزن و  
 انکم حاسبوا انکم قبل ان یحاسبوا انکم حاسبوا انکم حاسبوا انکم حاسبوا انکم حاسبوا انکم حاسبوا  
 و یزید ان کل یوم مکان مقدار حاسبین الف سنة و قال الکامل لم یسئ تا من یحاسب نفسه و کل  
 فان عمل حاسبه لیسرا فانه و ان طرسته استغفره منها و ان یسئله و فی بعض الاخبار یقولون  
 یكون للعامل لیسع ساعات ما عجبها بجماع نفسه و الله الوفاق و الله  
 و مرجع و بی نایت در حساب و مکان و بیشتر نیست در آنکه او از صفات ذمیه است زیرا که  
 انچه مقدار شد لا محاله رافع خواهد شد و جمع و در دیگر و اند و را و بیشتر نیست که از ترک  
 جمع خواهد بود و بعد از همه متذکر پس از این است که اگر از ترک ناید تا آنکه اجر مانع نشود  
 منقول که دلدی از بعضی ابر و ناک کرد شخص محوسب و گفت که سزاواران برای فائز است  
 که ما را بر آنکه جاها صل بعد از پنج روز میگذارد و الا نیکند پس ان شخص فرمود که این را چه  
 از او و من بعد جمع صبرات و آیات و اجار و بفضل صبر میگذرد و مکرات قال الله ثم یجزل  
 الدین میرا جرم یا حسن ما کا فو یجزل و قال و ذلک یوم یجمعهم الله جیفاً فیهم یا ملوا الحماة یا قعدنوه و اقره علی  
 الله مع الصابرین الی عزه و ذلک من الایات قال رسول الله ص الصبر یغنی الایمان و قال الایمان  
 من الایمان منزلة الراس من الجسد فلا یجد من لا یسئل الا یان لمن لا یسئل و در میان اینج  
 قال الخوارزمی انکم لا تدرون ما یجوزون الا بصبرکم علی ما تکرهون و قال ما من عبد مؤمن  
 بحسبه فقال کما امره الله ان الله و ان الله و اجبرون الله امری و فی معینی و المعنی خبر ما لا

و جمع  
 و جمع



وانت ماجور  
وان جزعت  
جبرت عليك  
المقادير  
م  
فوق  
فوق

ومن الاجر كاجر المبتلى الصاب واعطى الشكر

کاجر العظام المحبب والمعاد انما اكرم من لا يجر الحزن من الفلاح وقال ايم ماضيته على رب يا ربك  
فخرن عه بآب الزيادة ومن العدم من اعلى الشكر اعل الى اية بقوله عز وجل انما شكر  
لا يدرككم ومنه ما اتم الله على عبده من نعمه فرفها عليه وهداه لما يشاء من امره  
ويراد بالزيادة عند شكر النعمة لاجتناب المحارمة فاما الشكر فمما اقبل الله به العائين  
وعنه شكر كل نعمة وان عقلت ان مجددة عز وجل ومنه قال ابو حمزة موسى باسرى النكبة  
عن مكرى فقال يا رب كيف اشكره عن شكره وليس من شكر اشكره به الا ذاتك عليه  
قال يا موسى الان شكرني بين يدي ان ذلك حق ومن يقرب العبد من مولاه الله سبحانه  
عن يمينه يجب كل عهده شكره بقوله هادك وقال العبد من ماله يوم القيمة اشكرت بلانا  
فتقول الحمد لشكرتك فيقول لا اشكرني ثم قال اشكره الله اشكره للناس الى عندك من الاجار  
وظاهرات واجبار وجوب شكرات هي انك ظاهر اجبار تحقيق شكره بالانكشافات  
باجتناب محارمة فعل واجبات ومعرفة انك عرفت ان عندا ودي حالات واما شكرنا  
مثل قول الحمد لله فاعاد جودا وشايدك ان ينجي يادخت قول من كرهه من ان شكر  
السلبي وده باشد وظاهر ان استكركم خلق بغيره شاد مدح وهدا واما باشد واجبا  
وارده در ان محمول برناكدا استجابات بمعنى ما ناكده نعت پروردگار بهر مینه انجا  
در محال اگر چه در محال مرص وضر فانه وبل ابا و مصاب بوده باشد لا عند ولا بغير  
ان غمهاى ظاهره وباطنه وان قد و انفاه لا محقوها من بهر مینه ان بندگاشكر پروردگار  
منهم حقيقى والجب **فصل في** در عهد اعماد يا ضعف اتماد امور ان بر خداوند عالم در وقت  
واعماله بر مسائله المتخاوتين وشهنة فستك ان ادهلكات عبطرات وان محلات وشهنة  
مطلقات واز اين محترافات واجبار و ددم وضع ان وارد شد قال الله ثم ان الذين يظنون  
من دون الله لا يملكون لكم شيئا فانيقوا عنده الرزق والعبد و وقال والله عز وجل  
والارض وكل المناقضين لا يقفون ولا يجاروا واما العظم صدم من مبارى احد

فصل در معجزات

من دون الله عباد  
امثالكم وقال ان  
الذين ٢



اسخت

[illegible]

معدن و قوت و اعتماد بر دیگران و این قسم شایان باقی نیست هر چنانکه موکل در خصوصیات  
و شرائع از برای او است زیرا آنکه در کمال اشاء با آنها میکند یا در میندازد و عموماً  
خود را بر این شخص است و قوت نیست که در او باشد حالاً و بگذارد و قوتاً مثل حالاً  
فصل بنامه که اصل الفات بنویسد که ملک نیست در هر حال مگر ندارد و در جمیع  
امور خود توحید باید دارد و ثالثاً دانستن علمها و در هر حالت نیست که حالاً و باقی شش  
حالت است یا سبک بین بدی فاسل که ابداً ملحق خود نیست و فاسل هر نحو که خواهد بود و خود  
میدهد و فرزندان با الفات نیست که در آن فاسل هرگز نیست که در ملحق و در آنجا که نیست  
بگذرد و فاسل را از او شریک طلبد و از مقادیر و در غذای خود را از او نخواهد  
و در رسم ثالث بنا است که معاد تفرع را در آن میکند ثمة یا او کمال العالم مجال مثل فاسل  
میداند که این در دهر دارد و معاد در طلب خود بود و اگر دامن مادی را بگذرد و فاسل  
اولی میکند که این خواست میکند که فاسل را در خود هر خواهد داد و از این قسم بسیار اند  
من برای الوجودات و مرتبه انجاء و صد صیغیات و توکل حضرت را هم از این قبیل بود  
زیرا که بعد از آنکه حضرت را میبینی که داشتند که باقی میندازند و جبرئیل با او گفت که  
خواستی آن خداوند عالم را که تو را بجات بدهد فرمود جبرئیل من سوزی علمه بجائی و ظاهر  
است که اداء تکلیف جسم اولی شود و توکل مینماید ندارد باسی و طلب امور از اشیا  
عالم و نیز که مقتضای حکمت الهی اجزاء اشیا است با سبب و دلیلیان بجزی الاشیا الا  
بالاسباب مقتضای توکل این سی و طلب است از سبب عالم به مقتضای توکل و قوت و اعتماد  
بر خداوند عالم است بر سبب هر خداوند عالم هر چه در او را طلب و دنی با سببیکه  
مقرر فرمود است و اشیا را با آن هدایت فرموده از قبیل زراعت و تجارت و صناعت و غیره  
انها را هر چه است که نوع از قبیل را از خود نمایند و بجات غیره و دوزخ و اجزاء و کل در هر چه  
که اعتماد و توکل را بجامع مطالب و در وقت مسیبات بر سبب هر خداوند عالم است  
و با سبب الهیان در خواست هر چه از خداوند عالم و سبب الاشیا باشد و اعمال بدهد که خداوند عالم  
او را از جای دیگر بدهد و از این است که در جمیع نامند و برابر با سبب هر چه از خود



در میان نام خداوند عالم از مژده درسی و بیجا آمدن و در آنجا که فرموده باینکه انما هو  
 ترا بد خدا از عذاب بر عقل و فکر و معنایه بدلا زبا بود باشد زبان اعمال و عقول که  
 امر این شریک خدا را که در عقول نکرد و گفت تو را میکنم بخدا در حفظ او حضرت رسول الله بود  
 فرمودند عقلها و توکل می آید گفت پیغمبر را از بلند ما توکل را می شناسی بر بند کوفت که  
 و کار کنی کشت کن پس کبر بر جبار کن و در اسرائیلیات دارد شد است که موسی بن عمران را  
 روی داد بنی اسرائیل نزد او آمدند و گفت او را شناختند گفت فلان را علاج است موسی  
 گفت معالجه بد اینکم تا حدای واسطه را مرا مافیت بخشد پس ناخوشی او بطی را بجا آمد خدا  
 با وی فرستاد که برزت و جلال خودم قسم که تو را شفا میدهم تا بدانی که گفتند معالجه کن  
 پس بنی اسرائیل گفت بدو اینکه گفت بد معالجه من نایب او را معالجه کردی و عافیت یافت  
 پس خدا با وی کرد که بخواد که بخوانی توکل خود حکمت را باطل کنی یا بیزان من در دواها  
 و کجاها منتظر از فرار داده مردی است که یکی از زهاد با او بار از ترک کرد و در قله که معتم  
 و گفت از احدی چیزی بطلبم تا خدا روزی را بفرستد بنی است هفته چیزی با او رسید گفت  
 پروردگار مرا اگر مرا زنده و خواجه داشت روزی را بر پشت او لافش روح من بکن وی یاد شد  
 که برزت و جلال خودم قسم که روزی بنویسمم تا داخل آبادی شوی و بیا مردم زبانشی پس  
 آمد یکی از برای او طهارت آورد و یکی با او در خورد و ما شامید و در دلا و دشت که چرا خدا  
 چنین کرد و می باشد که بخوانی بزهد خود حکمت را بزم زبانی ایندایک من بد خود را و روزی  
 از دست بندگان دیگر بد هم دوست میدارم از اینکه بدست خود او را روزی بر سلام و طریقه  
 بحسب اوقات که آدمی می کند در محفل امتداد جازم بنو حید و اینکه خداوند عالم را احد  
 است در ذات و در افعال باین معنی که شریکمان برای او در ذات نیست و همین در افعال  
 و اینکه لا یزنی الوجود الا الله باین معنی که هر که او را مستند بجزت پروردگار و معنی که در عالم  
 وجود است از بیاض علی الاطلاق است و از برای دیگری در هیچ امری مدخلیت نیست مگر بری  
 است از برای چیزی بیست مستند باینجا است و تا بر این چیز و آن چیز بر تو نیست  
 مثبت الله متعلق را راه و مفاد و مصلحتی شد و بعد از آن تا مل کند و متذکر شود ایات

در امور

و اجنادی را که در فضل توکل دارد شده و اینکه او تا به محبات و بیکیا نشات و بیک متذکر  
 شود که خداوند عالم را ملحق کرد او را و دانستم بود او را و کفایت کرد جمیع ما بجا  
 و اینکه او را در مطلب بد و در هم ملایم و حفظ و حرمت نمود و بعد در هر حال مژده بود از  
 او آمده ساخت و افعاله و جبار را که تا به معصیت او در نیاتش عدل کا می او با عطا  
 فرمود و بعد از آمدن او بنفای دنیا و عزت حق را از برای ایشان بعد از آنکه او را نام  
 و سپید نموده جاری ساخت و کیفیت میکند و باها منطبق کرد و پدید آمد و را با او به آن نزد  
 که در حرمت و حفظ او باشند و سایر در نیات معصیت او را در دنیا از زمین و آسمان  
 هوا بکنش او کشد و غنیمت و کسها معنیها و کجاها میوه ها در دستان و جویان میان  
 گردانند و تو را و ظاهر و باطن را با او مطهر نموده با وجود اینها انداخت و بیزان معنی  
 در مفاسد خود و باطل جمیع ما محتاج و جمیع غنای ما لا تشد و لا تحقران برای او بد و دن  
 اطلاق او به این معنی بود و با وجود اینها هر لطف و رحمت و اقتدار و شایسته که در هر کج  
 بیشتر و جبار احدی از بد و در دستان و شرف بهر آن تو و با این هر چند که با اصل تو را  
 نمود و معانی طلب ایشان و کتاب کردید بندگان صفت خود را امر کرده و با کمال و در  
 خود با کمال و در دستان و با کمال امکان دارد و کسی را که امر خود را با او حمل کند و او را کمال  
 مهلت خود سازد و در دستان خود و دیگر از برای و بر سر هر امر خود او بنا خود را و شایسته  
 و هر که کند و در کفایت او را کند و او را بطلب خودش رساند حالات که جمیع عقلی  
 افعال و صحت این شغل شخص عاجزی با جاهل یا بدو و کوفت و ساخت که با انچه و  
 و مختلف از عدد و صید و کذب و مرید پاک و فخر است و اینم متذکر تو و عکایا باین  
 که در افعال عجب منع خدا در رسانیدن از زان و در دستان با او سوله از صفت بدکار  
 و همین حکایات را که در افعال عجب منع خدا در افعال و نام بودن امر انانیا  
 و افعال او را به بسیار صاحب کثرت و شرف و سطوت که باین دلیل شد بدون طلب  
 و چه بسیار دلیل غایب که صاحب قوت و استیلا کرد بد و هر که در این امور و حکایات تا مل کند  
 میدانند که امور بیکدیگر ربط پروردگار و در بر مالت بجز از دست و توکل و اعتماد و توکل















